



1	1
2	2
3	3
4	4
5	5
6	6
7	7
8	8
9	9
10	10
11	11
12	12
13	13
14	14
15	15
16	16
17	17
18	18
19	19
20	20
21	21
22	22
23	23
24	24
25	25
26	26
27	27
28	28
29	29
30	30
31	31
32	32
33	33
34	34
35	35
36	36
37	37
38	38
39	39
40	40
41	41
42	42
43	43
44	44
45	45
46	46
47	47
48	48
49	49
50	50
51	51
52	52
53	53
54	54
55	55
56	56
57	57
58	58
59	59
60	60
61	61
62	62
63	63
64	64
65	65
66	66
67	67
68	68
69	69
70	70
71	71
72	72
73	73
74	74
75	75
76	76
77	77
78	78
79	79
80	80
81	81
82	82
83	83
84	84
85	85
86	86
87	87
88	88
89	89
90	90
91	91
92	92
93	93
94	94
95	95
96	96
97	97
98	98
99	99
100	100



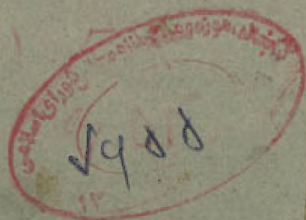
والله اعلم
صلوات الله عليه
والله اعلم

١٤٣٢٥

غنية وضيء العيون



٩٥٢



٩٩٥٨

٩٥٢

٩٥٢
١٩٣٢٥

قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :

نام كتاب :
مؤلف :
مترجم :
مصحح :
ناشر :
تاريخ انتشار :

٩٥٢

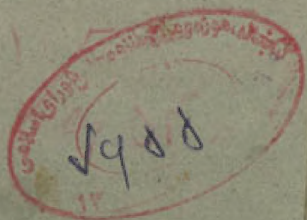
والله اعلم
صلوات الله عليه
والله اعلم

١٦٣٢٥

ضياء العيون



٩٥٢



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

٩٥٢

٩٥٢

١٩٣٢٥

ضياء العيون

فارس

محمد باقر بن محمد رسول الله

محمد طه بن محمد رسول الله



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا می نایسته جناب قادر چون بدیع امر
فیکون این پسزد که انظار اولی لا بصار در مشا
جمالش نغمه است و ابصار دوی الانظار از
در اک کنه دانش تیره جل شان و عظم بر بانه
و در و نامعد و در پر و در موجود است
و خلاصه کائنات و عد غایبی ایجاد و ال و اولاد
امجاد ایشان یعنی محمد مصطفی علی مرتضی
و ایه پدی باد که غبار رکبه از ایشان و شش
و دیده انسانیت و کحل البصر نظر اقبال سلم
علیهم اجمعین و علی من اتبعهم من العالمین

چنین گوید حقیر غریب محمد باقر بن محمود الطحیب که
اعلی حضرت خاقان شریفات عالم تقدیر
و بادشاه کیوان فعت جسم اقتدار شهریار
مشرقی سیرت خورشید اشتیاق خدیو مرغ صولت
عطار و شکار کمار کشور گیر عالم مدار انکسار
اقتاب عالم تاب پر توی از صحنه سیرت
اوست فتد سپر و پر فلک شمه از رشحات
خاطر خطیر او درگاه کیتی پناش مرجع خویش
عالم و جناب عالم تابش ماوای اساطین نبی اوم
سلاطین اوان پرهای اطاعت بر اسپستان
اونهاد و اعیان مان جیاه مطاوعت بر خاک
رکبه از شس سویده سمس سما ایادت فلک
سعادت ثمره سحره ولایت حدقه حدیقه
هدایت سلیب صلب امامت خازن کچمه کرامت
در درج شهر یاری دیرینی مرغ بخت یاری فخر

فزون تاجداري منج شيون كاركاري بر كزیده
خاندان مصطفى و خلاصه دودمان منصوری
موسس اساطیر الیاسه محمد قواعد الخلافه حال
الویه النصر والوانه رافع رایات الطغر والکرامه صاحب
اعلام الهدایه کاسر اصنام الضلاله حامی الشریع
البنویه مروج المله الله الجعفریه المستغنی ذی العلی
عن الالقاب و ذکر معالیه عن الاطباب حاجی
الظلم والعدوان ناشر العدل والاحسان باسط
الامن والامان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ابو المظفر رشاد بن اسیر الحسینی الموسوی الصفوی خاندان
امید که بد افلاک بر مراد خاطرش باشند و کرد
کریم انچه بر ضمیرش از مطالب و مارب کرد
از کمن غیب بساحت ظهور رساند این پادشاه
جم جاهد بواسطه تسخیر بلاد موروثی و کتبش
اوقات ایلغار بای صعب می نمودند چنانچه اکثر عساکر

منصوره و جیوشش منظره از مرافقت موبک
سایون بازمی ماندند بلکه اکثر اعیان دولت
قاسره و ارکان سلطنت باسره راتاب و توانا
آن نبود که در رکاب ظفر امتساب توانند
همراهی کرد و خصوصاً در ایلغار می که از دار السلطنه
اصفهان صانها آمدن الخدشان بدار السلطنه
تبریز نمودند و در چند روز با جمعی از غلامان
خاص تسخیر مملکت اذربایجان که در فتح
و قلع و معرکه شومیه نمودند و بعد از فتح قلعه
تبریز و پنجوان که منقطع هم بلاد اذربایجان
و سایر قلاع دیگر که در حوالی آنها بود رایات
عز و اجلال متوجه ایران شد و در محاصره
آن قلعه چون نشانیان این دولت از غایت
اعتقاد که باین دودمان داشتند و نهایت
جلادت که می رزیدند خود را بی محاسبه

ناوک اهل قلعه می کردند بنابرین بعضی از ایشان که
 خسته مخالف می گردیدند اعلیحضرت خاتمی
 از جهت کثرت عافیت نسبت بنوبان این دولت
 خود بنفس نفیس متوجه شده هر سه مرتبه تحت بهجت
 اینان می نهادند و تصرفات بدیعه که فهم اکثر علما و
 بساحت آن میرسیمد در معالجات می کردند درین
 اشکاک سی بخاطر اشرف می گذشت که در مثل این
 ایفادات اگر چنان واقع شود که کمالان و جراحان
 شریفه از استان نوسی بازمانند درین صورت
 اگر مقاله شش مثل بر نسخ ضرورت ادویه عین و مقاله
 دیگر منظوم بر ذکر مرایم لابد همیشه در سرکار عا
 حاضر باشد بدو بخوابد و تا در وقت دستور العمل بود
 باشد بنابرین فرمان قضایان لازم الاذعان
 بکمترین غلامان صادر گشت تا مقالمین مذکور
 بین اجمع آورد و آنچه ضروری باشد از نسخ مذکور

ذکر کند پس این حقیر نیز ابتدا لامره المطاع الا
 نافذ می الارباع از روی اینست جمال از بعضی کتب
 که حاضر بود استخرج نسخ مذکوره نمود و طبق
 ساختن هر یک را نیز بطریق اجمال بیان کرد تا
 احتیاج بکار اید و اطاعت لامره الاعلی ادویه مفروده
 که در نسخ مذکوره واقع شد که پسین مایه هر یک
 و اختصار خوب بدان نیز مذکور ساحت باز یاد
 در معرفت واقع شود **مقاله اول** در ادویه عین و
 این مقاله شش مثل است بر پنج فصل **فصل اول** در آنکه
 چگونه چشم باید کشادن و چگونه دارو باید کشید
 باید دانست که بر چند برفق و ملایمت چشم را
 بکشایند که از ارمی بدان نرسد بهتر است اگر
 کشادن چشم بواسطه آنست که عله داخل چشم را
 ملاحظه نمایند و غرض از و کشیدن میت چشم را
 بدست چپ و چشم چپ بدست راست بکشاد

و اگر بجه دارو کشیدن باز میکتد چشم راست راست
راست باید کشاد با نکشت مسجه و ابهام و میل است
جب باید گرفت با نکشت وسطی و ابهام و میل
بر گوشه چشم که از طرف بینی است باید نهاد با بگو
و بگو و سار اندر چشم باید یافت تا اندر چشم بگردد و بخاک
دارو و سوار شود که برسد و چشم از حرکت میل از روده
و چشم جب باید بست جب باید کشاد با نکشت
خضر و ابهام و میل بدست راست باید گرفت
و بدست چپ کور و چشم کشد و چون میل از چشم بردارد
بجای آن نکشت از یک یک چشم بر ندارد بلکه
با بستگی بر باید داشت تا بلکه چشم با بستگی
بجای خود باز آید و می باید که میل بسیار کوچک
بنوده باشد خاصه سر میل که اگر کوچک باشد و
کمتر بر خواهد داشت و بقدر کفایت نخواهد بود
بلکه اندکی کشنده ترمی باید تا دارو بقدر احتیاج

دارد

بردارد و اگر احتیاج نشود که بلکه چشم را باید
کرد و اندر مژه را با ابهام و سبب باید گرفت و اگر
با بستگی باید کشید و کج میل ریشتم باید نهاد
و برفق فرو بردن تا باز گردد و چون فارغ شود بجا
دست از چشم بر نباید داشت یک بر و غیره
داشت تا برفق بجای باز آید و بی در دست
باشد میل بدو نشاید رسانید بلکه داروی نموده
عل کرده باید گمانید تا از میل چشم از اری نرسد
و چشمی که داروی شد باید کشید میلها از پی یکدیگر
نشانید کشید و تا چشم از میل تخمین اسوده نشود و
نوزش دارو ساکن نگردد و میل دوم را نباید کشید و
در و صعب با ضربان باشد بغیر از داروی نرم و لغا
چیزی دیگر نباید کشید و امراض مزمنه کهن را مثل جرب
و سب و طفره و مانس و آن خرداروی شد علاج
شوان کرد و در جایی که سفیده یا اثری خواهند

از چشم بردارند همان موضع اثر را بداد و باید ترا
 چنانکه بخواهی آن هیچ اسپسی نرسد **فصل دوم**
 در کیفیت تدبیر ادویه عین و طریق ترکیب
 و عجن آن ادویه عین آنکه حریت و صلابت دارد
 معوضه از آنرا در عجم می باید سوخت و بهم می باید
 شست و تصفیه در نخل قلیا و صدف و حلزون و اینها
 و بسو و مانند آن و بعضی دیگر را همین غسلها گاهست
 مثل شاونج و توتیا و مرقتیا و سنگ پسته و مروارید
 و مانند آن و آنها که می باید سوخت طریق سوختن
 آنست که آنرا آب کنند و در کوزه سفالی نهند
 و سرش را بگل حکمت بگیرند و در تنوری یا در تون حمام
 در میان آتش تا کین دهن کنند و شب بگذرانند
 صبح پسرون آورند و نرم بکنند و تصفیه کنند
 چنانکه بعد از آن مذکور میشود و آنها را که می باید
 قاعده غسل آنست که دوا را بسیار نرم بکنند

و صلایه نمایند و قدری آب بان داخل کنند و بر
 زنده آنرا بخار دهند و اسپس کباب در روی نظر
 است در ظرف دیگر کنند و باقی مانده را باز صلایه
 نموده بدستور آب داخل کنند و بر هم زنند و چهار
 عبار انسب در ظرف مذکور کنند و آنرا بخار دهند
 طرف کرده اند بگذرانند تا دارو در شستند و آنرا
 از روی آن رفیق بریزند و دارو را در جای که مطلقا
 بخار بر نهند خشک کنند و روی ظرف را به
 پارچه و ستاری بپوشانند تا از گرد محفوظ باشد
 و اگر بکیر به دیگر آب تازه داخل کنند و بر هم زنند
 و باز احتیاطا بخار آنرا بگیرند و تغلش که در است
 جدا شود بهتر خواهد بود و این شستن با احتیاط
 تصویب می نمایند و از جمله داروهای شستی بعضی را که مگر
 باید شست مثل سفیداب که ترشی او برود مگر به همین
 قاعده بشویند و از ادویه مذکوره آنرا غیر عیارا

بعضی از آنها را نیز بعضی اعمال می باید کرد تا چنانچه
 باید شود مثل سبیل که از اول می باید نرم شود
 کرد و بعد از آن در باطن خان می باید گرفت که نزد
 با حلق شود و بعد از آن از پارچه تافت می باید
 که آتش مثل غبار بجهت شود و توپال مس را
 اول می باید پیش از آنکه بکوبند و بعد از آن
 می باید گرفت و پخت و شست و آتش را از جوب
 و شویب دیگر اول می باید پاک کردن بعد از آن
 در سبزه مالیدن با پوست سیاه که بر روی
 باشد برود و سفید خالص بماند پس اندکی آب بویا
 و بکوبند تا مثل سرمه شود بعد از آن در سایه
 خشک کنند در جایی که گرد با وزر سد و در وقت
 احتیاج بکوبند و مثل غبار بپزند و زنگار را می باید
 و از آن در دارو پاک می کنند اندکی یا بسیاری
 از سفیداب داخل نمایند و صفها بعضی مثل اشق سبکین

انقدر که در باطن شکسته شود خورد کنند پس
 در آب بچسباند تا نرم شود پس در باطن بسته
 بر جسم بند تا خوب حل شود و اوویه را بان ترکیب کنند
 و بعضی دیگر آتش صمغ عربی و کثیر اصلا می کنند
 و در آب بچسباند تا حل شود و از پارچه ابر صاف کنند
 اوویه دیگر را بان ترکیب نماید و در باطن خورد
 و بر روی صفحه آهن بر روی خاکستر کرم انقدر بکوبند
 که صفحه سی کرم شود و زیاده بکند از آنکه بسازد و شش کرم
 و بوزر پس در آب خوب حل کنند و با پارچه لیه تصفیه
 و بکار بزنند و مشک را از مو و پوست پاک کنند و نرم
 نمایند و اندکی در داروهای که باید داخل کرد داخل کنند
 و جمیع دواها که داخل در داروهای چشم کنند شرط است
 که اول دواهای خوب احتیاط کنند پس از شویب که
 بان آینه باشد پاک کنند و مرکب اصلحه بکوبند
 و بسیار نرم بپزند مثل غبار پس بوزنی که مقرر شده

بخند و ترکیب کنند چنانکه بعضی او را زودتر گویند
و بعضی نیز تر و بعضی نخاله آن بسیار می ماند و بعضی
نخاله نمی دارد و بعضی کرد بسیار جدا شود و بعضی
هیچ تلف نمیشود و مانند این تفاوتها میان او و
موی است اگر سر را با هم بچینند در او زبان او و به تفاوت
بسیار میشود و خوب حاصل نمیشود و بعد از
بوزن مذکور کشیدند همه را با هم کرده باز در میان صلابت
نماند تا خوب مخلوط شود پس اگر کحل و دوز و راست همچنان
نگاه دارند و اگر شفاف است بچری مایع که با آن
مقر شش باشد که شفاف کنند با آن خبر خبر کرده و شفاف
سازند و در سایه خشک کنند چنانکه اگر آفتاب قوت دارد
باطل ناقص میکند و از غبار نمک دارند و بعد از آنکه
خشک شود در جای که از تصرف هوا محفوظ باشد نگاه
دارند تا هوا قوت از آن کم بخند و او را با بی که با بعضی آنها
مقرر است که نجس اند مثل شفاف علیی برود

حصرم که باب نخود ترتیب میدهند و مثال آن از
دار و باسی دیگر که باب با آن یا آب مرز بخوش یا
پیش یا آب سماق یا آب با آن می سرشند و نیز
دار است که مکرر با آن آب ترتیب دهند تا دو
قوت آب آنرا بگیرد و در اثرش شفاف شود و در
اوقات از برای ساختن شفاف است و در
دور و آنحال آنکه بهار و او را با بستان
و اگر در وی باشد که باب غوره یا غیر آن باشد
پرورد هم در آخر بهار بهتر است **فصل پنجم**
در او و میفرود که در امراض چشم بدان احتیاج
میشود و شیافات آنحال آنها مرکب اند **در**
در آنکه سر را است و بهترین می است که صغیرا
باشد براق و روشن و جگر می آشیای غریبه محالط آن
بنوده باشد و زود از جسم پاشیده شود و طبیعت
وی سرد است در او و خشک است در درجه دوم

حلقه صحت چشم بکند و اجزای چشم را قوت دهد و نمرد
 نیکو کند و مور پس سرج را بود و دارد و چرک از قروح
 پاک کند و ریشهای چشم را ببرد و یاند **زرد** سرخ می باشد
 و سفید سفیدوی که بایل نرودی باشد و حب و دانه
 و زبانت و ریز و نشه باشد بهیتر است
 بیعت و روم است در درجه دوم و خشک
 در درجه اول برای بقایای مد و سپید چمن
 نافخت حلقه صاکه با شیر خیا شیر و خمر پرورده باشد
 و چرک از چشم پاک کند و آب آمدن از وی باز دارد
 و ریشهای چشم پاک کند و گوشت ببرد و یاند و منع
 نواز از چشم بکند **زرد** بهترین وی است که
 بوی آن تنه باشد و در آب نود و حل شود و در آنجا
 نرم شود و اکثر این معشوش است آب را زرد
 و خوب حل نشود و درشت بماند طبیعت وی سرد
 خشک است در درجه چهارم با شیر و خمر یکین

او با جاش چشم را و روم آن بکند و قد ما از استعمال آن
 منع می کرده اند چرا که بقوت با صبر و نماند و وفا
 در منع نرود و موا بسیار خوب است و وقت احتیاج
 ایون را با بعضی ادویه دیگر که موافق علت باشد ترکیب
 باید کرد و صرف استعمال نماید که آنرا بهیتر است
 این باشد **زرد** سفید آب با بعضی سرد
 سرد می سازند و آنچه در دار و ملای چشم بهیتر است
 میشود و مفید است قطعی است نیکوترین وی است
 که سفید و خوشبوی بود طبیعت آن سرد و خشک
 در دوم از برای شور و جوشش که در چشم بهیتر است
سرد و تر است در درجه دوم و گوشت خشک
 سوخته و نشه آن نافخت را برای قروح چشم و مور
 سرج و اثر جراحت که بر قرینه واقع شود موار کند و از برای
 مدیاس مفید است **زرد** بهترین وی مصری است
 که گوش بزغال سیاهی باشد و صلب و صحت باشد چون

بشوند سرد خشک بود در درجه دوم و نماند
سرد است در درجه اول و خشک است در اول درجه
سوم تقویت چشم که نماند از برای کم و بیش چشم
و مادی بار از چشم باز دارد و در او طبع سرد و اول
در درجه دوم و خشک است
در سوم بهترین می نماند که دانه های بزرگ
و قوی از برای است که نماند از برای مل من نماند
در درجه اول خشک است در درجه سوم نماند
از برای که نماند اگر ضا کنند از برای غشاوه چشم
میفید است و باد و شتاب اگر ضا نمایند ضرابان چشم
و درم از اساکن کنند و در او فایده دهد و در او
بهترین می نماند که بسیار می گراید و چلی آن که
برکش باشد از برای است سرد است
در درجه اول و خشک است در درجه دوم و باد و

فصی و گرمی لطیفی نیست سرد و نماند بود و جود
بر آنکه چشم اساکن کند و چشم را قوت دهد و آب
و دیدن از برای باز دارد و در او طبع انقباض مواد از چشم
در درجه دوم و خشک است که بیش شیب باشد
در درجه اول است در سوم از برای غلط قریب
دو است بهترین می نماند از برای غلط قریب
که لوش میفید بوده باشد و بسیار قوی نیست
سرد و مل اعتدال بود و بعضی گفته اند که گرم
در اول و خشک است در دوم چشم را جلا دهد و در
از قوت دهد و در طو تباهیر در درجه اول
خشک است در دوم تقویت چشم که نماند گرم است
در دوم خشک است در اول حریه و خشون و غلط جفا
زایل کند و بیاض را جلا دهد و در طو بات چشم را نافع بود
در درجه اول مرکب است از جوهر سرد و غایض جوهر
گرم و نفع و تحلیل دهند و تقویت اول چشم را قوت دهد

و ضلول از وی دفع کند و بقوت دوم اما سنان
 نرم کند و خلط غلیظ بکشد و به پزاندن **بهرترین**
 وی است که سید و کزنگ مستحکم موار باشد
 شیشه شلخ تراشیده و در آتش اگر بکند از بوی خوش
 از این ظاهر شود کرم و خشک است در درجه
 دوم از برای غشای قیق که بر جفت پدید آید و بشیبا
 کنند و تارکی چشم و پانز ناغت شیاغات خمر را بر روی
 اگر بایند و در چشم کشند بواسطه مواضی که با چشم دارد و خوب
 و اگر نشانه او را بر روی نماید بسوزانند و بشویند از برای
 قروح مرده و جرب و در بیا بر سفید است **در درجه**
بهرترین آن شیرازی است که تازه و خوشبوی
 باشد کرم و خشک است در اول غرب که سرخ شدن
 خون منها کنند فایده دهد **در درجه** سه نوع است
 سرخ و سفید و سیاه بهترین آن سرخ بود و سرد است
 در اول خشک است در دوم بهتر را قوت جدا دیند

رخن از وی باز دارد و اثر ریش را از ایل سازد و تشف
 رطوبات بکشد و باید که بعد از سوختن و شستن استعمال نماید
 و طریق آن به کور میشود **بهرترین** کرم و خشک است در
 دوم و حب وی کرم تراست در وحش از سر دو کرم تر
 همه از برای غشاه و تارکی چشم نفع کند امتحان بخن
 جهان کنند که در شیر حل کنند اگر شیر را غلیظ کند و به پز
 خوب است اما بد و پاره چشم باین بدن الوده سازد
 اگر بشستن برود و خوب است و الا بد و ناخوش و خوشبو
 باشد بهتر است و کینه وی کم قوت می شود **در درجه**
بهرترین وی است که بنفش باشد و زنگ بوی آن تغیر
 نیافته باشد پس در تراست در درجه اول از برای
 رمد کرم فایده دهد **در درجه** سه نوع است که صفحا
 بک و بویج باشد و زود پاشیده شود و لوز و سفید
 باشد یا نکی بسخنی اگر اید کرم و خشک بود در
 درجه دوم یا ضلایر و و اخلاط غلیظ را لطیف کند

پیش تخم مرغ سفیده و وی مثل بود بسرو دی زرده
 مایل بکر می باشد سفیده آن تسکین در چشم بکند و در
 اش با زعفران و لادن گل سرخ از برای ضربان
 مفید است و باره جوشان و کردن مرغ نوزاد از چشم بکند
 در صبح اگر بکند یا اگر برقیانی طلا کنند مرغ نوزاد بکند و
 تخم مرغ آبی از سرخ و پیاض نافه است
بنام سفیده و تخم بکر بود و بعد از آن پرخ
 و آنچه سیاه بود باید باشد سر و خشک است در
 درجه سوم اگر بدان یا برک آن طلا کند مرغ نوزاد
 از چشم بکند و برک آنرا بر چشم طلا کند و در پا
 سخت را ساکن کرد و اندک **سود** معتدل مثل کمر می آید
 غریب را نافع بود و **خرد** است پسر و در تر بود در
 و در مرد را فایده و در **مال** مایل بسرو دی و خشکی بود
 چون با عل و حلیه ضا کنند از برای کوفه چشم و طوطی
 مرغ و بد و با کندر و گل پرخ و سفیده تخم مرغ از برای

جوی خالص بر آن که کی حدت نافع بود سر کین و سحر بر
 که از این شره گویند و از برای پیاض و نزول سیاه
 فایده مند بود **سود** آب نافع است و پیاض خاصه که از دم
 کرم بود و با شکر از برای طوطی و پیاض سفید
مال ترکان قناری گویند که کرم است در و در چشم
 در سوم چرب **سود** دارد و اخطاط **سود** از دم
 و بد **سود** پیاز است که کرم و در عصاره و در
 چشم که از خط غلیظ تولد کرد و با نمد **سود** و در
 و در آب تدای نوزاد آب سود دارد و لیکن در وی
 مضرتی هست که سر کهای چشم **سود** **سود**
سود چند نوع است بهترین آن هندی است بعد از
 زرد و بعد از آن کرمانی سبز و آنچه تازه تر است **سود**
 و مراد از قوتیای هندی در خیانه قوتیای هندی
 مشهور است که کرم است و حدت تمام دارد و
 بر جراحتی پاشند که گوشت را بخورد بلکه هم از قبل

توپالی کرانیت و طبیعت وی سرد است در اول
 و خشک است در دوم در چشم نافع است
 و ریشهای چشم را سود دارد و اشک باز دارد و منع
 فضل ویه که محقق باشد در عروق چشم کند و کند
 که بر بغات بریزد و صحت چشم را نگاه دارد و خضوع
 میباید وی **ن** انجیر کرم و تر است شیر می که از این
 ترشح کند چون با چشمت کشد غشا و چشم را که از بوی
 باشد و غلط طبقات است ای تول اب نافع بود و بر
 انجیر حرب بدان حک نماید مفید است توپال
 اندر توپالما قوت سوزاننده لطیف کننده است
 توپال مس کوشت زاید را بخورد و توپال مس قابض است
 رطوبتها را کم کند و ریشها را سود دارد و توپال شاپور
 مان اندر کم کران که افق کوشت زاید قوی تر از
 توپال مس است **و** نیکوترین وی است
 که نفع باشد و لون ظاهرش سرد و باطنش سفید باشد و در

زود حل شود کرم و خشک است در دوم و گویند تر بود
 بصر را جلاد دهد و است ای تول اب نافع بود **س**
 شک کج است که نه بجز باشد سپر و خشک است
 با سفید و چشم مرغ مرغم نموده بر خطا بر چشم که از
 رمد و مویرافایده و در چشمک نایل کرم و خشکی است و در
 چشم با نهایت نافع بود و باید که گسترده باشد **و**
 کرم و خشک است در سوم اندر کمال سل کاراید **و**
پ کرم است در دوم خشک است در سوم با غل
 از برای تاریکی چشم نافع بود **و** کرم و خشک
 در سوم چربی که در پس طبقه قرینه مانده باشد تحلیل
و **و** در بعضی مواد مثل تقویت موهندی
 وی اقوی است و از برای او را هم کمی بهتر است طبیعت
 وی معتدل بود در گرمی و سپردی خشک بود در دوم
 در چشم نافع است و غشا و چشم و جرب را زایل کند
 و قرینه را جلاد دهد و روشنی بفراید و چشم را قوت دهد

طبع آنچه سرخ رنگ بود و صاف چون مکره ازند
لون آن پسندی نذیکو باشد کرم است در آخر
سوم خشک است در دوم از برای ابتدای آب شود
دارد و روشنائی بفراید **کرم** است تا دوم
و خشک است در اول چو شایند و آن از برای طرفه
تاج است و از برای ابتدای نزول آب مفید است
در چشم سرخ و خشک است در چشم با سکن
کرد اندک با بقوت با بصر نقصان دارد **معتدل**
مایل بجزرات است از برای تسخیر اخلاص نافع است
کرم و خشک است تا چهارم در روای چشم که بخته
خشاوه و خشوبت است بکار آید **کرم** و خشک است
در سوم بصیر را قوت دهد و ماده آب را در چشم باز دارد و زایل
نماید است **سرخ** و نازک و نازک است و در اول
کاه و سرد و تر است بر روی قوی بود و شیرینی که از آن
پیرون می آید جلای قروح قویده بدهد و چون کاه را بر روی چشم

کرم متناوب نماید و سود دارد و شیر بری آن از برای
عرب نافع بود **سرخ** و نازک و نازک است در دوم و
کویند پس بد است از برای آغاز تسخیر و چشم و غلط
طبعات نافع بود **سرخ** و نازک و نازک است در دوم و
پایز از برای ابتدای نزول آب نافع بود و چون سوزنا
و در چشم کشند سفید که در چشم باشد زایل گرداند و خالص
بصیر را قوت دهد و شیرینی که شیرینی است ببول
دی پانزده قطره را زایل گرداند **سرخ** و نازک و نازک است
بسو زانند و خالص تر از با عسل در چشم کشند چشم را روشن
کند و از برای ابتدای نزول آب نافع بود
سرخ و نازک و نازک است سرد و تر است در اول
چون برک آنرا بجانند و با اندکی نمک در نو بصیر
چشم نهند فایده دهد و گوشت بر ویانند **سرخ** و نازک و نازک است
خسوف جفن و جفت الرصاص از برای قروح
عین نافع است **سرخ** و نازک و نازک است در دوم و

بهتر است کرم است در سوم خشک نذر دوم جلا چشم
 به دو باب جگر بر زبان کرده از برای شب
 نافست **در** شکلی بذاست و نون بود که با
 و فونکی به سترن آن فرنی بود که شیرین باشد و آن
 وی خان کنند که در بسیارند و بر روی ایند با کند و کند
 تا خشک شود اگر آینه زنگ یک و تلخ باشد و اگر شیرین
 طبیعت وی سرد و خشک جبهه سفیدی چشم نافع بود با
 مر و اید و تویتا نرم بایند چون در چشم نشاند غایه تمام
 دارد و بهترین بهند است که نقره باشد و غیر آن خوبست
 و این امتحان چنان کنند که بر سر صغیر این صیقل کرده
 بسیارند اگر اثری که از آن در این نقره کور باقی می ماند سفید است
 نقره بار بود و الا غیر آن **در** چینی کرم و خشک است
 در سه م از برای غشاده و نایبی چشم نافست حتی غرون
 وی این اثر دارد و رطوبت غلیظ را از چشم میرد
و نکل کنند و دقان بطعم دود کنند و دود و سیر چشم را

نیکو کند

نیکو کند و از برای تسوج چشم نافع بود و منع رویدن
 موی نایب کند و سلاق و نکل و خارش و فرو مای رطوبت
 که می رسد باشد جله نافع بود **در** چشم **در** و و شیشه کرم
 و شد اشک فرو و آورد و تحلیل کند و بل را بپوشاند
 و بصیرت قوت دهد **در** خون رن و حردون و حریا و خون
 و نعل جلد مقویت بصری کنند و منع رویدن موی
 نمایند خون که در و در شان و شستن و فاضله منضو
 خونی که از پنج پیرمازه که از بال آنها بکشند و خون که
 بال ایشان هرگاه بر طرف بچکانند نفع تمام کند **در** **در**
خون سیا و شان کوبند نیکوترین آن جلیده بود که
 قطعا جوب و خاک در وی بود سرد است و خنده
 بعضی گویند سرد است و خشک است در دوم چشم
 قوت دهد جراحت دست کند و بر و یاند **در** چشم
 کاه و لیان گویند کرم است و نذر رطوبتهای غلیظ را که
 در قعر بود بر کشد و ناصور را که در گوشه چشم افتد

دارد و **بصر** معتدل بود بصر را قوه دیدن و
 بیغزاید و اگر بصر ازین مرز باده و چشم کشند قوه دیدن
الغالب سرکین است و اگر باده و پاک کشند
 پیاض و نافع بود و **بصر** بسیار گرم است ظفر و بنایت
 نافع بود قطع آن بجهت **الغالب** گرم است در دم
 خشک و بزی وی گرم تر و خشک تر از بنایت
 بصر را قوه دیدن مخصوصا صغیر و بزرگ برای استدای نور
 نافع بود و بقرطیس که یک که گزند کان به تخم از یانه تازه
 چرا کنند که بصر ایشان قوت پیدا کند و نافع می باشد
 ماران و قستی که از جگرهای خود پسرون می آیند
 خود را بر بادیان میسازند که چشم ایشان روشن شود
المریون بصر را قوت دیدن و **بصر** شیرین سرده ترا
 در اول و ترش سرده خشک بود و در دم و گویند در
 تری و خشکی معتدل بود آب انار را چون در آب
 تا غلیظ شود و در چشم کشند و ششانی بقرطیس و عصا

انار ترش نافع را نمود و در **بصر** سرد و خشک است
 در دوم خون غصه را و وی در چشم کشند بصر را قوت دیدن
 و **بصر** نافع است میل بکیزی و خشی بود بعضی
 گفته اند که اگر کلمه **بصر** که ازرق بوده باشد بدان طلاء
 غایب شد بگوید یا برود **بصر** و مردار خوا
 چون در چشم کشند باب سر و از برای پیاض فایده دیدن
المریون نفع از دم و است پس دیدن
 در دوم خشک بود و در افان **بصر** را قوت دیدن
بصر نیکوترین است که تازه باشد و
 و خوش ترش نافع بنایت سرخ باشد و ششمار و درشت
 باشد گرم است در دوم و خشک است در اول
 جای چشم بد و منع تواند از آن بگذرد آب فتن باده
 دارد و نشاوه و تاریکی نافع بود و گویند وی چشم که در
 مرصنا بجم سید و باشد بر **بصر** بهترین می جفتی بود
 که لون آن اندکی بر زرد می اندکرم است در سوم و خشک

در دوم جرب را سود دارد و ظلمت و تاریکی چشم که از
رطوبت باشد جلا دهد و شفت طو بات بکشد **جرب**
آنچه از گوشت است پس آورند بهتر بود پس آنچه تا به
بوی تند داشته باشد کرم و خشک است در سوم غشیه
در چشم ضا و نمایند از برای نزول آب و سرد شود
مرد که در سخت چشم باشد نفع دهد **جرب** کرم دریا
کرم و خشک است در سوم جلا چشم به دو پیاض را
سود دارد **جرب** کرم است در اول و خشک است
در دوم چشم جلا دهد و پیاض را از ایل کند چون بپزد آید
اوقتی بود و طریق موصوفتی است که در کور
اینکه آن نهند و بپزند تا نزدیک بکشد اثنی پس برین
آورند در آب شالی خازند و بعد از آن بسایند و گویند
طریق موصوفتی است که سبب شود و بر روی
صفحه این گذارند و آتش بخشد و در شب آن گذارند
و دایم جرب نماند ساعت **جرب** بر می باشد

که روان بود و در هر دو کفند و خشک می باشد که از
بطیعت خود خشک می شود کرم و تر است و در آن
یک کج چشم بر ویانند و نیکو کند و دیدنهارا قوت دهد
و منع دهد بکشد و تر و جرب چشم را بر سازد و از زفت
آنچه پاک و صاف و پخش باشد نیکو تر بود **جرب** در دو
سعدنی و علی حسین آن سعدنی بود که سعدنی سر جلا شد
کرم و خشک است در درجه چهارم غلط اجنان و جلا
و صلابت نافع بود و چشم جلا دهد و اشک آورد
جرب و پس و خفیه و پیاض و سلاق از ایل کند سر کاه یا
او ویدان پائینند و در او وید قروح چشم بکار آید
استمال زنجار و او وید عین کنند صواب است
که چشم به اسفنج عینی بر مرده با آب کرم کرک
بکاو نمایند **جرب** فصد مایل کرمی است با آن
رطوبتی شست پس کین سوساری که آن را ورل
گویند و سر کین صلب و شجاع و سر کین پر شوک

و فاصله که اول مرتبه از اطفال پسرون می آید
از برای چنین بسیار مفید است **زیتون** آنچه بسیار سید
باشد و روغن آن ازیت اتفاق گویند سرد و خشک
در اول و زیتون سیده و روغن آن گرم و تر است
در اول و اگر شونیده مستعمل شود و شستن وی چنان بود که
در آب شیرین کند و به دست بزند چند نوبت و مانند
کند و سر چند زیت کند شود گرم تر گردد و اگر به زیت کند
اگتال نمایند طبع چشم و بادسل نافع بود و روشتا
پس فرایده اگر در اجنان طبع غلط باردیاهس باشد
زایل کند و زیت در یکسال کند شود و سر چند باید ببرد
و در زیت نیند در ادویه چین بکار آید و برک دخت
زیتون خوب آن پسرو است اگر برک آن آبوزرا
بدل تو تیا باشد و صمغ آن از برای عشاوه و پاشن
و غلط طبعه تر نافع بود و در عصاره برک آن
این از برای جوط و سرج و قینه و نوازل فایده دهنده **سرخ**

سرخ بندی بود و رومی سندی می که تازه باشد
و لوی آن می بود بهتر است یک وی می بزرگ
بایل بود و روی دیگر بهتری و آنچه لون آن سیاه باشد
برکت نفل بود گرم و خشک است در دوم
با و پار از چشم باز دارد و چشم جلاد دهنده **سرخ** سفید
سوخه است و قوت وی نزدیک است بشاوخ و
طبعیت وی سرد و خشک بود **سرخ** مصنوع بود
که از گرد و زرق بسازند و مخلوق نیز باشد و طبعیت
وی اختلاف واقع شده بعضی گویند معتدل است
و جالینوس گوید سرد است در دوم و خشک است در
دار و بای چشم به قوت بر شاف بود **سرخ** نیکو برون
وی نیست که صاف باشد و لون طاهر آن سفید
و لون اخلا بایل پسرخ بود و در آب زود حل شود
گرم است در سوم خشک است در دوم و باریکی چشم را سودا
غلط اجنان اشاری که در چشم هم رسد و پیا من نافع بود

از برای نزول آب بسیار سود دارد و اگر با سرکه حل کنند
و بر شیره در برده بکند از نده به تحلیل برسد **بستانی** باشد
و بر روی و از بستانی آنچه نزدیک درخت است
بتر است تازه آن کرم و خشک است در دوم و
آن کرم و خشک است و در سیوم و بر روی قوی باشد بصیر را
شد کند و جملادید خصوصاً عصاره وی با عصاره رازیانه
و حل و چون با ترخون جو برچی که ضربان داشته باشد
ضاد کند نه فایده و در **بستانی** بهترین
سوری تازه سبک است که پر ریشه و سرخ رنگ باشد
و خوشبوی کرم است در اول و خشک است در دوم
در داره های چشم مرده را بر ویانند و تخمین اگر ساییده
با سیل بر اجنان کشند این فایده دهد و مواد را از چشم
باز دارد و **بستانی** بهترین می است که سرخ رنگ
کند و باشد و در طعم وی تلخی با عنوضت و در بوی تیزی
و آشته باشد و قهوه وی دراز باشد و نورانی وی

چشم

کرم و خشک بود در سیوم در داره های چشم بصیر را جلا دهد
و تقویت چشم کند و رطوبت غلیظه بزداید **بستانی**
مسکون است سرخی غلظه را نافع بود و عصاره اش
قوی تر است پس پنج پاریسی شبه خوانند سر و خشک است
پیل آن در چشم کشند روشنی بپذیرد و قوت با صبر دهد
و آینه از آن کرد و نظر دارند از نزول آب این باشد
بستانی شکر تینال است قوت بصیر دهد **بستانی** برود
در اول و خشک است در دوم چون بریزند بر درم
ضاد نماید و نفع دارد و **بستانی** صفتی از تر خشک است
در دریا که حریت دارد خشک بود و زوایند و جرجب
و غلظه را بر دارد و شیا فی از آن بسیارند و جرجب
بر آن خشک کنند و دود را منع کند و ریشمار خشک
و پاک کرد و **بستانی** نیکوترین می عدسی باشد
و از حد پس پس و بسیار سرخ باشد و خنجر بیای
کرایه و لون غلامه باطن کمی باشد و آشته باشد و نفع

در آب بماند پس خمی و می آید شود و صلب بود و بر باد
و گاه باشد که از گل پس رخ شود و می آید بسیار خطا
آنکشت بران ظاهر باشد از آن نیز است و بسیار خطا
آنچه نامشده است کرم است در اول و ماله کرد
خسک است در دوم و شسته می سر و است در اول
و خسک است تا سیوم و سر و چشم را جدا دهد و مندل
سازد و گوشت را با اولی بخورد و هم اجزای چشم را
قوت دهد و خون آن باز دارد و جرب و خشونت اجزای
دور کرم که در آن باشد نفع و **پیشانی آب** سرد و
در درج اول چشم قوت دهد و در اسود و در **شکایت**
کرم است در دوم و تراست عصاره وی از برای
پااض و آثار و روح و طبع چشم نافع است و چون باد
و شاب بر او رام صلب که در نواحی چشم رسیده
ضماد نمایند نفع کند **شکایت** کرم است در دوم و
در سیوم برین آب آن گاه نمایند که کند را این

شراب انگیزی کند کرم و خشک است تا سیوم
چشم را قوت دهد و غلط غلیظ را تحلیل کند **پیشانی** موم
مکمل است و نفع دهنده شیره را تحلیل کند **پیشانی**
الک بهترین صفتها است و نیکوتری است
که شفاف و صاف و سفید باشد و اشپای غریب
مخالط آن ننهد و باشد و چون در آب نهند رو و حل شود
و طبیعت وی مقدمات منفعت می بواسطه قبض و
تغذیه و تخفیفی که دارد ریشی که در چشم واقع شود و سودا
و قسح و آن نافع بود و منع نزول مواد بکنند **جرب** بهترین
انواع آن سقوطی است که بلون جگر باشد و در آن
که حل کنند آن آب زرد شود و رنگ زعفران و
ایضا صبر خوب است که زرد از جسم پیاشد
و بوی مز کند کرم و خشک است در دوم از برای
قروح چشم و او جاع آن و سوزش و جرب مفید است
و تخفیف چشم را طوبت بکنند و ابتدای نزول تب نافع بود

کرم خشک است لطیف و مسهل و زوایند و صمغ
الوجون چشم شدند تقویت آن **کنند** **بستر**
سفیدی است که در آب شیرین بافت شود و به
خشک است چون بسوزانند و بشویند از برای **خلط**
و تب هر دو پاشند و غشای چشم سفید است موی
باز دارد و **کرم خشک** است اگر دو دوی در دارو باشد
چشم کنند قره چشم را نیکو گرداند و ککله که بریزد و از برای
تاکل باقی نافع بود و **در غشای** **زرد** و جوبه است و طبیعت
زرد و جوبه کرم خشک است در دوم عصاره دوی
چشم میزدند و سفیدی را زایل **کنند** **سخته** و می استخوان
کرم خشک چشم را قوت دهد **فلس** باز دارد
در دوم خشک است در سیوم سخته و می خشک و تر
مواد از چشم باز دارد و **ککله** **زرد** و در خون زیت
کرم است و خشک آب را تحلیل برسد **سب** **طیف**
کرم را سود و باده خاصه در و پنج **کنند** **کرم** است و

و سوزاننده قوت آن بعضیهای اندرون می رسد
استر خاز چشم را سود دارد و **الغش** **انچه** بر کس سوزانند
زرد است نیکو بود و ناصوری که در گوشه چشم میخورد
باشد قطع تمام دهد بصاره آن هرگاه که کمال غشای
قوت دهد **فلس** بر کی که ککله ککله ککله سرد و
از برای نتود بر امکی چشم نافع بود و چون از وی شیا
سازند باین طریق که تازه ویرا بچوبند و آب از
ساق نمایند و در وی **سب** بسایند تا غلیظ شود
و صمغ عربی با آن مزوج کنند و شیاف سازند بجهت
از وی چشم و در مهای آن نافع بود **کرم خشک**
در دوم زوایند است **کرم خشک** نافع بود **سب**
سر چند سفید تر و سست تر و بکتر و شب و تراست
بهتر بود و باید که جرب بود کرم است در دوم خشک است
در اول و پنج جوهر دارد و خلط و منفعت می و تقویت
بصر بخوبی که در کتب کرم بطور رسد کما عموما

خون تقویت جمیع خوا پس میکند و هر سه روحها در
 اعضا است قوت میدد عارضه بصیرت از آن جدا
 می باید که نفع در آن داشته باشد و شیا فاضلی هر که
 در قوایا و نیات نه که راست و آلات غیر بینی میکند
نفع فلفل کرم و خشک است در اخروسوم فلفل سفید
 چشم را جدا دهد و آلات چشم را قوت دهد و استرخایی چشم
 شود و آرد **فلفل** آنچه تازه و زرد و بیل مسرت باشد که بوی
 و طعم داشته باشد بهتر است کرم و خشک است در
 چهارم چون با عسل و چشم کشند جدا و به لیکن سوزش آن کرم
 بماند و نوزد آب **نفع** بود **کرم** کرم و خشک است
 در سوم عصاره آن با عسل بصیرت قوت دهد و در و با چشم
 اقسام جرب نازل گرداند و در آن بخت نازک و روح
 و پیاض نافع بود و عصاره و نخله چشم را مفید باشد و
 جدا **فلفل** ترب کرم و تر است که گویند خشک
 آب آن آب است که آن چشم جدا و جدا کرد چشم بجا کند

نفع نقره سرد و خشک است که گویند معتدل بود فصل
 و سی حکم فعل با قوت دارد **فلفل** بهترین آن نشا بود
 کس بود که لون آن کشیده باشد و طبعیت آن سرد و خشک
 بود و خون دارد و با چشم کشند شب که رسی تاریکی
 نافع بود **فلفل** سوس بجز زیریم است عصاره آن با عسل
 نزول آب مفید است و بصیرت جدا و **فلفل** شتر
 خشک است از برای التیاب چشم فایده دهد **فلفل**
نفع فلفل انواع آن فلفل فاضلی است معتدل
 باشد و علی یک کترین او آن بود که از جبهه نبرد
 قبرس او زرد و آنرا در آب بپايند و بعد از آن عسل
 و باید که بچو رو رنگ بود و آنچه علی باشد و دو
 زرد و نقره و نخل است در حرارت و پروت معتدل
 و خشک بود در سیوم و نقره وی سرد تر است چشم
 قوت میدهد و ج چشم و پیاض ابتدای نزول آب را
 نافع بود و آبانی است که ویرا بنزد نخله و بپايند

بعد از آن استعمال کنند **اختلاف** زنج زرد است کرم
و خشک بود در یوم و بهترین می مصری برای بود
که زرد از چشم چاشند و گشته بوده باشد از برای
صلابت اجنان خوش است آن نافع بود و چشم را جلاد
فقد زنج سبز کرم و خشک است تا چهارم از برای
ظفره نافع بود و تخفیف طو بات بکند و زاجات دیگر
نیز در داروهای چشم فایده قلعقر دارد و لیکن اختلاف
فی الجملة در غلط و لطافت دارند زنج سفید لطیف است
و زنج سبز اقوی لهذا از برای ظفره و اشال آن نافع
زنج پسخ اخلاط است قلعقطار و مط است میان آنها
و فصل کرم و خشک است در یوم بصرا قوت دهد و غشا
چشم را نافع بود **و فصل** کرم و خشک است در دوم
بصر را بسلا دهد **و فصل** کرم و خشک است در چهارم
بصر را قوت دهد و ثمارت روح از زایل گرداند **و فصل**
و فصل کرم و خشک است که سفید و پاکیزد باشد و

استعدیل منج نزول مواد از چشم بکند و قروح و ریشها که در آن
بهم رسد با سلاح آورد **و فصل** کرم و خشک است
که سفید و جهای او در باشت دغش می بصیر را بکشد
کرم است در دوم خشک است در اول کرم قروح چشم
نافع است و زرد و سفید مل پازد و گوشت پرویا
و نفع درم زمین به پرو و گوشت چشم در قروح نفع کند
و قطع سیلان طو بات چشم بکند و پسر طان چشم را
و درم را حار که در آن چشم سد فایده دهد **و فصل** کرم و خشک
و خشک است منفع می در امراض عین مثل باز و حفر
و فصل کرم و خشک است که مانند برف باشد بهتر بود سرد
و خشک است در یوم در او پیر و کرم داخل است
و فصل کرم و خشک است که رانی می اقوی است بصرا قوت
در دوم خشک است در یوم چون بخایند و آب
از او چشم بکشد و سبیل و ظفره را که بریده باشند
بکند و که بکشد و عصاره بزی می بصرا جلاد دهد و خشک

نافع بوده و اگر با مویز و عمل چشم ضا و نماید خون مرده را
میخلی پازو **مایسان** به سترین می جنبی است کرم و
در اخر دوم پامن و خن را زایل کند و بصرا قوسه
در طوبت غلیظه که در چشم باشد جلا دهد و ضو ضا عصاره
مریان در وقت کیفیت منفعت مثل است چرا که بید
بخ مر جان است و مر جان شاخ می **سنگی** است
که کار در وی می کند ز دانه و جلا دهنده است
پامن نافع بود **سنگی** کرم و خشک است در سوم
و لطیف آب آن خون قهر و راه تحلیل برده **سنگی** میس
روستج خوانند و پارس می در سوم می باشد و دانه و کوب
زیادتی را سود دارد **سنگی** سرده خشک است در اول
از برای شش چشم سود دارد و منع سیلان مواد از آن
بکند **سنگی** معدنی بود و عمل نیکوترین طبعی خراپانی بود
صافی مانند بلور کرم خشک است در اخر سوم
از برای پامن نافع بود **سنگی** سینه کرم و خشک است تا جلد

پامن نزول است نافع بود **سنگی** دانه خرم کرم
و خشک است چون بسایند و بشویند در کمال قایم
مکالم توینا است با سیل برتره بکشد مژه را بر و باند
و نیکو کند و ت سرج چشم ز نافع بود **سنگی** پیلید زردی
اندکی بسری نند و صلب باشد و پر گوشت بود و بهتر است
سرد است در اول و خشک است در دوم استر خا و
در چشم واقع شود نفع کند و آب بچکن از چشم باز دارد و منع موی
سل بکند **سنگی** کاسپنی تا زده می پس سرد است و تر
در اول از برای کرم نفع کند و شیر کاسنی سری از
برای پامن مفید است **سنگی** کراس است آنچه پر گو
و خوشبوی تر باشد بهتر بود کرم و خشک است در
دوم غلظه قرینه را نیک کند و پامن نافع و پخصو ضا
عصاره آن **سنگی** بزرگ می سفید مده است و کوب
وی اگر شش می گویند سرد و خشک است مفیدی که
در چشم بود زایل کند و شش سطوبات بکند و آب قرن

باز دارد و جلا زداوت بدید و اگر ناسوخته در چشم کشد جلا
زیاده تر دیر و اگر سوخته است شمال نمایند تخم می زیاد
بود و اگر بعد از سوختن شسته باشند شرف طوباست بی
بکند و صفت سوختن می چنان است که در یکی که در
سر شسته باشند بگیرند و در توری نهند که آتش تافته
باشد تا بسوزد و علامت سوخته وی آن بود که سفید
شده باشد و اگر سفید نشده باشد دیگر در گل گیرند و در
آتش پر کند یا در کوزه کواری کند و در گل گیرند دیگر مار در آتش
برند تا تمام سوخت که در در سفید شود و بعد از آن با
پای ککنند و بشویند و خشک نمایند و اگر با جلا
کنند و بکار برند **یا قوت** یا قوت بهترین وی است
زمانی بحد در دارد و بای چشم و شنائی میز و چشم
نصف چهارم یا قوت یا قوت یا قوت یا قوت یا قوت یا قوت
و سوزش که از گرمی هم سید باشد مفید است قوی
و جوشنی را که در چشم واقع شود سود دارد و سفید است

و مشال از دست بشیر خرد شیر و خمر برود و در سایه
خشک نموده و مشال کثیر سفید نشسته از سر کدام
یک مشال فسیون نیم مشال اجزاء ابس بار نرم صلابه کرد
از پاره تافته بگیرند و با شیر خمر خیم کرده و شسته
سازند و در سایه خشک کنند و طریق شستن سفید
است که سفید آب تعلق باب پاک حل کنند و بر چشم
و آنچه نرم و حریر است ازین طرف بظرف دیگر کنند
و سر درشت است که در طرف نشسته برینند
و حریر آن که در طرف دیگر کرده اند یک دو ساعت
بگذارند تا آخر **یا قوت** یا قوت یا قوت یا قوت یا قوت یا قوت
این برینند و پستید اب در سایه خشک نموده و خل
دارند و سایه **یا قوت** یا قوت یا قوت یا قوت یا قوت یا قوت
عربی کثیر سفید نشسته از سر یک چهارم از دست
دو درم فسیون یک درم در بعضی شمش های قلیبا
نقره یکدم واقع شده یا سفید و تخم مرغ شایف سازند

و در سایه خشک کنند **نحوه دیگر** لی از زوت صبح
کتر است از هر کدام و دوم فسیون یکدم
سفید بقلعی شش شش درم با سفید تخم
سازند **شیاف** مرغی از برای درد چشم کرم و حرارت
ان سفید آب یکم بکشد نیم جبهه و از زوت نیم ج
و با سفید تخم مرغ سرش شیاف سازند **شیاف**
با دانه از چشم باز دارد و ضرر بان ساکن گرداند و مزاج
چشم را به اعتدالی باز آورد و دیگر در چشم را خشک کند و به
سبب است که وی بپوشانند و اندکی سیاف
مایه از زوت بشیر پرورده از هر کدام شش درم
و به چاره تافت بسیار نرم به بزند و به باب باران
سازند و به سفید تخم مرغ حل کرده در چشم شستند **شیاف**
نحوه دیگر در آب دای و حرارت چشم مرغ است
قلیبا ذبی سه درم راحت سه درم شیاف مایه
و درم آقا یکدم سه درم قلیما و راحت سه درم

به پستوری که فصل دوم این سال مذکور است بشویند
و قلیما را بعد از آنکه نوزادین باشند بطریقی که در
فصل مذکور مذکور است بشویند و به دیگر را نرم
صلایه نموده و در آب نیم مخلوط بسیار نهند و باب
باران شیاف سازند **شیاف** از برای درد کرم و کرمی
سفید است سفید بقلعی شش شش درم کیز چهار درم
صبح سه درم چهار درم به آفتاب یکدم کافور نیم درم بپوش
و به سرند و به وزن مذکور باشند و با نیم مخلوط ساخته
با سفید تخم مرغ شیاف سازند **شیاف** از برای درد
کرم و سوزش چشم و خارش و به و به پهل که با جراحت
باشد و با تجوز و حرکات چشم و جبین و اشقان
ساق کیز و در آب پاک بپوشانند و صاف کنند
و با بپوشانند تا غلیظ شود و بعد از آن سفید است
یکم و کافور ربع جبهه و کیز اسدس جزو نرم بپایند
باب ساق مذکور شیاف سازند **نحوه دیگر** سفید است

یکم که کثیره او سیون از سر که ام که بجز و در بعضی نسخ
 سفیداب سر جزو واقع شده باب سماق شیان
 سازنده بعضی در آب سماق که کور باز سماق با بسیار
 صلا که کرده و نرم چوب و اغل می کنند و شیان
 می سازند **شیان** نافع از برای رمد صعب که در اشیا
 استمال کنند سفیداب قلعی شسته هشت درم قلعیا
 و بی شسته هفت درم افیون قاقیا از سر یک دو
 درم قوتیا شسته پنج درم کثیر چهار درم صمغ عربی
 شست از سر یک چهار درم دوامای شستی را بقاعده
 که در فصل دوم مذکور است بنهند و با او و به دیگر
 نرم کوفه و بچینه شیان سازند **شیان** نافع از برای
 رمد شدید صعب و در چشمی که در آن سفیدی چشم
 و درم کرده باشد که از سیاهی بلند شده باشد
 و از برای صمغ انواع رمد قلعیا و بی مغول قاقیا سر
 سوخته مغول از سر که ام شسته درم قوتیا که ز قیر موقوفی صمغ

عسری از سر که ام چهار درم عسری از سر که ام
 پرتو شیان سازنده طریق بوختن سر نه است که
 سه یا پانزیر سازنده بر روی اغل شش بگذارند و بگذارند
 که مثل شود پس از روی آب که بر دارند و با شیر زنی که بیشتر
 صاف نمایند و طریق دیگر آنست که چوبین لی که
 چوبان مخلوط سازند بر روی اغل شش بگذارند و بعد
 بدست نمایند و خسته شود پس دارند و بسیار بگذارند که
 اگر پیشتر محرق شود خواست وی متغیر کرد **شیان**
 بجهت رمد در آن که چهار درم شسته باشد و در چشم شسته
 قلعیا و بی مغول چهار درم عسری از سر که ام شسته
 از سر که ام و درم قاقیا صمغ عسری از سر که ام شسته
 درم نحاس محرق مغول چهار درم چنانچه رسم است شیان
 سازند **شیان** نافع از برای رمدی که ده روز از روی که شسته
 باشد سر نه شسته قلعیا و بی شسته از سر که ام چهار درم
 مس نونه شسته و درم سبر زرد و یک درم و نیم قاقیا شسته

مرکی چهار دم نیم پستور شیان سازند **شیاف** نافع
از برای چشم های مبتل الطیب کل شرح صبر زده
از هر که دم ده دم بزرگ بکرم نشاسته که از هر
که دم ده دم شیان با شایخ دم لزوت چهار دم
ایون عفران از هر که دم بکرم شیان سازند **شیاف**
از برای قرصه ناهست و زود با صلاح او در و کسکی
بسیاری او کشیدن چشم او حضرت ساینده باشد رفع
ان اویست بکن و فایده برساند و از برای در و چینی که سرد
بدور سیده باشد شود و در دشتق از زوت
هر که ام پنج شغال کند پیفیده و مسطع عفران و متعال
اجرا از هر دم کوفته بچست بعباب جلیه شیان سازند
شیاف در چشم صبر و قرصه و بزرگ و مور
در دمای من و جود لاله پروان و پستن چشم است نافع
و مکنه و آن باز ماندن بکم است اندر زیر طبقه شیان
زایل گرداند و با از چشم باز و در کمال شرح سازد

مضاد

هفتاد و دو متعال پنبیل و متعال سلیسیم محرق منقول
پست چهار متعال عفران شش متعال مرکی چهار متعال صغیر
چهار متعال سیون بر متعال سرمد و دو انک کار و دو
مرکی از اجزا را بعد از آنکه نرم چینه باشند بوزن
نمک که بکشند و قلیا را به پستوری که کشته بنور زده
باشند و محسوس با لب باران پستور شیان سازند
شیاف نافع از برای چشم از زوت بشتر و خمر و زده
سیناب از هر که دم بکرم صغیر و پنبیلی که از مرکی
سه دم نشاسته ده دم قلیای فقره سیون از
مرکی که دم بکرم پستور شیان سازند **شیاف** نافع
از برای آب دای قرصه و جوش قلیا سوخته شده
نوخه شسته از هر یک چهار دم عفران ده دم
اقاقیا صغیر و بلی از مرکی شش دم شیان ساخته با
تخم مرغ در چشم کشند **شیاف** در چشم کوشه بر و
منع مور پس رخ بکند و از قرصه را یک کند قلیا منقول

سفیداب مشغول تو ساهی متصل پس به اصفهانی کند غنیه
 از سرکه ام و مقابل مری کیستانی از زودت کیستانی و نیم گرم
 الا خون صبر زرد و سیون از سرکه ام کیستانی تو تیا و طمیا
 نرم سلاویه نموده به پستوری که سفیداب میشوند
 بشویند و بقیه آب سزارا بخامنه که کور شد نرم بگویند و بپزند
 و شفاف سازند و طریق دیگر در شستن تو تیا است
 که تو تیارا بگویند و نرم به پزند و باب پامیزند و در ظرف
 بندند که بسیار تنگ نباشد و در ظرف چسبای باران
 بر سر آن کنند و در آب ریخته اند تا آنچه رقیق بود و باب
 پرون آید و آنچه در شست و جگر هایل بود در ظرف
 بماند پس این تو تیارا که باب در ظرف است به شستن
 و آنچه خیار است باب در ظرفی دیگر کنند و در
 که در ظرف بماند و باشد آن نیز به خوب است بریزند
 و آنچه در ظرف دوم حاصل شد بکنند تا خوب
 در تیشینه پس آب از روی آن بریزند و تو تیارا بکنند

و این طریق شستن سترین طریق است در هر جا که تو تیا
 واقع شود و این طریق می باید غسل کرد و **نسخه** سرب
 سوخته سرنه اصفهانی پس سوخته تو تیا می هندی صبح
 عربی کثیر از سرب یک شست در مری کیستانی و سیون از
 سرکه ام نیم گرم به پستور شفاف سازند و طریق
 سوختن سرب چنانست که سرب در طیارا بخامنه
 بکنند و آتش در آن چندان کنند که سرب
 بکند از روی آن چیزی شل خاکستر به هم رسد پس
 آن خاکستر را بگویند که بکند بر یک طرف کنند
 و آتش کنند که تمام تبه دیگر هم در روی می آن
 به هم رسد باز بگویند که خاکستر یک طرف کنند و همچنین
 در روی سرب که آتش آن کرد و با که به هم رسد
 دور می کنند و یکجا جمع میکنند تا آنکه سرب تمام خاکستر
 پس این خاکستر را در طیارا بخامنه که کور کچنه ای که بکند به هم
 میزنند بسیار می تا بخامنه شود و شل غبار کرد و در ظرف

بر روی مال پس بردارند و بکار برند **شیاف** نافع از
سورسج و درد صعب که در چشم واقع شود و قلبیا سم
محرق مغول هشت درم سفیداب شسته هفت درم
سرب محرق مغول چهار درم پسته محرق مغول شش درم
کثیر اتوتیا نرنگی کل گوکب از هر یک چهار درم افیون
سه درم سرب پسته و سی که نه لور شندی سوزانند
و بطریقی که در شستن سفیداب که شسته بشوند و قلبیا را
بدستوری که قاعده کلیه است که در فصل دوم ذکر شد
احراق و غسل به دست و سر را نیز چنانچه پیش ازین
ست ذکر یافت بسوزانند و بقاعده و کلیه فصل
دوم بشوند و مجسمه با هم آمیخته شیا ف ساز
و کل گوکب کل شاموس نیز گویند که است سفید
سبک بر زبان ببرد و در آب زود حل شود در بلاد و نوبیا
از جزیره قبرس خردند و یک باشد به کل محتوم **شیاف**
نسخه دیگر قلبیا از مغول سفیداب شسته مس سوخته

صنع عسبری کثیرا سرب سوخته از هر یک شش درم
ختر کمی افیون از هر کدام یک درم باب باران شیا ف ساز
شیاف سرب سوخته سه درم اتوتیا صمغ عسبری کثیرا از هر یک
هشت درم مسیون یک درم پسته و شیا ف ساز **شیاف**
شیاف که در موی که مدت سه درم دراز کشد و هر که غلیظ
و بسیار پس روی آن نافع است سفیداب مغول هشت
شغال افیون از هر دو ست کثیرا از هر کدام یک درم صمغ
چهار درم کند نیم درم باب باران شیا ف ساز
شیاف که در موی که مدت سه درم دراز کشد باید
تا قوتی یک است کثیرا از هر یک شیا ف شیا ف بعض
از روتی یک است کثیرا از هر یک شیا ف از هر کدام دو درم
سفیداب سبب درم افیون قلبیا سم از هر یک یک درم
شیا ف ساز **شیاف** که در موی که مدت سه درم دراز کشد
نافع بود قلبیا سمی که سوخته شسته مس سوخته از هر یک
دو درم سرب سوخته و افیون از هر کدام چهار درم

که اثر کمی نسبی است از عطران قایم در دجوه از هر یک دو
و انگ رنج پس نبات از هر یک نیم درم با
شیاف سازند **شیاف** که از برای حرارت چشم است
و نشاف معکونه در دجوه و شش چشم و سلی که با
باشد نفع کند صمغ عربی یک درم که از هر یک یک درم سفید اب
قلبی شسته بهار درم اتفاقا چند درم مرصاف یک درم مثل
چهار و انگ ایفون بیست و یک شیاف سازند **شیاف**
مرصاف و دیگر که بجهت جلا چشم نافع بود پوست هلیله
رز و چند درم عطران آن یک درم قوتیای هندی قلع
صمغ عربی از هر یک دو درم و نیم باب بادیان
شیاف سازند **شیاف** که از برای بقاء در غلط اجان
و خسته است آن را در سبیل رقیق ناخت و شسته
و عذره برده که در دجوه و شش و سلی که در چشم
عارض شود و شلاق این جمل را میفد است شادنج ع
مغفدل مس سوخته در میان هر دو سوخته و شسته سلق

هندی از هر یک یک درم چهار شقال صمغ عربی که از هر یک یک درم
رنج شقال صمغ و شقال دم الاخون عطران از هر
یک شقال است از برای بسیار نرم صلایه نماید در زوا
لای یک یک بگذرانند در میان است در ابسوزانند و
بعد از آن بشویند شادنج و پس سوخته را بشویند و این
سر چهار را با سنگ سماق اول نرم بسایند و بعد
بشویند و مجسمه را باب بادیان خمیر کرده و شیشه
سازند و صفت سوختن هر چار و بر ترانست که
بنور نموده در کوزه سفالی نهند و سر از اکل
حکمت بگیرند و شربت در تنوری که نان بپزند
بگذرانند و صبح باح پرون آورند و طریق غسل خانچه
پیش ازین نیز مذکور گشته است که بسیار نرم بسایند
و آب با آن داخل کنند و در باون برهنند
و آنچه نرم و غبارانست که باب مخلوط است در نظر
و دیگر بخت کند و در شربت از نرم بسایند و بهمان سوز

آب داخل نموده در آن ظرف بریزند پس وی نظر
 بپوشند تا بخار داخل نشود و بکندارند تا دوا صیقل
 نموده در آب بشینند و بعد از آن آب را
 از روی آن بریزند و خشک کرده نگاه دارند و در
 نسخا حوض پادج بندی در نسخ مذکور بریزند و
 شده و از هم شده می باید پستمال کرده طریق شستن
 سفید آب است **شیاف** دیگر شادنج عدسی
 مغول قلع طار محرق مغول از سر که ام شغال سخت
 مغول و شغال زمینی سحران از سر که ام یک شغال دار
 نیم شغال پستور باب با ویان شینون سازند **شیاف**
همین نسخ دیگر هم از برای منافع مذکوره و نفع وی
 بجهت سلاق و حلاوة و غلظ اخلاص اختصاص پیدا
 شادنج عدسی مغول ده و در وقت شستن در موی
 سادج نیمه بی از سر که ام چهار درم صمغ عربی
 کثیر از سر که ام دو درم و نیم الاغویین و عفران از سر که ام

یک درم بپستور بقر شیانف سازند عادت کحلان حجاب
 که این شیانف را در آن کنند و احمر حاد را که و تا در میان
 سرد و شوق تواند کرد **شیاف** **همین** و جرب و سلق
 سلاق و یک درم شود و در شادنج عدسی شستن درم
 صمغ عربی پنج درم سخت دو درم قلع طار محرق
 دو درم انیسون نیم درم سبزه زر نیم درم زنگار
 دو درم و نیم جسن آن مگر کمی از سر که ام و انیسون نیم درم
 شیانف سازند **شیاف** **همین** و دیگر هم از برای جرب
 و غلیظ و غلط اخلاص منمن از برای طفله و سلاق
 و خلیه و اسپیر خای چون بخید است سادج عدسی و از
 درم زمینی عفران از سر که ام چهار درم و پستور
 درم و غلیظ و دو درم **شیاف** **همین** از برای بل غلیظ
 و طفره و جرب و پیاصل نافع است زنگار سه درم
 قلع طار محرق شستن درم زنج سرخ یک درم پوره
 کف دریا از سر که ام یک درم نوشت در نیم درم جناد درم

و کحل

اشق کیدرم و نیم اجزاء از چنگکه باید مسلامه نمایند
 و اشق باب سداب حل کرده اجزاء بان خمیر کرده
 شیاف سازند **شیاف** نسخ دیگر از برای مدیت
 شیاف نایبیت شغال عصاره ان از زردت بشیر خردور
 کشر سفید از مس که ام دو از ده شغال سیون شغال
 از مس که ام هفت شغال چند پسته شغال نرم صلا
 نموده باب پاک شیاف سازند **شیاف** بود بجهت سل نافع
 اقایا صمغ عربی از مس که ام هشت شغال مس سوخته
 پنج شغال مرغی سیون بر که ام یک شغال نیم باب
 باب باران شیاف سازند **شیاف** بود بجهت
 از برای طفره و جرب و بل و پاش زنگار سردم
 قلع انقره اشو صمغ عربی سفیداب قلعی از
 مرکب دو درم باب سداب چنانکه است شیاف
 بسازند **شیاف** زنگار سردم قلع طار مس و شش
 درم اش کیدرم اش باب سداب حل نمایند و ادویه

دیگر را بان خمیر کرده شیاف سازند **شیاف** از برای
 طفره نایب بود در سخت پت شغال زنگار و شغال نوشتا
 یک شغال بود از برای رزق مصفا از مس که ام یک شغال
 اجزاء از مس صلامه نموده با مس که بخون پاشند و
 یک هفته بگذرانند و بعد از آن شیاف سازند و طفره را
 بدان مکن کنند **شیاف** از برای سلاق و بل و
 جرب کنند و پاشن نافع بود و سوختن چشم باز
 و نفع وی طلت شیره اختصا شیره دار و صمغ عربی
 کثیرا قلعیا مغول سفیداب مرغی مس بر زرد زنگار رزق
 قلع طار محرق و سخت و رطل قلع سیاه و قلع سفید
 زرد و بیه نشانه مس که العصاره و بال مس سخت از مس که
 درم و ام الاغون کیدرم و نیم اقایا یک درم و نیم زرد
 سه درم تویتا حنظل پاشن نافع و سوخته از مس که یک
 درم و نیم کیدرم و باب سداب مخاض ارجح حل کرده و ادویه
 برپاشند و سوختن بازو یا باش بود یا بروغن زیت

اولی آن بود که بروی آتش برشته کنند و در شراب بپزند
بپزند و بعد از آن پسر و نواز و خشک کنند
نخ زنگار شش درم صمغ عربی چهار درم
اشق چهار درم قلیا زعفران از هر کدام دو درم باز درم یک
باب سداب حل نمایند **شیاف** درم برای جرب و پنبه
نافع بود سفیداب قلمی چهار درم زنگار پنج درم شق
صمغ عربی از هر یک چهار درم درم نشسته سه درم اوده
کوفه نرم چینه شده با سداب حل نمایند و با اوده
بپزند و شیاف سازند **شیاف** درم از برای طغره و کوب
زاید نافع بود ساج دوازده درم نحاس محرق صمغ
از هر یک شش درم زنگار قطار محرق از هر یک
دو درم انیسون یک درم و نیم زعفران نیم درم
بر سوز شیاف نمایند **شیاف** زنگار یک درم پوست
زرد نیم درم تو بال مس سوخته از هر کدام چهار درم
نیم درم زعفران و انکی نشسته صمغ عربی از هر کدام یک

یک درم یک درم سفیداب یک درم از قفل دود انگ شیان
سازند **شیاف** درم از قفل زعفران دود انگ با که اندر یک کشت
عطر باشد و بر پرا کند و کسده و نفع را از ایل سازد
بخشیم کشند یا از پیرون طلا نمایند پس سوخته یک درم
و نیم زعفران نیم درم مروارید یک درم از هر کدام یک درم
افیون یک درم و نیم آقا قیاج درم شیاف مایشانیم درم
باب باران شیاف کند **شیاف** قوی نیم از جبهه شق
نافع است باد و نفع را پرا کند و سازد مس سوخته سه درم
آقا قیاج دو درم کثیر صمغ عربی زعفران پنجاه
از هر کدام یک درم باب باران شیاف سازند **شیاف**
درم بواسط جرب سفید سداب قلیا قطعه از هر
دو درم زعفران یک درم قفل دود درم زنجبیل یک درم
و نیم نوبت و نیم درم صمغ عربی ده درم شیاف
سازند **شیاف** یک درم جرب طغره مس سوخته شازده درم
قفل شست درم قلیا چهار درم زنجبیل زعفران از هر

دو درم بکنار چنبرم صمغ عربی پت درم باب ۱۰
شیاف سازند **شیاف** که در جرب و باد و سل و شقاق
جنون سود دارد و شادنج دو اذ و دو درم ز کنار چنبرم قلع
محرق چنبرم سخت چهار درم صمغ عربی دو درم
افون زعفران از سر یک یک درم باب ۱۱ بادیان تازه و کبر
شیاف سازند و در بعضی ز شقاق بماند و درم قلع
چهار درم آورده اند **شیاف** که در طحال و کبد و امراض
و شقاق و سی ز شقاق شیاف احمر است شادنج
دو اذ و دو درم صمغ عربی ز کنار از سر یک ش درم سخت
چهار درم قطار محرق چهار درم فسیون بریان کرد
دو درم زعفران سخت درم بسیار نرم صلایه کرده با
بادیان شیاف سازند **شیاف** که در کبد و امراض
طحال و کبد و شقاق و امراض طحال بود و زعفران
دو درم دار فلفل یک درم فلفل یک درم و نیم شادنج
درم تازه و نیم درم پنبه و دو درم کافور نیم درم بسیار

نرم صلایه نو و شیاف سازند یا صمغ عربی شیاف سخت
که کحل نمایند **شیاف** که در کبد و امراض طحال و کبد
و فسیون صمغ عربی سه موخته شادنج حدسی سه شنبل
از سر که ام درم ترکی فسیون چند پت درم صمغ عربی
از سر که ام درم درم شادنج از سر که ام درم صلایه نو و یک شنبل
تکه در سداب تازه حل کرده و اجزاء را بان همیگر کرد
شیاف سازند **شیاف** که در کبد و امراض طحال و کبد
میدارد سودمند بود و بسیار و ای شیاف و خوب است
توتیای کرمانی پت بیلد زرد کثیر از سر که ام چنبره شادنج
یکه انگ زرد چوبه ز شقاق زنجیل صمغ عربی شیاف
نمیشا از سر که ام و درم شقاق دار فلفل یک درم فسیون
زعفران صبر زرد و صمغ عربی از سر که ام یک شنبل
اجزاء را بجا نهد باید نرم صلایه نو و دو درم نیم باب غور
چند روز تریمت داده شیاف سازند **شیاف** که در کبد
رقیق را بر دارد و زرد چوبه شادنج حدسی معقول صبر زرد

شیا ف سازند **شیا ف** طرفه در رخ سرخ کند سفید مرغی
 اشق جسد از اسامی شیا ف سازند **شیا ف** در طرفه
 زایل کند شایع سه دم را سخت ده دم بنده و از
 از سر که ام یکدم و نیم صبح عسری کثیر از سر یک ده
 دم و نیم فوج چهار دم سفید یکدم رنج سرخ دم
 الاخوین زعفران کسر با از سر که ام نیم دم اجزاء را
 نرم صلیب نو و ده بخون جزوه مرغ خاکلی شیا ف
 سازند و با شتر زدن بکشد **شیا ف** که طهر فو در
 که از گرمی بوده باشد زایل کرد و اند قلیس از مغول
 مس سوخته از سر یک سه دم دم الاخوین بسد و از
 از سر یک چهار دم کثیر از سر کی زعفران نشانه زرد و
 اقایا از سر که ام ده و اندک رنج سرخ نبات از سر که
 نیم دم شیا ف سازند **شیا ف** که پیش که در اخان
 می افتد پاک کند و متصل ساز و خاک جو و شیا ف
 رنج سوخته از سر که ام کیشال صبح عسری یکده انگه

به سوز شیا ف سازند در وقت احتیاج به آب جل
 کرده برنج اشفاق و اخان بماند **شیا ف** از برای ناصور
 که در گوش چشم به هم میرسد ترکیب نو و اند صبر
 کند از زرد و دم الاخوین کهن رفا سی سر شیا ف
 از سر یک یک شغال زنگار یک و اندک نیم شیا ف کند
 و این طریق در چشم بکشد که اول بخام روغن بار و
 به بخار آب گرم بپزند و بعد آن گشت بر گوش چشم بکشد
 تا هر جکی که در اینجا باشد خوب پاک شود پس ازین
 شیا ف در آب حل کرده یک قطره در گوش چشم بکشد
 و سستی بگذارد و پاک کند چند روز بیانی چنین کند
 انقدر که پاک شود و آن گشت بر گوش چشم بکشد
 جگر بیرون نیاید تا مدتی که چشم پاکست و چیزی ازین
 ترش نمیکند بکشد و بسد از آنکه شروع کند که دیگر جگر
 باید باز بدستور علمنا نینه مخمین نیم بهمن قاصد و جل
 می آورد و با شند تا همیشه چشم پاک بوده باشد بشرط

آنکه در چشم در وی یا سخی یا سبکی دیگر نبوده باشد
 و اگر احیاناً در آنجا این علی خنی در چشم بهم رسد چنانکه
 بر طرف کند **شیاف** از برای تارکی چشم و
 آن مفید است و تیاست شغال نکار شغال
 صمغ سرکه شغال شک قیاطی عنبر خام دود
 جز از نرم صلیایه نو ده جنف می آب حل کرده و در
 بان خیره کند و شیاف سازند **شیاف** در سخت شغال
 منبل زعفران و قبا از سر که ام نیم شغال صمغ عربی کثیر
 از سر که ام یک شغال عنبر خام غش و یکد انگ و نیم
 صلیایه کرده باب خمیر نماید و شیاف سازند **شیاف**
یاد کن قلیا نفی محرق مغول سخت از مر یک هفت شغال
 سر بپخته جاد شغال سر هفت شغال نشانه صمغ عربی
 کثیر مفید از سر که ام هفت شغال سیون کند از سر که ام
 پنج شغال سفید نمره سوخته شش شغال اسه از نرم صلیایه
 نماید و باب شیاف سازد طریق سوختن و ستر قلیا

و سر بپاشن سخت و سره مذکور شد و طریق سوختن
 سفید نمره و چنانست که در فصل سیوم در وی مذکور شد
 شیاف زعفران از برای منی که عبارت از شغال
 تیاست نافع بود زنگار اش از سر که ام یکد ام خط
 زعفران جلد درم شیاف سازند و در سخت و یکد
 یکد ام واقع شد و نشانه خط زعفران یکد زعفران شیاف
 مایه کل سبب بر دمر می نشانه صمغ عربی
 یکد یکد کوفته و چست نگاه دارند **شیاف** که پنهانی است
 سبب جاد و سر نک اندرانی زنگار فضل مفید از برای نرم
 شیاف سازند **شیاف** شل خواه در چشم کشید و خوا از خا
 طلا فایند که نفع میکند از برای بقایای رمد و از برای
 جرب حیف و خارش و سوزش چشم نفع دهد و خطا
 مفید است و نشانه طلوت از ارجان کند و چشم را
 قوت دهد و اتفاقاً صمغ عربی سخت قیاطی مس از سر که ام
 پازد و شغال منبل الطیب بر شغال زعفران یک شغال و نیم

افون کیشال باب باران شیاف سازند **شیاف**
از برای در چشم نافت و منع العیاب مواد و تخم کدو
و مورسج را ملید است بر کگل سرخ تازه چهار شغال
زعفران چهار شغال سیون یکدنگ منبل الطیب یکدنگ
صمغ عربی شغال باب باران شیاف سازند
و در وقت احتیاج سفید تخم مرغ ساییده و در چشم
شیاف نفعی از برای توره و تسوج که در طبقه قرنیه واقع
و از برای پسرچ نافت و منع العیاب مواد و تخم کدو
قلیبا سوخته در آب انداخته سازند و شغال سفید اب قلعی
شسته پشت شغال زعفران چهار شغال کنیزاد و شغال بابان
شیاف سازند و با سفید تخم مرغ در چشم کشند **شیاف**
که از برای اقامت مردم در استقامت و فساد و خوار
و تاوکل که در گوشه چشم واقع شود و جگر را میفد است
و قرص را نیز فایده دهد سرکه سوخته شسته دو درم افقیا
نش درم سرب سوخته شسته سه درم قلیبا ذبیعی

شته از سرکه ام دو درم سفید اب قلعی سه درم خضص کمی
دو درم سرکه می کیدرم و نیم منبل و زعفران چند پدتر
از هر کدام یکدرم قلیون یکدرم و نیم صمغ عربی
چهار درم برستور شیاف سازند **شیاف** نافع از برای
صیق و شکلی حدقه اش دو درم زکاج چهار درم غمغرا
یکدرم فلفل یکدرم صمغ یکدرم نیم روغن بلسان تخم درم
اجزاء بسیار نرم صلیب نموده و پنجه **شیاف** نافع
از برای رویای صعب و از برای بیور و جرب و از
برای کسی که از بیاری کینه در چشم او شده و آبی شده باشد
قلیبا ذبیعی منخول شش درم زعفران چهار درم توپال مس سرکی
از سرکه ام یکدرم شادنج دو درم منبل افون از سرکه ام
یکدرم و نیم دانه اتاده و تاوکل صمغ عربی سه درم اجزاء
کوفه و نرم خنده برستور شیاف سازند **شیاف** نافع
برای درد صعب و قرصه که جگر بسیار میآید و باشد و در طبقه
قرنیه باشد و از برای منع نفوذ موادی که متوجه قرصه

مذکور باشد کل مسج تا ز پاک باز زده درم قلیا ذبی محرق
مغول شش درم زعفران یکدرم و نیم مری پس به اصفا
ایون از هر که ام یکدرم و نیم صمغ عربی درم
زنگار تو بال سس نل از هر که ام نیم درم بر پستور شیان
سازند **شیاف** نافع از برای تسریع کندی و تود بر آمدگی
که شبیه به فید بود و ما شد سفید اب شده درم نوشا
سر در مغول از هر یک دو درم نخاس محرق چهار درم
حفظ کی مشت درم نسل الطیب سه درم جده
از هر یک یکدرم قلیا ذبی محرق مغول شست درم
اقاقیا پنج درم جند پند پستردو درم صبر سقوطری
سه درم صمغ عربی هفت درم بدستور شیان سازند
ایضا انار تسریع خلیط را بر د قلیا ذبی سوخته
مس سوخته شسته اقا قیا از هر که ام شست درم صمغ عربی
سه سوخته شسته از هر که ام ده درم صبر زرد و ما زورنگا
جند پند سه حفظ کی نسل زعفران و نسیمون مری

قلند سفید اب نثار و انوس از هر که ام یکدرم و نیم قلیا
موز شیان سازند **شیاف** نافع از برای جرب و حکه و فخر
نافع بود قلیا ذبی قلیقا از هر که ام سه درم زعفران
دو درم کل پسخ دو درم صمغ عربی دو درم
شامخ مغول سه درم نخاس محرق دو درم نوشا یکدرم
بدستور شیان سازند **شیاف** که در دجشم اساکین
و خواب آور و شیان و سیاه شست درم زعفران ایون
حفظ کی صمغ عربی از هر که ام دو درم کثیر اثر و
از هر یک چهار درم جند پند سه فلفل سفید زرد
مردار خوار از هر یک دو درم زعفران خربق
سفید از هر یک نیم درم باب ترب نرم بسانند
و حاک کنند و باز بسانند و خشک بکار برند
شیاف سازند **شیاف** که در ابتدای آب سوودار
خریق سفید یک دقیقه فلفل نیم دقیقه اش یکدرم باب
ترب بر شسته و شیان کنند **شیاف** که در جرب بکار آید

نزول آب ابتدای انتشار و پاشن سوز دارد و در سوز
گاه قدی یکدم بار زود در حنقه کشته و اندرین بهر
سی روز حاصل شود پس یکدم روغن لسان با وی
پایین انداخته و شفاف سازند **شیاف مفاصل**
هم بجهت امراض مذکوره در سوز که بزرگ زهره شود و زهره
عقاب هر هفتاد روز زهره باز برآمده در مفاصل
زهره باد و در مفاصل فواید یکدم تخم خنظل و یکدم سکنج
با قویان باب بسازند و شفاف سازند **شیاف مفاصل**
از برای نزول آب در شیار ادر کوزه یا شیشه کنند و
بگل حکمت بپزند و در نور آتش بگذارند تا خاکستر شود
ازین خاکستر یکم و در فلفل و اقلیمای فیهی و دوس
در جایی که پس از یکدم از سوز هم میرسد از یکدم
یکم و باب باد یا شفاف سازند **شیاف مفاصل**
از برای بدیاس نافع بود و سفیداب شستنی
از سر که امده در مفاصل و نکاسته از سر که امده

کثیرا یکدم و نیم شفاف سازند **شیاف سفیداب** از برای
ابتدای آب و سوز حنقه و ناریکی چشم و ابتدای
نزول آب نافع بود و اقلیمای فیهی و دوس
افیون پوست پسته زرد و صبر سقوطری و سوز
از مفاصل از سر که امده چهار دانگ صمغ عربی شفاف
نمایند از زودت از سر که امده شفاف و دوس دانگ
نک یک دانگ و زهره زرد و دوس دانگ باب بادیان
شفاف سازند **شیاف انگور** دیگر از برای طغره نافع بود
شرف و سبج کنند و سبج نبات استق از سر که
یکدم مفرغی و سبج نبات از سر که امده در
در سوز مفرغ باب شفاف سازند و این شفاف را
بواسطه آن دینار گویند که بلون شابه دینار است
یعنی طلا **شیاف لود** از خارج چشم طلا نمایند بجهت زرد
کرم و در سبج و خارش و سوزش چشم و سلاق نافع بود
و در مفاصل که گرداند و چشم را قوت دهد و مکرر که

بروز زرد و آنچه ریخته باشد تجلیل بر دهنده سفید گل
سرخ از سر که ام ج درم زرد و آن تخمهای ریزه زرد
که در میان گل می باشد و از دوه درم صمغ عربی کفای
سفید حنظل کمی مندی صبر سقوطی شیان مایشا
از سر که ام سه درم زعفران نسیمون از سر که ام یک درم
نرم پنجه به کلاب خسیه که دوشا فابزرک بسیارند و کلاب
و باب شیر تازه و امثال آن ساینده و طلا نمایند **شیر**
شیر بصبر جیلا و هر جرب و سبب را نافع مواد غلیظ
که در طبقات چشم ز باقیها را در پایی کنند مانده باشند
تخلیل بر دوه درم رافوت و دوه استسبای فی بی تو بال
صمغ عربی نجاس محرق زعفران از که ام دوازده شغال
افیون مرصافی شاونج مغول نبل مندی زرد و زرد از
سر که ام چهار شغال فلفل سفید است چهار و اندا اقلیای را
بکوبند و با پسل معجون سازند و بسوزانند و در پسر که
اندازند و در همان گرمی که از آتش برودن می آورند

و بعد از آن قیاحه که مذکور شد بشویند و بتوی کتند
و توپال را و شاونج را به تور بشویند و نسیمون بروی
برین کنند و محسوس را نرم صلایه نموده و باب با دیا
شیاف سازند **شیاف غلیظ** از برای جرب و سبب و غلیظ
اجفان غار شش و بقایا را در نافع بود و تری و تدر را
بر طرف کنند و در دوا کل اسود و در حنظل مندی
توتیا از سر که ام هفت درم با سیران جنی از زرد
از سر یک دو درم تناسخ صمغ عربی زکار از
سر که ام کیشال باب پاک شیان سازند **شیاف**
شیر از برای ریشهای کهن و شور و مور و ج
نافع بود و شقیه چشم بکند و بقایای مدر را به تخلیل بر دوه درم
قوت دهد و جربا و کوبا که در سطح شریزه از قروح
به هم سید و باشد بر سازد کل پسرخ تازه برک نموده
هفتاد و دو شغال اقلیای محرق مغول سره اصفیانی
توپال سر نو ز شش و شاونج مغول سفید است

از هر که ام شمس در صبح عربی پست و چهار درم
کل را نرم بکند تا مثل چرم شود و اصل را بر پای بر
نیز نماند و خوب حل شود و دست او دید را نرم صلا می نمود
بان خمیر کند و شیا ف سازند **شیاف** نافع پس کین
او جاع در یک روز بکند و درم را در ساعت فرو نشاند سر
ا قاقیا از هر که ام چهل شغال قلیا فنی محرق مغول
شغال نخاس محرق مغول جبارده شغال سفید اب
شته هشت شغال سبل الطیب حفص هندی از
مریک جبار شغال چند پدستر صبر شطوری افیون
فلقطار محرق از هر که ام دو شغال صبح عربی چهل شغال
او وید را کوفه و چسب بانی که در آن گل سرخ جوشانند
باشند خمیر کرده شیا ف سازند و با سفید تخم مرغ
در چشم کشند **شیاف** از برای نزول آب از برای
هر غشاوه که با رطوبت باشد نافه است و آثار قوی
را بر دست بلیسای محرق مغول یک طل و ربعی در آنند

نخ او قیده فلفل سفید پنج او قیده هر که کفار عدد
وز هر که شنبوط مفت عدد و هر که یک هفت عدد
شیر و تخم شش کوی قیده روغن بلبلان دو و قیده جادو
و یکین از هر که ام دو و قیده صبح عربی شست و قیده
با عصاره بادایان شیا ف سازند **شیاف**
معروف لولف ساج از جالینوس نافع بود از برای
در دمای سخت و امراض صحن و رانها فلیما مغول سازند
شغال قاقیا چهل شغال نخاس محرق جبارده شغال ساج
هندی سبل الطیب عفران صبر زر و چند پدستر
بریک و شغال مرکی جبار شغال سفید قلعی سرشته
از هر یک دو شغال صبح عربی چهل شغال باب
شیا ف نمایند **شیاف** که ان الکلب الذی لا یطیب کیند
از برای درد با سخت و تب و سرج و مور سرج
و در مضای کینه و ریشهای مشکله نافع بود و آثار قوی
بیرد قلیسای مغول سفید اب قلعی مغول از هر یک سازند

شمال نشانیست سره از سر که امده از ده شمال خاکستری
 که در کوره که پس می کشند و به هم می رسد سرب سوخته
 کل شاموس از سر یک مشت شمال می کشند و شمال افشانند
 شمال کثیر است شمال باب باران شیف سازند
شیاف الورد بسیار نوح که کمال آن است شمال منیا نند
 عدس پسر شک سلطان مهره کل نوح از سر یک
 یکم نوح کل از منی شیف می کشند و است انداز سر که امده
 جزوی منی حسی بی کثیر از سر یک نصف جزوی سماق
 در آب خوب بکوشانند و صاف کنند و باز بکوشانند
 تا غلیظ شود و او به مذکوره را درین آب سرشته اند
 سازند **شیاف** از این هر چشم را جلاد و به حلقه منند
 مرکبی کف در یاز سر که امده از سر یک زعفران سدر و س
 از سر که امده نیم درم بوره از منی ربع درم سر یک اعلی حده
 عسلایه کنند و بسیار نرم به چرند و با کمال شیف
 سازند و با سفید و نیم مرغ در چشم کشند **شیاف مرشد**

از برای ابتدای آب و ناله کی چشم ناله بود زهره شیر
 و زهره کرک و زهره کفزار زهره مسک زهره کرک
 و ششی زهره میمون زهره آه زهره خرگوش زهره زو
 زهره خرد ششی زهره باز زهره کلنگ زهره در
 زهره کوه سفید زهره پیکر کپس زهره شیوطا از سر یک
 یکم درم **شیاف** که خون موی خنجر با بنفش کش بکشد و
 ازین شیف حل کرده بران موضع بکاشند منع
 رویدن آن بکند و نگذارد که دیگر خود گشت زعفران
 الحیدر زنگ این است زنج از سر که امده کچر و زنجار نوشا
 بوقبال مس از سر یک نیم جزو نرم صلایه کرده باز سر
 بز سر که شیف سازند **شیاف** از سر یک زنجار سخت دو درم
 بنیل زعفران قاقیا از سر که امده نیم درم منی عربی
 کثیر سفید از سر که امده نیم غلام خوشبوی ربع درم باک
 بدستور شیف سازند **فصل پنجم** در احوال و در و رات
 و غیره از او به صین آنچه خشک است شمال میکنند آن را

کحل میگویند و ازین اوویه یا سه آنجه در چشم می باشد
از او نور کویند بچشم که در اوویه جراحات و قروح
نیز دوائی که بر جراحات میباشد از اتم سیمی این اسم
گردانیده اند و از جمل این دارو با آنجه بجهت روشنایی
چشم رب داده اند از اباسلیتون گویند حرکتی که
روشنایی بود چون از برای طلوع و تاریکی چشم باشد
بنابین این اسم سیمی گردانیده اند و از جمل دارو
مذکور آنجه در چشم بروج که شست برویاند و جراحات را
باصلاح آورد از اکسیرین گویند و این اسم نیز شست
میان داری که بجهت این امر در چشم استعمال نمایند یا در
جراحات و قروح اعضای دیگر بکار برند و بروی چشم
داروهای چشم در اصل موضوع از برای دارو است
تبریه چشم کنند فاما بسیار است که این نسبت امر
نداشته داری که گرم نیز باشد سیمی این ساخته اند
و قطره جیزی گویند که در چشم بچکانند و معطل است

که با عسل سرشته باشد **کحل** است بمعنی جالب نور
گویند یعنی شسته و نور از برای منصف بصر نافع بود
و جرب با بل و طخود و پاش کهنه و غشاوه عین را سود دارد
و شاد رخ عده سی سول نخاس محرق اقلیاضی تک بندی
بورق از منی زنگار از سر که ام چهار دم فلفل سفید فلفل سیاه
کف دریا از سر که ام غشت درم و فلفل صبر سقوطری
بنل الطیب قرنفل از سر که ام چهار دم و نیم زنجبیل و پت
بسیج از سر که ام دو دم و غفران شست در آن سر که ام
یکدم اندام می باید بوخت و شست بطریقی که سابقا مذکور
عمل کنند و داروهای دیگر بسیار نرم گویند و نرم
پزیزند و همه با هم مخلوط سازند و باز تصفیه کنند
ماش غبار شود و در جانی کشا و دارند که از تصرف هوا
محموظ باشد و از کر ما و غم و غبار سالم باشد و در وقت
احتیاج اکمال نمایند و بهانه در حق و صلایه این دارو با
یعنی اکمال بهتر نشیافات می باید کرد و جراحات کمر تبه

بخیر در سرشتن می یاید و کمر تبه دیگر در سنگ ساند
 میشود و در بخاین مرتب معقود است **چهارم** لعل آید
 فیروزه دهنه فونک از هر سه ام نیم شمال شیانیشا
 یک شمال عرض آن چهار دنگ مروارید ناسفته مایه بران
 حضرت کی قوت شاد و ج بندی منبل الطیب سره صفها
 او سر که ام نیم شمال جواهر اجناس پیش ازین مذکور شد
 حصول نمایند و سپایر او ویرا کوفته و به بارجه تافته
 نرم خست و به لبا هم باز نرم صلا کنند و در وقت
 احتیاج بامیل در چشم کشند **ایضا** کنخ دیگر یا قوت سر
 یا قوت زرد و یا قوت کبود و لعل آید از سر که ام
 شمال زبرجد و شمال منس و زهره و شمع شمال مرجان
 شمال لاجورد و منول و شمال ورق طلا و ورق نقره و عنبه
 از سر که ام نیم شمال شک یک شمال سره صفها می پست
 شمال توتیای کرمانی شسته و شمال سر کین منب کین
 شب پرده را سخت مروارید ناسفته از سر که ام دو شمال

به سوری که سابقا مذکور شد ترتیب نمایند **کمال** **چهارم** نفع
 دیگر پس سره صفها از دو دم توتیای بندی درم
 و آن توتیای مشهور است که در کمال حدتست بلکه از
 قبل کرمانی است و آنکه بعضی کمال اجواهر ازین توتیای کنند
 و انواع ضرر میرساند ازین بکدر است مرقتش جا
 درم پس طمان مری شش از دم یا قوت دو درم جا
 چهار درم دهنه فونک چهار درم عقیق نخدرم لاجورد و منول
 چهار درم نقره چهار درم مروارید دو درم ریشخ دو درم
 نقره چهار درم مایه بران صبی چهار درم فلفل سفید چهار درم
 و از فلفل دو درم است لیسای فی بی چهار درم لعل دو درم
 زعفران سه درم توپال مس چهار درم شاد و شمع منول
 درم فیروزه دو درم طریق داخل کردن و نقره و کبی
 کلیس است به پستو معجون کتا و کبی است که ورق
 از ابرج عجب بری سرشند تا خیر شود و بر روی
 سماق چندان ساینده که مثل غبار شود و این طریق

این چیز است و سایر ادویه و جواهر را بخانه در آن
مذکور شده ترقیت دهند و هر چه در دار و از خط غفران
پناه ابو یام غاده محسود و نقل شده و نیز تو میانه
و حل کردن و نقره برای شریف ایشان است و محل
الجواهر از برای تقویت چشم و بلاد بصری مدبر است
و آثار تسرو و میامن انفایده و بدو خط صحت چشم
بکند و دوسه و پهلای و اگر امراض عین اسود و درد و
ایضاً از برای ابتدای مد و تسرو منافع بود و اثر و
بشیر خیزد و ده یا شیر و خزان هر کدام که میسر شود و در
سایه خشک نموده و نرم صلایه کرده و موازی مرده
درم از آن دو درم نشاسته اضافه نمایند و با هم
ببایند **درم یک** از برای مد و در دوج نافع بود و هرگاه
که در وقت بفعج ماده و ظهور به استعال کنند
در روز به یکند و از غایت سحر است اثر که باوی
منسوب میگوید که دیده زیر اگر سمنی مکار آید منسوب

بلیکه

بلیکه است از زوت بشیر خیزد و ده و ده در شکم
مغتره و کیشال نشاسته نبات از هر کدام سه درم بسیار
نرم پسایند و بکار برند **درم یک** از برای حرارت
چشم و در صغری و یافعت و تپا پرورده نرم
سایند و در سرخ شغال یک قیراط کافور اضافه نماید
درم یک از برای دیگر نشاسته و درم نبات دو درم
صمغ حبیبی یک درم خنجر و سمست ترقیت دهند
درم یک از برای دیگر از زوت نشاسته نبات از برای
درم یک از برای مد و اوجاع عین و در دینج
که چند روز گذشت باشد و رطوبتی با آن باشد نبات
از زوت پرورده و دوج درم شیاف کاشاده
درم صبر سقوطی و زرد زعفران از هر کدام
نیم درم انیسون دو دانگ سرکه اعلی و نرم نبات
و از تافته باریک بکند زانند و به وزن مذکور کنند
و با هم مخلوط ساخته باز خوب ببایند و نگاه دارند

درد و غیره همان نماید و در انزوت نیز خسته برود
و در دم سبب سقوط طری شیاف مایشت از سر یک
دو در دم بپس تو در در سازند **درد** و غیره
باک ده مثقال صبر زرد زعفران جفتش کمی از سر یک
دو مثقال زرد کمی یک مثقال بسیار نرم خنده در وقت
احتیاج اندکی در چشم میباشند **درد** در اشک و در
منج بکار دارند و بجهت برده نیز سودمند بود و انزوت
پرورده بهشت در دم شیاف مایشت و در دم صبر زرد
افیون نشانه تحسین کل از سر که ام نیم درم زعفران
سه درم نرم کمی یکدک **درد** که الجبائی مصر در
رمد با اطفال و در و منج استمال میکرده و اندوایش
در وقت طاهر میشده و بسیار خوبست از زوت
پرورده ده درم شک که سه درم خاکه رست رتیب
ابند **درد** دیگر اقوی از منجه سابق انزوت
ده درم نبات سفید سه درم نشا پسته یکدک دریا

یکدک و نیم درم در سپارند **درد** در درم چون یک
دریش شده باشد چشم نتوان کشاد باید کشد
و ریش چشم با دبل کرم و جرب اسود دارد
و توتیا کرمانی مغسول شیخ محرق مغسول از سر که ام
ده درم نبات سفید پنج درم نرم پاینده در
سازند در و منصف که الجبائی و شام استمال
مینمایند در او جلع عین در و مکا آباد در مصر صبر
بهم مخلوط سازند **درد** از برای پلای و معد
تبا و در و غلط اجنان و جرب و بل فنی فست
و خامش کج چشم اسود دارد و توتیای شسته زرد
زعفران از سر که ام ده درم در بعضی نسخ زعفران را
نیارده اند و در بعضی زرد جو به مذکور نیست نهجیل
بلیله زرد از سر که ام پنج درم دار فلفل امیران حنی
از سر که ام دو درم و در نسخ دیگر دو درم قلعی درمی
واقع شده نمک هندی یکدک ام جسته از بسیار

نرم کوفته بآب غوره صاف تربت داده خشک کنند
و باز بپایند و تربت دهند به چهار مرتبه و خشک
نموده نرم بپایند و امکان نمایند **در** از برای سرخی چشم
و صاحب مزاج گرم سلاق سود دارد و توتیا را نرم
ساییده و شسته و شفته و زرد آب غوره صاف
تربت دهند و خشک کنند و نرم بپایند و بدان
امکان نمایند **مشت توتیا بر باد** جانشست که توتیای
کرمانی را بگویند و بشویند و در پاون آب خوش بپاشند
و میسایند تا ده روز سر روز بشویند و تصویل کنند و آ
تازه سر روز میکنند و میسایند و از بس آید و روز
خشک کنند و نگاه دارند و باید که این بعد از آنکه استغفار
ماده کرده باشد بکار دارند و در مدت تنزیه حج
مرض دروسی که در آن از زوت باشد بکار نشاء
داشت **در پوست** که پس از شیباف ایض
بکار دارند و پامن و آمارش روح را نیز فایده دارد و

طریق

نرم مرغ بآب نمک درشت بشویند و پوستهای
شک از روی بپایند پس آب خوش بشویند تا شوری
از روی بپایند و بجز آنکه گشتند و بمانند تا اگر پوستی
از روی مانده باشد جدا شود پس در سایه خشک کنند
و بسیارند تا چون بخار شود و بکار دارند **در پوست**
از برای غلط اجنان و رطوبت بین سود دارد و توتیا
شته ده و درم است سیسای قسی سوخته و شسته و باقی
مایه آن از سر یک دو درم شب یانی سه درم پو
بلبله زرد شش درم شاد زعفران منقول چدرم کوفته و
چغندر باب ثور و آب سماق تا بهفت روز در آفتاب
و ظرف که آب را بخورد کنند تربت دهند در روی
طرف آن بخرقه بپوشند تا بخار بروی نشیند و
مرکاب آتش خشک شود دیگر آب داخل کنند پس از
بهفت روز خشک کنند در سایه و نرم ساینده نگاه
دارند **کحل چشم** که دیگر جرب و ظفر و و شاربیل

آب رسود دارد و توتیای اقلیمای هندی نقره قلیسای
 مرقش ذبی از سر که ام سه درم پسته ساج هندی
 هندی از سر که ام یک درم زعفران مروارید از سر
 دو درم کافور شک از سر که ام یک درم **اسلین**
 از برای کندی بصروا بست ای نزول آب و خیالات
 نافع بود پس سوخته شش درم پسته اصغافانی اقلیمای
 ذبی از سر یک دو درم قنفل سنبل الطیب از هر یک
 یک درم و نیم قنفل قاصد یکبار مایه ان زعفران از هر یک
 یک درم شیان مایه بر سقوطی نوشاد در اسارون
 شادنج حدی از هر یک یک درم کف دریا آینه نمک
 اندرانی از هر یک سه درم فلفل دار فلفل نمک هندی
 از هر یک دو درم شک جهاچه کافور دو دانگ پودری
 که مکرر مذکور شد در تریب نمایند **نسخه** یک درم جرب
 و بل و نظره و کنه و دوسه و خیرکی چشم رسود دارد و
 فلفل دار فلفل زنجبیل پسته بلبله زرد بلبله سیاه از هر یک

چند درم سبز زرد یک درم و نیم کف دریا شش درم
 سنجرف سیلخه قنفل از هر یک چهار درم نوشاد
 یک درم **نسخه** یک درم کف دریا اقلیمای فضلی محرق
 از هر که ام ده درم ملح اندرانی چند پسته سنبل الطیب
 سه درم اصغافانی از سر که ام دو درم قنفل یک درم سوخته
 مغول مانزرد دو درم سبز سقوطی چند درم آینه یک درم
 مرصاف مایه ان چینی نوشاد زرد جوبه از سر که ام
 سه درم پوست چیلله زرد چهار درم و نیم سوخته دیگر
 چند درم واقع شده نمک طعام هشت مثقال است
 مایه پانچ درم نمک هندی یک درم دو ابار کوفه و
 نرم چوب و بوزن مذکور کشید و با هم پامیزند
 بسایند **نسخه** یک درم از برای خارش سر چشم و تاریکی
 ان نافع بود تسلیمای ذبی مغول کف دریا از هر که ام
 دو درم نجاس محرق شش درم نمک اندرانی سفید
 قلعی شسته نوشاد ساج فلفل سفید سنبل الطیب پسته

از هر یک دو درم جوز بواقر نقل شده از هر یک نیم درم
 کافور یک گندک بدستور تر قتب **دیند سیلگون** دیگر
 و غریز کوبند در نول آب و دود را نافع بود و بصیر
 جلا دهد از برای پسران سود دارد شاد و نجع
 سره قلیس از برای ساج پسران بگری توتیا کجا
 محرق صبر زرد و توپال مس زعفران از هر کدام دو درم
 فلفل دار فلفل از هر کدام یک درم بسیار نرم سایند
 نگاه دارند **بصر را قوت** دهد و جرب و خارش
 و پاشن است و دار قلیس مغسول سره صفایان شاد و نجع
 عدسی ساج بندی صبر مطهر سی توپال و می از هر کدام
 یک درم فلفل دار فلفل نوشا در از هر کدام نیم درم یک
 اندرانی برک فرج شک کف دریا از هر یک دو دانگ
 زعفران یک درم و چهار دانگ مشک نیم درم بکوبند
 و نرم بپزند و باب بادیان بسایند و خشک کنند
 و باز بسایند و بکار دارند **غریز را** بصر را قوت دهد

قلیس

قلیس از توتیا صبر زرد و توپال مس سوخته شاد و نجع
 عدسی از هر یک یک درم فلفل دار فلفل نوشا در غضا
 از هر یک نیم درم برک فرج شک سلطان بگری
 یک درم و نیم مشک و انگلی بدستور جمع آورند **کبری** از برای
 مور پسران و فرج نافع بود سفیداب شست و در قلیس
 صغیر سی از هر کدام چهار درم چهار درم نحاس محرق نشا
 افون از هر یک دو درم بلباب بزر قطونا بپاشند
 خشک کنند و باز بسایند و بکار برند **بصر** از برای مور
 سرج دروستی که خوف است و برآمدگی مور پسران
 است و پاشن است سره شاد و نجع عدسی مغسول افاقا از
 هر کدام سه درم صبر زرد یک درم بسیار نرم بسایند
 اندکی در چشم پاشند **نخ** **یک درم** از برای سرج
 و کثره دود و مور پسران سود دارد شاد و نجع مغسول است
 مر و اید توپال پس سرج مس سوخته قلیس از برای
 از هر یک دو درم سره شیشا کف دریا از هر یک

یکدم اجمار را بسوزانند و بشویند و باقی آب بنده را
نرم صلایه کنند و با جسم پامیزند و باز صلایه کنند
و وقت استحاضه اندکی بخورند یا شستنند **که در**
مورسج بکار برنده سنجاب شکسته سه درم قلیای فقره
دو درم نیم صمغ عربی یکدم نیم از زروت نیم درم
مس پخته نیم درم و دو جبهه شایع یکدم افیون
نیم درم **بسیار** نهند و یکدفعه و ضعف با صبره و
وزول و غارش و آنس یکدفعه و اسود دارد و پخته
مایران فلفل دار فلفل از سر یک دو درم کاهند
نمک اندرانی نمک پسخ از سر یک دو درم شادنج
کف دریا توپیا هندی مغول حجر بصری پسته صفا
ماقشاید و قلیای فنی قلیای فی بی از سر
چند درم شادنج هندی سه درم بقاعده معمول باز
کحل مبر و حلا دهند حد قوت در ضعف
با صبره را سود دارد پسته قلیای فنی سفید

فنی بشا پسته از سر یک چند درم توپیا هندی سه درم
مایران یکدم نیم پسته یا شستنند یا شستنند و بدان
اکتال نشاند **کحل** بصر را قوت دهد و سود
سود دارد و پسته و حشر بانی بود و چشم را تقویت کند
سه درم توپیا کرمانی توپال سس شنج محرق از سر یکدم
و دو درم مایران سه درم پسته و تر تریب نمایند
کحل پانض را حلا دهد و از برای تاریکی چشم
سود دارد و چشم را قوت دهد و حفظ صحت
عین بکند قلیای فی بی توپال پس توپیا هندی
شادنج حد سی مغول پسته طان جینی سره صفیانی
فلفل سفید و سیاه دار فلفل از سر یکدم سه درم پسته
و فلفل صبره سقوطی برک فرجنگی منقران از سر یکدم
یک شال نمک هندی نوشادر کف دریا از سر یکدم
نیم درم مس یکدم نمک ادویه را سر یک علیجه
بگویند و نرم بر پزند و باز با هم آمیزند خوب بپزند

کل از دود سحر باز دارد و قوتی است ده درم نیم سوخته
شسته پوست بیلید ز صبر زرد از سر یک یک درم
فلفل نیم درم مجسمه با با هم خوب ایخته در وقت
اختیاج الکحل نکسایند **بیت** خداوند مزاج کرم را
سود دارد شش و پنج مغول تو تیا مار قشیشا از سر
یک یک درم مروارید بسد از سر که ام نیم درم شیش
مایشتا صبر زرد از سر که ام یک یک نیم **کند**
که صاحب مزاج سرد و تر است و دارد و فلفل
نمک بندی از سر که ام یک درم دار فلفل دو درم
کف دریا نیم درم پسر سه وزن **بیت** معده
باز دارد و عضله های چشم را قوت دهد تو شست
درم پسر یک درم شادنج عدسی یک درم و نیم قلیسیا
چار دانگ بابا بیلید زرد و جزه و آب غولاه
و آب سماق از سر یک یک جزه و پیرورند
سختی که افتد از احسان النافع بود و مکه از که بریزد

و نیکو کند و آنچه ریخته باشد بر آرد اسپنجان خرما
سوخته سه درم سبیل رومی دو درم نرم بایند **بیت**
سود فلفل زاج برابر هم بغل لیسر شد و بسوزاند
بر بایند **بیت** فلفل یک درم پسر سه بریان کرد
از زیر سوخته مغول زعفران از هر یک یک
دانگ نیم سبیل سه درم **بیت** بختم کوکان نیز توان
سرد از زیر سوخته از سر یک نیم درم تو بال مس
زعفران گل پسر یک نیم سبیل الطیب کند و دارد
از هر یک که ام یک دانگ نیم اسپنجان خرما سه وزن
ادویه اسپنجان خرما را در سفال نوبسور اندود
ادویه را بسیار نرم بگویند و به پیرند و با هم
پیامیزند و اندکی روغن بسیار داخل کرده بسیار
و بکار برند **بیت** پسر شش از آنکه سر کنند و پس
از آن سود دارد و خلزون سوخته صبر سرد و نیم
اجرا پسادی سوده بران موضع نهد **بیت** از موه

و مجرب است ز رخ سرخ زاج ایک نوشادر
و زاج شب یاقانی اجزا مساوی بول کبودک
بشرد خشک کنند پس بایند و بکار بر بند
برک سداب باب اما ترش بایند و فیکند
و بدان فروینند صواب باشد و بهتر است
که هر وقت که فیکند یا دار و دران خواهند نهاد
از اسفند زرد یا حمیرا زرد روی باشد پود
و بجا دادن دار و دران گذارند **کحل** که اشفا
برویاند و قوی کنند دانه خرما سوخته و و کند
از سر که ام نج درم سبل سه درم حب بلبلان
سه درم لاجورد محلول ده درم سداب با هم خوب
سایند و با صندل بر یکدیگر بشیند **کحل** که فیکند
بصر را که از رطوبت بهم رسیده باشد فیکند
توتیاشته پیست درم باب امز بخوش تازه صابون
خمیر کنند که بگذارند تا خشک شود و باز نرم صلیب

زنجبیل فلفل دار فلفل سیران از سر که ام درم
نوشادر یک درم باب یاقانی تازه خیس کرده و خشک
و با توتیاشته کور و پیخت **کحل** که فیکند **از برای**
اقسام از نافع بود از زردت سفید دو درم دانه
بمشتریت دانه زعفران نیم دانگ سیران
دو دانگ جو معشریت دانه حبه معشریت دانه کشنیز
شک پیست دانه کشر ایکه ایکه فیکند و قدری
آب صاف در وی داخل کنند و سر شیشه را محکم کنند
در یک در میان آب بگذارند و آتش در زیر
انقدر بکند که ادویه مذکور لعاب بدید پس فرو گیرند
و در وقت غروب دو سه قطره در چشم بچکانند
بره و تسکین حرارت چشم بکند و بصیرت بدهد
سفیداب قلعی شش تنه شغال مر قشاصع عرب
شاج هندی مر و اید از سر که ام سه شغال سخت
چهار شغال شک نیمه دانگ کافور نیم دانگ

نرم ساینده و در چشم کشند **دود** یا صاف سرکه
 خطاف باشد یا با عسل حل کرده بر آن اکتحال نماید
 نفع عظیم دارد **دود** یا صاف از برای اشاع برین
 بزغال زهر کلنگ فلفل سفید از هر یک درم
 زعفران هره کرپس از هر یک یکدرم فلفل و نخل
 انیسون از هر یک نیم درم ادویه را نرم صلیب
 نموده باز بره جیره کنند و در وقت احتیاج در
 چشم کشند **که** چشم را سیاه کند و سفید را
 که از فرجه باشد بپوشد سره استغفانی سه درم و
 یکدرم مسک و کافور از هر یک دانه و در آن
 زیت دو درم زعفران یکدرم **که** که در پیرایه
 که بر طبقه قرینه سم رسانفت توتیا پرورده
 شادنج نشسته شفاف با بنای محوتم از هر یک
 نیم درم مروارید دو دانه پستور بسیارند و
 در چشم کشند و سرشب سفیده و زرده تخم مرغ

بر پشت چشم بینند و شیر تازه اندر جکانند و آب
 کشیز تازه شود و منده باشد **دود** که یا صاف از کلنگ
 تا سفید نماید و از وینزاق یا از بر که ام یکدرم قلعنه
 نیم درم باب شقایق برشته و باب شقایق
 خمیر کنند تا بجا نهد و آخر شب یا ف ساخته
 در وقت ضرورت بچشم کشند **که** که حفظ
 صحت چشم بکند و نکند که نوازند و در چشم
 بریزد پس را باب کر نشوند پس باب
 فطریر بشوند فطر را بر کی یکبار گویند ازین تر
 پست شغال از توتیا و قلعیا که هم با
 طریق بسته باشند از هر یک دو از ده درم و
 از مرشیا شسته پست شغال از هر یک دو از ده درم و
 هر یک دو شغال از شادنج و زعفران از هر یک
 یک شغال از کافور ده دانه پست کلهارابنگ
 ساق باب باران کر بسیار ساینده و بشوند و

نرم پائید و داخل آن کند و نیک بپایند و
صبح و شب بر اجغان بکشد **کل** نافع از برای
اخذل سندروس صاف نرم سپید و در خرقه چیده
سازند و در بر افکند و عن کل پسر که از رو
کجند گرفته باشند بکند و روشن کنند و طاس
باک بروی آن بکند تا دو و آن بر آن طاش نشیند
و آن دو در آب صبح کند و اندکی مشک و عنبر داخل
بدان اکتحال نمایند **کل** **نرم** از برای حل سر صفحا
نرم صلایه کرده چهار شغال سنبل الطیب که بپایند
از هر یک یک درم فندق بندی عددی نرم ساید
بهرق بر کن یون خمیر کرده اندکی مشک و عنبر
اضافه نمایند خشک کنند و وقت ضرورت
بدان اکتحال نمایند **کل** نافع از برای اوجاع چشم که از
نزله بهم رسیده باشد برک علیق تازه را بکوبند و
گرفته صاف کنند و بروی پنهان نقد بپاشند

که غلیظ شود و هم زن آن صغ سبلی در آب
حل کنند چنانکه مثل غسل شود پس باب علیق یا
میرند و هر روز بر هم زنند تا نقد غلیظ شود که
توان شایف ساختن پس شایف نموده نگاه دارند
کل نافع از برای ریح سبیل مجرب محمد زکریا راز
پوست تخم مرغ در همان ساعت که جوجه از آن
پرون می آید بردارند و با پس که ده روز پیاپی
بجو شاستند و بعد از آن سر که را از آن صاف
و پوست تخم مرغ را در ظرف شیشه یا سفال
در آفتاب بکند تا خشک شود پس نرم بپاشند
و بدان اکتحال نمایند **کل** قوت بصر بد و خراب
بصحت خود نگاه دارد و دود موع که در چشم سیلان کند
باز دارد پس در آب باران میت و یک
شبان و زنجبیل و و و از و درم سر را گیرند
قرش شاست درم قویا قلیا از هر یک ده درم

مروارید ناسته دو درم مشک دو دانه کافور
 یکدانه زعفران یکدانه ساج یکدانه مرمر
 علیحدگی بوی و سر و مر قشقا و قلیسا و توتیا و مروارید
 بعد از شستن بطریق که مذکور شد در مشک تمام
 باب چند و بسیارند انقدر که آتش خشک شود
 بس ساج و زعفران را با آنها در پاوی کنند
 و صلایه کنند بس مشک و کافور را داخل کنند
 و در ظرف شیشه نگاه دارند و صبح و شب آن
 را کمال کنند در اوقات صحت چشم را نگاه دارند
 و وقت **دینار** از برای ازاله پاهای بی قراری
 کف دریا کف نشسته سر کین صفت بوده از منی نبات
 سفید اجزاء صافی بسیار نرم ساییده و مایه
 اگر ترکی از سرکه امده درم در یک کاس آب که نو
 مشال بوده با شستجو شایند تا از هر حصه یک
 بماند و صاف کنند و اوویه را با این آب معجون کنند و

در سایه خشک کنند و باز با این آب مخیر کنند
 تا چهار پنج مرتبه بس خشک کرده نرم بمانند و در وقت
 ضرورت اندکی در چشم بپاشند **مسک** از برای
 پراض نافع بود از زردست و درم کف دریا پنجه درم
 پوره ارمنی دو درم پنجه درم نبات چهار درم اوویه
 نرم صلایه نموده با هم نرم زن اوویه غسل معجون سازند
 و در وقت احتیاج باب حل کرده در چشم بچکانند
اینها هم از جبه پراض نافع بود و بخار حار در چشم
 توتیا قلیسای فیه سفید محرق از سرکه ام که یکدانه
 مشک پنجه درم بس توتیا که با غسل معجون سازند **مسک**
 دیگر نافع از برای صلابت و لیم زاید و خشونت اخلاص که
 زاید که در دماغ برودید زنجار و خسته به درم قلیسای
 سوخته مغول شست درم مرمری حب درم زعفران
 دو درم توتیا یکدانه هم سنبل فلفل سفید از سرکه ام که یکدانه
 به سوزن ترکیب نمایند **دینار** از برای تسکین

بان مده بوده باشد نافع بود نشانه صمغ عربی از روده
 به شیر خر پرده نبات سفید نرم پائیده در وقت
 احتیاج چشم باشد **از برای** از برای چشم از روده
 بوده باشد نافع بود شبات میانه و درم از روده
 پنج درم سبب سقوطی تخم کل زعفران از سر که ام نیم
 افیون یکد لک در و سارند **از برای** از برای روده
 که از خون باشد توتیا و درم نبات سفید سه درم
 صدق سوخته و درم **از برای** از برای حفظ صحت چشم
 و جلای آن نظیر نذر آب نارترش آب نارترش
 در دشتی که هنوز خوب رسیده باشد بگیرند و نبات
 کنند و سر که ام جدا در شیشه کنند و سرش به بندند و
 در آفتاب بگذرانند و در ماه صاف کنند و بعد از
 سه ماه هر دو را با هم مخلوط سازند و در هر نوشتن
 ازین سر و آب صبر زرد و فلفل از فلفل نوشتند و در
 نسخه با توتیا از هر یک یکدرم خوب ساینده داخل

دنگاه

و نگاه دارند و در وقت احتیاج میل در آن فرو برده
 در چشم بچکانند **مسحوق** نطفه تاریکی چشم پاشن اسو
 و ارد سنگ مقاطیس نگار استن از هر یک چهارم
 زعفران و درم عمل سه زن به پستو برشته **مسحوق**
 سرشته دیگر نرم تر از سایرین قلعید یکدرم فوسفات صمغ عربی
 یکدرم باب بدان برشته **مسحوق** که با دبل او سده بی
 زایل کند کندش یکدرم مرقی و دانک حوض دانک
 میر یکدرم باب مرزنجوش جها سازند مثل عدس
 بپخته مهر سباج یکج با شیر زنان و روغن نقشه حل کنند
 و در بینی بچکانند **مسحوق** پاشن ایرد سرکین برتوک
 عاقوقه از روده سنگار اچینه قلیسا با صمغ کف کفته
 برشته و بعد از بیرون آمدن از جام بکار برند **مسحوق**
 توتیا مغشول قلیسا سلطان بگری صدق سوخته و معطر از
 سر که ام برابر جسم سنگ نیک **مسحوق** بجهت ضیق
 نافع بود و استن و شعلان نگار چهار شعلال سرکین سوسمار

سه شقال زعفران سه شقال صمغ عربی یک شقال عسل شده
نوشه اش فضل از هر یک سه درم و غن بلسان یک درم و غن
 سه درم شون در آب بادیان حل کنند و بار و غن
 بلسان بلکینه زده با عسل **نوشه** و یکرا از برای غن
 آب سکنج دو درم صحت خرق میفید از سر که امش
 درم عسل بقدر کفایت **نوشه** آب بادیان از برای
 تازیکی چشم بادیان تازه را بگویند و آب از آن بکینند و صفا
 نمایند و در دیکی با کینه بچاشانند تا بخش برود و کف آنرا
 بکینند و بعد از آن فرو گیرند و بکند از آنکه نه نشین شود
 پس صاف نموده مثل ربع آن عسل صاف **نوشه** که
 که از او او الکات کویند حفظ صحت چشم را که دارد
 و نشی طویست بکند و بصراقت و بد شیا فاشیام
 از هر یک یک درم پس به صحنای باب آن بپورده
 دو درم پوست پلیده زرد نیم درم عصاره خوره یک درم کا
 یکدک صفت لایه نایت **نوشه** که محل التفاتین من است

از برای غشاه و تازیکی چشم نافع بود و بصراقت
 بسیار بد پوست پلیده کابی نیم کوفت در آب انار
 ترش شیرین که خوب رسیده باشند بخیا کنند و
 سه روز بگذارند پس بیرون آورند و در سایه خشک کنند
 در جایی که غبار بر آن نشیند پس نرم بپایند و بپوش
 مثل غبار و درم فرا گیرند پس به صحنای توینا
 هندی تو بال مس مجسوع به سوری که مذکور شد
 و تصویل نموده از هر یک سه درم و این پلیده کابی
 سوخته یک شقال حوض هندی صبر سقوطی بامیران از
 مرکب ام و درم مجموع را خوب بپایند و باز باب انار
 مذکور تر تریب دهند و خشک کنند چنانکه که نشست
 و بپایند مثل غبار شود و نگاه دارند **نوشه** که از برای
 جرب تر بود دارد و نحاس محرق تو بال این از سر که ام
 هشت درم صبر سقوطی چهار درم صمغ اندرانی پوره
 از منی فضل زنجبیل از ج مصری از سر که ام و درم کف

خود سفید از سر که ام بکدرم نرم پائیده با سر که کثیر
و در ظرف مسین که هنوز قلعنی کرده باشد نه بکند از دود
آفتاب بنهند و از بخار که دارند تا خشک شود پس
نرم سارین نموده نگاه دارند **کحل** نافع مجرب از برای
پیاختن پوست تخم خرچغال صندل توتیا هندی سرکه
اصفهان از سر که ام پنج درم پسرطان مجری ککاز
لذاع لباشیر سفید از سر که ام دو درم بصر الصب
یک درم فلفل خرد نرم شکر درم شادخام مغول نیم
سنگ مس که کار و بدان تیر میکند قریشا سر دو درم
کرده و شسته از یک دو درم بسیار نرم سلیمه
و باسل در موضع پیاختن شش نافع مجرب
کحل که بر سر قوت بدست بطلیبوس
و جماعتی دیگر از اهل هند توتیا هندی و شغال قلعنی
و بهی سارین هندی سرکه اصفهان از سر که ام شغال
سرطان ککری نوخته یک شغال و فلفل سه شغال نرم

سایند و نرم چخت سر باب بادیان کلاب هفت
روز به پرورند پس باب غوره و کلاب بکروند و دیگر تر
دهند و در تابستان یکدانه کافور و در زمستان
یکدانه سنگ داخل کرده نگاه دارند **کحل** که از ککری
حفظ صحت چشم بکند و رطوبت را از ایل سازد و سر
شته توتیا شسته اقلیاسی نوخته شسته از هر یک
پنج درم مروارید ناسته یک درم پانچ هندی سنبلیله
از سر که ام یک درم کافور و یک درم پائیده بکار
کحل جلاد هندی مجرب جلاد اما که در چشم واقع شود
بدین سرکه بعد از تنقیه و باغ بکار برند از برای بصر و جرب
و پیاختن عشاء و عین نافع بود و مجرب توتیا سر
سرکه اصفهان شادخام مغول نجاشین خرچ از سر که ام
سه درم پسرطان مجری کف دریا قریشا از سر که ام
یک درم توبال مس توبال آهن نیکار عسل افغانی نوشادر از
سر که ام نیم درم صدف مجری یک شغال کک اندرا

نیم درم مزیکی بکدرم مر و اید یافت بشد مرجان
 سرخ از **حکم** کد ام بکدرم آنچه شستی است بقاصد
 مذکور قبول کنند و آنچه ساید نیست شل غبار بایند
 و با هم سخت بدان امکان نمایند **کل الزعفران** از برای
 تاریکی چشم و خارش سلاق نافع بود و زعفران و درم
 فلفل کد درم فلفل سفید یک یک نیم نشا و نیم درم زرد
 از برای تاریکی چشم و صفت بصر و عشا و دود و نافع بود
 پوست سلیله نه در نیم از سر کد ام بکدرم فلفل سفید
 دو درم نشا و یک درم شاد و نیم قبول ده درم نرم ساید
 بدان امکان نمایند **دست لاد** در کد مر مر و اید
 قروح و آنچه بدان تعفن دارد و این متالیه نیز شل است
 فصل **فصل پنجم** در بیان کد مر اعم از چه قسم او ویر
 و چگونه ترکیب آنها بایند و آنست که دواهی خد که
 بسیار نرم پائیند و با موم و روغن جمع آورند و در دوا
 قروح و جراحات و بعضی او را م بدان کنند از

درم شل درم کد مر درم کد مر

مر جسم گویند و این ادویه به جرات کم اند و یا جرات
 و مزقات و یا به ثلاث و خاتم و یا ادویه کاله و بنیات
 لیم و اینضجات و محلاست و بنیات و غیر آنها ادا
 لیم است که در جراحات و قروح گوشت برود
 و خونی که در موضع جرات واقع شود و از شان می
 آن باشد که تعدیل مزاج و قوام آن خون نکند تا آن
 خون معتدل گردد و گوشت شود و این فعل از دواهی
 حاصل میشود که با وی تحفیفی باشد لی لیم و زرد
 مثل مر دار شک و دم الاخوین و سفیداب و زرد و
 و کلید و قلیسا و مانند آن ادا دواهی محکم است
 آن خونی که در جرات شود از او کم و پسند
 بنفشه تا جرات شود با صلاح آید و این عمل از دوا
 ناشی میشود که با وی از زوجه و سر و به و حسندی بود
 باشد تا خون مذکور را این قوام تواند داشت و مثل از رویت
 و صمغ و ساق مسند روس کاغذ سوخته و کند و رویت

و مصطکی قرشیته مانند آن اما دوا سی مثل است
که رطوبتی که در مابین لیسای جراحت واقع شود در آن
رطوبت از رطوبت و غروب است احداث کنند تا با
الصفات لیسای جراحت شود و این فعل از دوائی
صورت می یابد که تخفیف با عدل داشته باشد تا
رطوبت مذکور کرده قوام مطلوب حاصل کند شکر
و آقا قیاب و مغر و شکر و صبر و تو بال و اشال
و اما دوائی خاتم نسبت که در سطح طاهر جراحت
خشکی احداث کند تا سبب آن خشکی از افات محفوظ
باشد یا آنکه جلد طبعی برود و این فعل از دوائی به هم میرسد
تخفیف می یابد از دوائی مثل باشد و با و لیسای
و حرارتی نبوده باشد مثل حلبار و کل سرخ و تخم کل
اما در ماز و ققطار مسرق مانند آن اما دوائی
اکال نیست که تحلیل و تفریح آن بر تیره برسد که از جو
کوشش چیزی نماند مثل زنگار و نوشت آرد

و اما آب نمیده و اشنان و اشق و تو بال مس
از زروت مثل اینها و اما دوائی منقح نیست که در
و می آن باشد که خلط را نفیج بدید و این از دوائی
حاصل شود که سحونیت با عدل داشته باشد و با و لیسای
قوة قابضه نیز باشد که خلط را نگاه دارد در محل خود
تا نفیج نیاید مثل کندم غایده و بنار می برکب خطمی
تخم کتان پیاز پخته و انجیر و زرف و لیسای محلول
که ماده را از عضوی که در آن مجسّم شده و تخریب جز
بعد جز تا ویران بخار برانگند و زود مثل با و لیسای
و مصطکی و شکر و محرق و روغن نیت و تحلیل الملک
و اقحوان زرد و خوبه و مانند اینها و اما دوائی جاب
انست که رطوبت را موضعی که ملاقی است حرکت
سبب لطافتی که دارد و این اثر اگر در دوائی مکانانی
با منش آن شود که پیکان خار و غیره که در عضوی فرو
باشد از آنجا بگذرد و بهین جرم میل کند مثل زرافه در ج

و طویل و اشتی و برک انچه و پیاز و کس و چغنی و غیر آن
 و اما دوائی عالی آنست که رطوبات لزج و جامه که
 در عضوی بوده باشد از آن عضو حرکت دهد و در
 مثل عسل و زراوند و زردچوبه و سقز و سیکنج و زفت و
 غیر آن و مقلع آنست که بسبب لطافتی داشته باشد بخود
 میان خلط لزج و عضوی که خلط بدان پیوسته تا آنکه از
 عضو جدا سازد مانند سر و دل و اما دوائی معضی است
 که افشا و منجراج روح عضوی و افشا و منجراج رطوبات آن
 مرتبه که صلاحیت جری آن عضو نداشته باشد و فساد
 آن مرتبه نباشد که آن عضو را بخورد و بنور آن بکشد
 رطوبت فاسد در آنجا باقی ماند مثل زنجبیل و زرد و
 ماسیاه و قریح و سرکین کبوتر و فسیون و غیر آن
 و موم و زنجبیل آنست که محالط رطوبات فاسد روح شود
 و از آن زیاد کرد اند و نمک زرد و خشک شود مثل
 و از جمله دوائی مرهم دوائی است که ریش

مستغن با صلاح آورد مثل زراوند طویل و سدر و زرد
 در سخت و سقز و زنجبیل و سیکنج و زفت و پوست انار و
 کندر و اشتی و جامه شیر و ادویه سوختگی است مثل
 سفید تخم مرغ و پاک شده و خامه و مرکب و برک و رنگ
 و پوست درخت صنوبر و کل ارمنی و صندل
 و سفید اب و مردار سنگ و سفید نو و از جمله دوائی
 مذکور ادویه است که خون از جراحت باز دارد
 مثل صبر و کندر و دم الاخرین و شمشیر و کوشی و خانه
 عکروت و بخار استیاء و از روت و نشانه و قلع
 و حبس و غیر آن ادویه بلینه نیز از آن جمله است مانند
 فانیج و فنیج و خطمی و اشتی و میوه و قند و مثل و زعفران و رطب
 و روغن و پنبه و غیر آن بسیاری از ادویه مرهم است
 که در اکثر این تاثرات مشترکست و اکثر این تاثرات از آن
 سر میزند با وجود آنکه ضد یکدیگر باشند مثل سرکه و
 از روت و سخت و مردار سنگ که از جمله دوائی

انکه که گوشت در جراحات میرود یا تند و مع هذا گوشت
فان از نیز در قروح بخورد و تخمین سفید آب و مردار
و از زروت قروح تازه استعمال میکند و در شیا
بمقتضی نیز بکار میرند و در دوایای تخم نیز داخل است و افعا
و خصال هر یک از دوایای هر قسم چون در فصل ادویه
مفرد معلوم میشود در اینجا احتیاج بکار ندارد و چون
این جمیع ملاحظه کردید و ظاهر شد که ما هم از چگونگی و اثر
ترکیب می یابند بر کسی که صاحب فطنت و علم و حدس
درست باشد از برای سر عرضی از اعراض از دوایای
که مناسب مقام است و هم می تواند نزدیک شود که در
وقت احتیاج بکار دارند و از مسمای که درین ساله
ذکور است از برای بعضی مطالب بعضی از آنها را بر
مثال مذکور می نماید تا زیادی بصیرت و قاعده ترکیب همیشه
فرضا اگر مطلب کلی انبات لحظ بوده باشد و خواهد که
در جراحات تازه برود و جراحات مندل شود و مرهم

در جراحات

در جراحات است چرا که مردار پسند است که اجزاء این
مرهم اند فایده مردور و یابیدن گوشت و از این
قرچه و اگر مطلب تنقیه قرچه باشد از او ساخ و موافقت
در و یابیدن گوشت در قروح عایده که مرهم حار
مناسب این مقام است و اگر عرض قفای گوشت با فاسد
باشد مرهم بکار و مرهم اخضر موافق است و اگر عرض
انفراج باشد مرهم عمل و اگر عرض تحلیل باشد در شل سلیقه بخار
و او را مرهم سبب و مرهم یا خلیون لایق حال است و
همین سایر مرهم نفع آنها از ادویه که از آن ترکیب یافته اند
می توان دانست و ادخال روغن ها در مرهم از چند
وجه است یکی آنکه هر یک از روغن ها را نفعی در جراحات
و قروح است مثل تبرید و تخفیف و تقویت و در روغن گل
و تخفیف اوقی و قیض و تقویت در زیت انفاق و روغن
مورد و انفاق و تحلیل تلین در روغن زیتون سید و تحلیل
اوقی و تنقیه قروح در زیت کنه و تبرید و ترطیب در

روغن نقشه بادام مانند اینها و یکراکه که نسبت روغنهای
 بقای هر جسم رقوق طویلی میدارد و و امی در آن
 حاصل میکند و نفع بیشتر ظاهر میشود و بی آنکه مقصدی از او
 بقوق برسد و این قرحه قوی وجود است که در
 التزاکیب ذکر شده و از منع اکالیت و افساده ان اودیه
 از جراحت می نمایند و نمیکند از آنکه ضرر برسد و دیگر
 آنکه روغنهای حفظ قوت و وایامی کنند و نمیکند از
 که زود ضایع شود و او خالی موم نیز بواسطه همین وجود است
 با فایده دیگر که استمال اجزاء هر جسم میکند و قوام مصلی
 می بخشد که بر قروح قرار گیرد و نسبت مایعیت روغنهای
 سیلان نکند و وزن مهم روغن در مرهمها چنین مذکور کرده
 که اگر زیستمان باشد در سرد در روغن و در موم و فلفل
 و اگر باستان باشد در موم و او خالی تنها در بعضی مرهم از
 طبقات مذکوره است و در دمانی تکرر تحلیل و او خالی
 اجماع بعضی مغز یا معنی مغز ساق کاه و غیره جسم بواسطه

زیادتی تکرر تحلیل است و سفید و تخم مرغ از هر یک
 تبرید و تبیین و زرد و تخم مرغ بواسطه تبیین اینست محل از
 احوال اجزاء هر جسم که ذکر شد در باب سیمین این موضوع
 پیش ذکر ندارد و ظاهر این ساختن هر جسم و کیفیت تدبیر
 ادویه اینها شناخت که اول دواها خوب اختیار
 نمایند و از اشیا غریب و کرد و خاک و غیره پاکیزه
 کنند و آنچه از دوا ضایع و فاسد شده باشد از آن دور
 پس از آن اگر دوا نیست که کوفته و چینه میشود در باون
 پاکیزه بگویند و اگر باون سنگین باشد مثل سنگ سماق
 که در کوفتن چیزی از آن داخل دوا نشود و دیگر بهتر پس با جیره
 تا فته پزند و باز یک مرتبه دیگر بگویند و به پزند و باز در
 باون صلابه نمایند تا مثل غبار شود چرا که دوا باوی
 مرهم خصوصاً ادویه که صلابی آنها باشد چرب در مرهم
 منفعتی که از آن متوقع است بیشتر ظاهر است و نیز از
 حیث درشتی بر جراحت اسپسی نمیرساند و سزاوار

که هر یک را از ادویه جدا گانه باین طریق بچوبند
و به نهند و بعد از آن بوزنی که مقرر شده بکشند
و مخلوط سازند و آنچه صمغ باشد مثل جال و شرو و شوقه
و راتیج و مثل مانند آن دردی بایستی که مناسب عرض
مطلوب است از مرهم اگر در مرهم باشد مثل سرکه و آ
سد آب تازه آب کنند و امثال آن بخیاسته حاصل شود
و در باون خوب ترست و بسیارند که چیزی حل
نماند و بعد از آن داخل کنند و اگر کسی مناسبی نبوده باشد
چند لکه ممکن است در باون نرم کنند و بعد از آن در
روغنهای گرم بر روی آتش اخگر حل کنند و خواه
درین صورت خواه در صورتی که در چیزی دیگر حل
کرده اند و بعد از آن داخل روغنهای کنند ملاحظه کنند
اگر بعد از حل شدن فصل و در وی مانده که حل نشده از
پارچه و پستاری بگذرانند و صاف کنند و بعد از آن
پخته را داخل کنند و درین هنگام که در وی اضافه

می ماند و وزن آن دو لکه در وی از آن مانده وقت در آن
در دمانافه باید کرد تا کمی در وزن آن نشود و زفت در رو
مرهم حل می باید کرد و پیش از آنکه در وی دیگر داخل
کرده باشند و اگر در وی داشته باشد از اینها
می باید کرد و سترها هم درین روغنهای حل می باید کرد
پیش از داخل کردن و آبهای دیگر و طریق ترکیب است
که موم روغنهای گرم کنند و پس از آن صمغها را حل
کنند و اگر چنانکه زفت و صمغها را با اندک روغن که موم
داخل داشته باشد حل کنند و از پارچه و پستاری بگذرانند
و صاف نمایند و بعد از آن با موم که خست و تهنه روغنهای
پایه نهند ستر خواهند بود و ستر از این در وقت کف
داخل میکنند می باید داخل کرد و حاصل که داخل کرد
و می باید که روغنهای گرم را در وی داشته باشد که آنها حل شوند
اول آنها را داخل نموده حل کنند و اندک بگذرانند که
حرارت روغنهای گرم شود پس از آن روغنهای خشک که

گفته اند و چنانچه داخل کنند و چند آنکه گفته بر هم زنند
و بعضی ادویه که ششی باشد در سم جاودر سم مرا شستن
لازم نیست بلکه شستن در بعضی جایمانافی غرض مطلوب
از جدا کردن سم است که از برای شوخی است و غیره
بکار می برند بمانند تمام در غسل می باید کرد و مکرر می باید
شد تا حدت و حرارت بالکل از آن جدا شود و همین
محض قوه مخففه که از برای خشک کردن اندین قوه
مطلوب است بماند و اگر در بعضی مریضهای دیگر که بواسطه
افزای گوشت فاسد و قروح و از این معنی فاسد و
بینایند ناشسته آن داخل می باید کرد بلکه آب سرد
آن که قوه اکاله از آن مفارقت نکند و باشد و همچنین
اگر هم سفید آب و مرهم کافوری که بواسطه رو بایند
گوشت در ریشهها و بر استحا می کرم بکار می برند می
باید شستن تا حدت و حرارتی که از آتش کسب کرده
زایل شود و اگر در مریضی که از جهت خوردن گوشت

فاسد است تمام می نماید احتیاج به شستن ندارد و همچنین
سایر ادویه دیگر که قطع آن شرک باشد در رو بایند
گوشت و در تحلیل و تنقیه مشروح عینه و خوردن گوشت
زیادترین جمله همین از برای رو بایند گوشت با هم
در مشروح ماده شستن ضروری است و در سایر رو
دیگر لازم نیست مانند مردهار سنگ که در مرهم
می باید شست و اگر در مرهم دیالکسیون که از برای
تحلیل است نشویند میشود و طریقی شستن مردهار
سواطی طریقی که عموما امثال انرا می شویند چنانچه در شستن مفید
نمک کورنده میشود و نیست که مردهار سنگ بسیار
نرم صلا می کنند و با هم وزن آن نمک در ظرفی کته
و آن قدر آب در آن میزنند که چهار انگشت بر روی
بایستد و هفت روز بگذرانند و مردهار و زده و فواید
بر هم زنند و بعد از آن این آب را بریزند و آب دیگر
داخل کنند و باز پستو هفت روز بگذرانند و باز بریزند

پنجمین چسب روز بگذرد و بهین عنوان که گذشت پس
 خشک کنند و شستن سازند و نگاه دارند و در کتاب سازند
 این صبح در تپه مرادار سنگ در بر مرهم که باشد قاعده
 ذکر کرده و آن چنانست که مرادار سنگ را بچندان بسایند
 که مثل غبار شود و بعد از آن بار و غنیمت و نون الله را بپوشند
 که شروع در حل شدن کند پس خشک کنند و باز در
 مذکور طبع نمایند آیه تامل شود و در انشای طبع هر
 که در وقت بر مرهم زدن شایسته شود که مرادار سنگ
 در تپه نشسته دیک از روی آتش بر داند و خط بگذارد
 و همان بر مرهم میزدند و باز بر روی آتش خط بگذارد
 تا خوب حل شود و اگر مرادار سنگ را باب در آفتاب خیزد
 بسایند با سفید شود و مثل غبار گردد و بعد از آن خشک نموده
 داخل مرهم کنند و در طبع می باید و طریقت
 موم در مرهمها اگر حسیل شود و چنان است که موم
 بگذارد و در آب یزدند و مرهم بهین کنند تا مجدی

که دیگر در موم دردی حشر کنی نماید که داخل آب شود
 و مرهم برسد که دیگر طعم موم نماند و طریقت شستن زفت
 و رقیق و روغن نیست نیز بهین قاعده است و غسل
 او و یخچال و امثال آن در توتیا و شاد و نجوش
 بقره و قلیا و غیره چنانچه پیش ازین گذشت که در دنیا
 بسیار نرم می باید صلیا نمود و آب می باید داخل کرد
 و حرکت داد و آنچنان نرم و غبار شده و در ظرفی می باید
 کرد و آنچنان درشت است و منور خوب ساینده نشد
 باز می باید صلیا کرد و آب حسل کردن و نرم کردن
 در آن طرف کرد که در حسین می باید کرد تا بجای که دیگر مثل
 غبار چری از آن دو جدا نشود پس آنچنان در ظرف کرده
 می باید گذاشت تا دوامی صلیا کرده در آب بشیند
 و آب از روی آن می باید ریخت و در آب خشک
 می باید کرد و پس از آن بار سنگ سماق صلیا می
 کرد تا خاطر خوب جمع شود و بعد از آن داخل مرهم

و همچنین در دواهای چشم اگر این روش کنند که بعد
تسکین بسبک سماق بسیار بهتر است فنی نوار
فصل دوم در ادویه مغز که در قشر و جراحات
استعمال نمایند چون در دانستن و ابلای سبط کرم
از آن ترکیب می نمایند و فنی بصیرت و حقیقت
حال مرهم میشود بنابرین لازم دید که علی سبل الاحمال
ذکر این ادویه بکند و بعضی از دواهای مرهم ازین سبل
در ادویه عین میزد داخل است در مقاله اول مذکور
شده و غایتش آنکه در اینجا همین خصوصیت نفع آن
از برای امراض چشم گفته شده و نفع آن از برای
جراحات و قشر معلوم نشده و بنابرین فایده آن
که مناسب این مقام باشد و اینجا ذکر کردن لازم
و طره الباب ذکر طبیعت و دوا و نیز خوب و بد آن اگر
مکرر می شود سهل است **فصل سوم** خاکستر قلعی یا سرب
اگر بیشتر بنور آید در سبب می شود و سرب و خشک است

در دو تم تمین او را هم بارده و صلیب میکند و در قشر و جراحات
کودک میزد و یا نه و جراحات را هم از یکسند و گوشت
فاسد جدا میزد و دوا فانی میزد و **فصل چهارم** نیکوترین قوی
که سفید و شست بود آب نمیده و می آنچه در میان
استعمال نمایند آب نه باشند در غایت گرمی
و سوزاننده و اکال است قطع خون آمدن بکند و گوشت را
و فاسد را بخورد و آنچه یکد و روز در میان آب که آشته با
احراق و سوزندگی آن بطرف میشود و فنی آنکه
استحالی باقی می ماند و شسته و می معتدل است در گرمی
و سردی و خشک است مجفف بودنی لنغ و جراحات
معتدل پس از دوا برای شوخی شش نفع تمام است
فصل پنجم کرم است در دوم و خشک است در ذال محمل
و مجفف بودنی لنغ و قلیبی نیز باوی بود از برای جراحات
رویه نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و گوشت نیکو
برویانند و خازیر و سبل و صلابات امفید بود **فصل ششم**

سر سرد و خشک است اگر با به بزرگ خستگی تشنه
 نمایند باغ بود و جبراحات تازه را سود دارد لیکن
 سیاهی در آنجا ماند و ریش قصب را و عضوی که مر
 وی خشکی که آید سود دارد و گوشت زاید را در قروح
 بخورد و اندام تشنه بکند **قافیا** سبز بایل سیاهی
 که نیکینی و صلب باشد نیکوتر بود شسته وی پسر دو
 خشک است در دوم و ناشده آن برود تشنه
 و خشکیش شیر است قافیه و مختلف بود خون آمدن
 باز دارد و سر و رخک کند **سیر** سیاه باشد
 و غلغ و آنچه سیاه و طس بر آن باشد بهتر بود کم و خشک
 در دوم شاره آن پیش از تشنه خشک کند چون صلا
 نموده بر آن فاش شده و بقم شیر و کار در اگر خواهند
 که خشک بندگش هیچ چیز بهتر از شاره آنوس نیست
اکاکیا خانه غلبه است چون بر جراحت که اند
 خون باز دارد و نکند که جراحت درم کند و چون با سیر

بر دل نهد و در برابر که داند و نکند که بزرگ شود **سیر**
 ابر مرده است کرم بود در اول خشک بود در دوم
 چون سیر که در پانزده و جبراحات تشنه مندل سازد
 و اگر با غلغ هیچ نمایند مال تشنه و حی که غرق تشنه باشد
 بکند و چون بنویزانشد و خاکستر از جراحت تازه نکند
 در ساعت خشک بند کند و قروح را خشک کند و مختلف
 او را رام یعنی کند خون آمدن باز دارد **اقم ان** با بونه کاه
 کرم خشک است منفعه محلل بود او را رام باده را سود دارد
 و از برای نوسیر قروح رشت جبراحات عصب و عضله
 بود و خشک باشد که بر روی جراحت بهم میرسد جدا سازد
 سود در کب القوی است بر ووت وی غالب است
 سرد بود در اول خشک بود در دوم مختلف قافیه بود
 خون آمدن باز دارد و تسکین در ماکند جیره و نماد و شور
 و تشنه را سود دارد و خصوصاً قروحی که بردست و پا
 بهم رسد و تخم می نیزین فایده دارد و خوش تشنه

منفعه بود و روغن می مرغی که از روغن می بسیارند همین
 منفعه **برهمنه** وی نیز مرکب القوی بود
 و غالب بر روی خشکی و گرمی است و گوشت که منفعه
 محلول و قابض و منفعه بود و در همای کرم و صلب را برود
 و در قروحی که باطلوبت بود سود دارد و خصوصاً با بعضی
 مجففات دیگر **مرکب** سرب سرد و ترست در دوم
 چون دو صنف از آن با هم بسیارند باره غن کل سرخ
 آنچه از آن حل شود از برای در همای کرم و بواسیر نافع بود
 و سرطان منقر و غیر متفرج سرد و رافاید و در
 جراحات رشت و قروح حاصل را سودمند باشد و در جراحات
 قنصب و زمار و بستان و اورام منفعه که بارش باشد
 نافع بود و از زیر همین فایده دارد و چون بسوزاند و بشویند
 بهتر باشد **سرخ** سوپس اسکانگولی خلط و سوسو
 می که فی الجمله مدی الطعم داشته باشد بستر است کرم
 و خشک است در دوم منفعه و جاذب و منقی بود چون

پزند و بر او رام صلب و صابون نماید باغ بود و شش
 که یا جگرک باشد سود دارد و در نوا صابون گوشت برود
 اگر چه در روغن نماید و در قروح که اسپسخوان ظاهر شد
 باشد گوشت بر روی آن بر ویانند **ریشون** سرد و خشک
 در چهارم و در همای کرم سود دارد و تخم قروح بکند
اشنان بهترین می است که از جوالی گوشت خیر و کرم خشک
 در دوم تنقیه و سرج از اخلاط فاسد و گوشت را بکند
 محرق و اکال بود **در لنت** کرم است در دوم خشک است
 در اول منفعه و در مابود و محلول و مدخل و ملجم جراحات تازه باشد
 و گوشت مرده را فانی پس از دو یا بعد در مرهم فرو
 تنفع تمام دارد **در حبت** **ابری** کرم خشک است در
 اول لطیف و محلول بوده و فی الجمله جدی دارد و در همای کرم
 ساکن کرد از جهت رخا و تحلیل و صلابتها اندک را
 نرم سازد **بقم** کرم خشک است در دوم گوشت
 در جراحات بر ویانند و قطع خون از مرصه که باشد بکند

در پیشمار خشک کردنه **بغنی** تخم مرغ از برای قروح
 مقعد و عامه نافه است و سفیدی ای از برای سوختگی تش
 سوده دارد و مرکب پارچه ششی بدان تر کرده بکند از اندام
 تفرج بکند **بمال** با برک وی قنبری است جراحات
 و قروح را منحل سازد **بمال** خرفه سرد تر است در
 دوم چون بر درمهای کرم و جمل و نمائنده نافع بود و
 فساد آن بکند **بمال** سرد است در اول خشک است
 در دوم از برای آبستدای درمهای کرم فایده دید و با
 و یا به خاک صلابات را نرم کند و بلوط از برای قلا
 و سی آن و سی قروح ساعیه مفید است چون برک از
 بسوزانند و بر جراحات پاشند با صلیح آورد **بمال**
دیندی سرد و خشک اورام و بشور حاره را سرد دارد
برای کیه است که در مصر از آن کاغذ میسازند سرد و
 خون از جراحات باز دارد و جراحات تازه را ردود
 خشک کند و اگر مبر که نجیاستد و خشک کنند و بر زخمها

و قنبری قروح ساعیه و جراحات پاشند نفع دید **بمال**
 سرد است در اول و خشک است تا سوم تخم تخم تمام میکند
 و خون قن از جراحات باز دارد و ریش را نافع بود و کو
 بخورد **بمال** سرد است در اول و خشک است دوم
 تخمینی می لایع دارد و مضمول وی افضل است از مضمونات
 دیگر از برای کشر ریشهای قروح پس طانی نافع بود و کو
 برویاند و مرمی از وی که بجهت ریش قنضیب مقعد خفه
 سازند بسیار مفید است یک نوع توتیای بهندی
 که آن در غایت حد حرارت است و فایده آن
 که گوشت زیادتی را از جراحات بخورد و طریق است
 وی است اول آن که گوشت **بمال** س و آهن و غیره
 که نافه پاشند چون به جکوج می گویند ریزه پای که از آن
 جدا می شود از آن توپال میسازند توپال این از توپال
 اقوی است از برای ریشهای بدخض بود و توپال س
 کرم است خشک در سوم گوشت زیادتی بخورد و خشک

وی جراحت را مندل سازد **دخم گمان** معتدل است
 منفع ریشا و در مهابه خواه ورم کرم باشد خواه
 سرد اندرونی و پیرانی چون سوزاند و بر ریشش معتدل
 افتانده خشک کرد **دانه نضج** به قلع مصری خوانند آنچه سفید
 و قوی و بزرگ باشد بر سر بود کرم است در اول گویند
 در دوم خشک است ریشانی شست و قروح که با رطوبت
 بود خاص در سر و جرب حتی جرب چهار بایان و آنگاه
 و بهی بر صدف دانه ها اثر پاکه در بدن پیدا شود و جگر را سودا
 خنار بر او را مصلوب را با اصل و سر که نافع بود و با آرد جو
 بر ورم کرم طلا کنند مفید باشد چون در سر که بخشایند
 نافع فارسی نافع بود آردوان با آرد جو تسکین در درجه
تنب در خشک که قطران زفت بر می آرد از آن که نافع
 ویرا قضم قویش گویند تخم برک وی پایه از آن که مرده
 و کند قروح نافع بود و با روغن مور و موم
 مرسم نمایند صبح قروح را که کرم باشد و تازه باشد

فایده و در پوست و برک این درخت چون جراحت
 تازه بپاشند موافق بود و منفع فسادان بکند و
 کرم را سودا و در برک درخت سیب پوستان
 نیز ترس و مندل سازد **دین** آنچه کرم تراست
 در اول لطیف و منفع و محمل بود چون در مهابه
 مصلوب صفا و کشته تحلیل بر دو و قل نضج دهد و
 رسیده وی چون با عمل بر ریشی که رطوبت از آن روانه
 بود که از آن نافع بود و ابی که خاکستر خوب درخت
 در آن حل کرده باشند بقیه قروح غنچه کنند و در
 آرد ویه اکاله است چون با قلع بر قروح بکند در ساق
 بهم میرسد مرسم ساخته طلا نماید فایده و منفع بود
نمای شاه توت بر دایم تری بود چون خشک کرده
 بر ریشمای شست پاشند نافع بود و تخم ابی
 خشک کرده این فایده به **دخف** **البحر** نیکوی است
 که غاسران بون عطران لون باطن سفید باشد و در آب

حل شود و لون آب را سفید گرداند و بطعم تلخ بود و آنکه سیاه
 رنگ بود و منوش بود و کرم و خشک است **هشتم** روز از برای
 قروح خبیث فایده دهد و باصل تسروح مزه را شود
 تان جالی بود **نهم** سرد و خشک است در دوم جراحات
 و قروح کهنه را مندل سازد و آنکه که در ظاهر اعضا هم رسیده
 بپاشند فایده دهد **دهم** کرم و خشک است در بیوم
 ریشهای بلیه کهنه را چون قردی از وی بران بپاشند
 گوشت سرد را بکوزد و جراحات را با صلاح آورد و
 در استدای خنای بر طلا کردن بنایست نافع بود
خیلیان رومی می گویند سرخی مال باشد و صلب بود و بهتر
 کرم بود در بیوم خشک بود در دوم جراحات و قروح
 مشکله را بپاشد و خصوصاً غصاره وی **حدا** کرم است
 در دوم خشک است در بیوم تازه وی جراحات
 تازه را مندل سازد و خشک آن قروح خبیثه را
 سود دارد چنان که پخته باشد وی نیز این فایده دارد که

کهنه آن از برای تسروح بد مفید است تازه آن از
 برای جراحات تازه **هفتم** کرم است در اخراول
 و خشک است اول و با وی طبعی فضلی است منفعه
 بود آرد وی در معای بلخی صلب پرونی و اندرونی را
 تجلیل می دهد و مل از م کند و باروغن کل شوخی تشنه
 نافع بود **حک** سرد و خشک است و گویند کرم خشک
 در اول تسروح غصه که در گوشت باشد چون باطل شوند
 نفع کند و منع حدوث در معای کرم کند **صفت** کمی وی
 از برای اورام ستر است از مندی معتدل بود در حرار
 و بر وقت و خشک بود در دوم سرد و قهوی از
 برای قروح خبیثه مفید است و شقاق مفید و سحر و ریشها
 دهن را بنایست سود دارد و خون بدن را باز دارد و بر
 و رمای خود فایده دهد **چهارم** سنگ تشنه و سیاه
 و سحر و طبع باشد سرد و خشک بود چون بپاشند و خنای
 متفرج بپاشند و خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر ریش

که دشوار بشود و هر دلی که باشد بر هر عضو که بود بحال
صحت باز دارد **دخا** سرد است در اول خشک
در دوم گویند کرم است با اعتدال خوشایند ان بجهت
ورم های کرم خوشی آتش در پیش دهن بفتد است
خرفه **خام** **خام** سفید تازه وی بستر بود سرد تر است
و گویند کرم است با اعتدال و تخم وی انچه رسیده و سیاه
باشد نیکو بود و طبیعت موافق بود با خلی منفع و محصل
در مین و مرغی باشد و چهارم کند و درم پس کوش
و پنج ران و خنایره و عمارا سود دارد و درم پستان
و مسقر اسرگاه که از کرمی باشد نافع بود **دخا**
نان کلای گویند سرد تر است در اول بی لطف
و امیس بود از استمائی چون بانگ بجایند و بر
نواصیر که از منفع دهد و از برای است و نایه او را م خا
و از برای نمد و جمره نافع بود و بر ک بری بی بازتون
از برای خوشی آتش سود دارد و چون بکاشند و بر دل

دو رسانی که آتشیان بکافق داشته باشد بخاید و ماده
پرون آورد و بر سر و سرج سز ببول عناد نمایند بسیار
فایده دهد **خرفه** لطیف ترین می خرف سرطان بگر
بود مری که از سفال سازند در امان بسیار قوی باشد
و جراحت را زود با صلح آورد و جرب اجلاد هر دو
رومن می خنایره را فایده دهد **خرفه** **خرفه** شل فقره شکر
شک بهتر بود قابض و مخفف و جاف بود و قروح
و جرب و سفرا نافع بود و در مسم قطع خون این
از نو اصیر بوا سیر بکشد **الکلب** کرم تر بود و قروح
پاک کند و ریشهای بد را که با آن پاک باشد مندل
سازد و نمد را از آتش باز دارد و او را م بنی بختل
خرفه **خرفه** کرمیت سرخ که در زمین بکاش یافت شود
کرم خشک بود چون بگویند و بر جراحت عصب عناد
نمایند و سه روز بگذارند بنیاست شود مند بود و گویند که
در ساعت فایده دهد **خرفه** **خرفه** ترکان نمی گویند کرم و خشک

تا چهارم از برای جرب قویا بخت بود و سبب بود گویند
 اگر کسی قویا داشته باشد که هیچ چیز از او نبرد و بکام رود
 و بعد از آن موضع را بجز قه ببالد بکند خون او در دو و بعد از آن
 خراش کوفه بر آن ببالد و آب بسیار از آن بیرون آید
 و صحت پیدا و در معنای مزاجیه و خنایزیر را تحلیل برود
 با کبریت ضما نماید **در غن** و غن مادمه مرهمها است و غن
 کل پس خ ذیل سردی است و با وی قرضی است و غن
 غن و نیز سرد است و بعضی می شس از قرض و غن
 کل است و غن نبشته سرد است و در وی قرض است
 و غن کجاست معتدل است و در غن غن نیون رسیده
 کرم و تراست در اول سرخند بماند کرم تر گردد و شسته
 معتدل بود و غن نیون نارسیده که آن را زیت
 انشاق گویند سرد و خشک است در اول و در غن
 با بونه کرم است با معتدل و غن زک پس و نیون و غن
 و خیر می و شب و غن خن و غن و بان که کرم اند کل

در غن مادمه مرهمها است و غن مادمه مرهمها است و غن مادمه مرهمها است
 که بخت جراثیم قروچی که از جراثیم باشد می سازد
 از روغنهای سرد می باید ساخت و نه از برای غیر آن
 ترتیب میدهند از دیگر روغنهای سرد و غن مادمه مرهمها است
 از برای سردی قویا و تمام دارد و بواسطه قرضی که با است
 و در غن سرد و از برای شور غلیظ و جرب مفید است
 و در غن نیون تقویت اعصاب کند و در غن نیون
 نارسیده از برای قروح تر و خشک و کرمی نافه بود و جرب
 قروح پاک کند در غن غن نیت از برای جرب
 و اورم مفید است و در غن غن قروح که در اندک
 پیچیده است داخل است **در غن** کشتن کادیان گویند
 کرم و خشک است و در غن تحلیل اورام بارده بکشد و قروح
 کند و جرب احتیاجی بدر آن نرم گرداند و چون با کند رسانند
 و بر ریشهای کهن نهند زایل کند تازه وی که یال بپیری باشد
 بهتر بود **در غن** سرد و خشک است در دوم و غن

گویند مایل بکرات است از برای جبراحات و قروح تازه
نهفت و الزاق این سیاهید من خون آمدن بکند **الب**
خوار است پوست و باروی سرد است در اول خشک است
تا سوم خاکستران بر جراحت که جگر بسیار دارد پاشند
نافع بود و قوبار سود دارد پوست ویراجون بچوشانند
برای زخمشکی اتش موافق است بر کمان از برای درمهای
بلغنی فایده **در حمله راجع** منع درخت کلج است بکنوع
آن مایل بود که خشک نشود و یک نوع دیگر بعد از آنکه خشک
بجانب خشک شود و نوع دیگر در اصل خشک بود و نه
سیند باشد که بزودی نموده بوی درخت کلج بادی
بود تر باشد طبیعت آن گرم و خشک است مجفف
و محلل بود ریشهار با صلاح آورد با جنتار و زرد چوبه
و اشال آن در شروح گوشت برویاند لیکن منج الم
باشد باید که با عتدال بکاریند **فا** خاستر است خاکستر
پوست که و صمغ ریشهار در هر عضو که باشد نافع بود و خشک

خامه

خامه ریش قنب و خون از جراحت باز دارد و خامه
دانه خنما از برای ریشهای بدن نافع بود خاکستر پوست
خار پست از برای قروحی که جگر داشته باشد نافع بود
و کوشش زیاده را بکند **دانه** دانه نامر جون با عسل بر قروح
برشت طلاء کند نافع بود و پوست نامر جرات را سود دارد
خصوصا که بسوزانند و با جنتار طلاء نمایند یا زرد سارند
حمله لانه در شکم تروی است که بطن عظمی باشد
و بنیاست خرب بود و **دانه** نیز خرب زرد باشد و بطور
بهرتر و طبیعت سرد و گرم خشک است در سوم و گوشت
زراوند حرج در دوم گرم است در قروح گوشت برویاند
و ریشهای بر ستن را که با رطوبت باشد پاک کند و با صلا
آورند و چند بپکان و غیره از بدن بکنند و تراوندند
جراحی که از زخمشکی اتش بود و شقاقی که از برودت بهم
رسد سود دارد و جراحیهای بد و قوبار انگذار که زیاده
شود **لانه** گرم و خشک است در چهارم تند و کال و خورنده

بود گوشت نرم و صلب هر چه باشد فانی سپارد و جرب
 و بوق بر من اسود و دارد و در اکثر همه اسپتعال کشته چینه
 در شش پلید که در بدن بود و فسترد و می که بر جرب باشد پاک
 و جلا دهند و بود **نفت** کرم و تراست منقح و ملین و محلول
 تروی در مرهمها و شراستعال می کشته کین در ام صلبه
 فینماید چون با ارد و جو بر خنایر صفا نماید سود و دهر و فست
 در قروح گوشت بر ویاند و ملین و محلول جراحات بود و در
 فایده را از طوبت پاک کرده اند **نخ** شبنم کرم
 و خشک است گویند متدل بود و بعضی گویند سرد و خشک
 سرد و گرم کرم بود و در وی تخلیلی است غایت وی شایع
 با هم موافق است جراحات مانند دل سازد و در قروح کو
 بر ویاند و از برای سوختگی آتش فایده دید **نخ** کرم خشک
 در دوم و بعضی گویند در سوم محف با جالی بود اگر بگویند و
 بر ششها پاشند خشک گرداند و در مرهمها نافع بود **نخ**
 چند نوع است بهترین آن زرد بود و صفرا بر وی یکدیگر باشد

و بوی کبریت از آن آید گرم و خشک است در سوم در ششها
 گوشت زایل بخورد و با پیبر جراثیم نهند سود دارد و
 جرب و سفتر را نفع بود و اگر در موم و روغن کین کشته
 در پنج پس چینه ریش و اکه پنی و بن نافع بود و طریق
 بریان کردن می اگر جیستنج شود بخان است که در
 ککین نو کشته و بر سر آتش نهند و دایم چینه کشته و بنده آن
 زمان که کون آن تغییر شود و بریان کرد و بعضی چنین
 ذکر کرده اند که در پنج را خور و کین نهند مانند نخ و در
 کوزه نو کینند و سران را بکل حکمت بگیرند و در سر
 سوراخی بگذارند که تجار از آن پیرون آید و کوزه را
 در آتش بگذارند و مادام که بخاری که از آن مرتفع
 میشود سیاه است هنوز سوخته نشده و همین که سفید
 سوخته است **نخ** بهترین می است که بنفشه
 چنده بود و منتقل نگردد و پاشند و علامت آن است
 که اگر در کربا پس پاره کتده بنفشه از آن پیرون و د

و لون كرميند در درجه سوم و خشك است در درجه سوم قطع
 رفتن از هر عضو كه باشد بكنند شايدين و عضو را بدان
 شستن چون لته يا پشم يا غير ان بدان تركند و بر جراحت
 كند از منفع ورم بكنند و ريشها كه در بدن بهم رسد از جود جراحت
 و جود و نمل و سوختن كشتن و قوبا و بواسير و دهن
 چون با بعضي اوديه موافق اين رختها استعمال كنند
 بنيت نافع بود و ريشها پاك مستغن خورنده را چون ديم
 بر كشتن نافع است و زایل كند **سرخ** سفيدى كه بزرگى
 بهتر بود كرم و خشك است كشتن بر ويانند و جراحت
 خشك كند و در هر همتا جراحات بكنند و جرك را
 پاك سازد و از جراحت جرب متفرج و بلغمى تر نافع بود و خفا
 قروح را سود دارد و در مهاران نفع دهد **سبك** نيكوترين
 دوى انست كه پرون آن سفيدى نند و لون اندرون
 بسرخى كرايد و در آب حل شود و اصفهانى دوى بهتر بود كرم
 و خشك است در سوم كويند خشك بود در دوم فايده

و لون كرميند در درجه سوم و خشك است در درجه سوم قطع
 رفتن از هر عضو كه باشد بكنند شايدين و عضو را بدان
 شستن چون لته يا پشم يا غير ان بدان تركند و بر جراحت
 كند از منفع ورم بكنند و ريشها كه در بدن بهم رسد از جود جراحت
 و جود و نمل و سوختن كشتن و قوبا و بواسير و دهن
 چون با بعضي اوديه موافق اين رختها استعمال كنند
 بنيت نافع بود و ريشها پاك مستغن خورنده را چون ديم
 بر كشتن نافع است و زایل كند **سرخ** سفيدى كه بزرگى
 بهتر بود كرم و خشك است كشتن بر ويانند و جراحت
 خشك كند و در هر همتا جراحات بكنند و جرك را
 پاك سازد و از جراحت جرب متفرج و بلغمى تر نافع بود و خفا
 قروح را سود دارد و در مهاران نفع دهد **سبك** نيكوترين
 دوى انست كه پرون آن سفيدى نند و لون اندرون
 بسرخى كرايد و در آب حل شود و اصفهانى دوى بهتر بود كرم
 و خشك است در سوم كويند خشك بود در دوم فايده

و جادو شیر تر و یک بهم است **سرخ** سرد و خشک است
در مرهم کرم کشت بر ویانند و از کشت مرده پاک
کرده اند خون فتن از اعضا باز دارد و نو خشکی تشنه را
قایم و دهد **سند** کرم و خشک است محلل قوی بود
ضموغ را در مرهم چون باب سداب حل کنند
از جگر و کشت فاسد پاک کند و باره غن غسل قوی باران
و سداب با سرکه و سفیداب نیمه و جیره را نافع بود **سند**
کرمی مستحکم خوشبوی که تنه ای در طعم داشته باشد
بهتر است کرم خشک است جراحاتی که دیر به شود و خورج
شاکله را نفع رساند **سرخ** کرم خشک است در دوم جراحت
مندل سازد **سرخ** کرم است در اول خشک است در
دوم به بینی گویند که سرد است برک سازد و می بارد
از برای جراحات تازه که در اعضای صلب بهم رسد نفع کند
و نیمه و جیره را با باره جو شود و ارد **سرخ** کرم و خشک است
تاجار مرهم جراحات بد و عظم را مندل سازد و **سرخ** انچه

و باطن آن سفید باشد پیکوت کرم و خشک بود در
دوم از جهت ریشهای کهن نفع تمام دارد **سرخ**
کرم و خشک است در دوم خج این از برای نو خشکی
کرم مفید است و همچنین برک می چو شانه جراحات
را مندل سازد و بهتر است که باره غن کل سرخ مرهم
سازند عصاره ایرسا با سرکه و دیگر ادویه مناسب مرکب
ترکیب کنند از برای تسریع مزه و جرب تر و مضمضه
نفع دهد **سرخ** بهترین می است که از زرق باشد
و زود از مرهم پاشد و در آب حل شود و آب بر سینه
چون باره غن است عمل چو شانه و باره غن غلیظ
تخیل بر دو با سرکه بر جرب نیز طلائع ایند نافع بود
سند کرم و خشک است در دوم چون بدان دروشت
نواصیر را خشک کند **سرخ** شاد و نجاشته وی کرم
در اول خشک بود در دوم دشته وی سرد است در اول
دوم و خشک است تا سوم در وی پختی و قیض باشد

خون آمدن از اعضا باز دارد و چون بر کوشش زاید بماند
 بکند از اندک **تب** از کوه فرو بکند و بفسردمانند پنج اقسام آن
 بسیار است و یانی آن که سفید بر روی پیل بود بهتر است
 کرم و خشک است و گویند سپرد و خشک است با در
 سر که منع خون آمدن بکند از سر جا که باشد و با مال العسل جرد
 ویش شد را نافع بود و بانار و قدر شراب بر قوی
 که دیر به شود و اکله را نافع بود و با شل آن نمک چون بپزند
 ریشهای براسود دارد و شوخشکی آتش را نافع بود
شوش شوش که کرم و خشک است در سوم چون با سر که برود
 بلفی جرب که ریش باشد بماند نافع بود **شوش** و **البس** سر
 خشک است در اول تسروح تازه را مندل سازد چون
 با سر که بر جوب ریش شده طلا نمایند به سازد پوست
 درخت مذکور چون بر جراحت به چند با صلاح او
 و مندل پس از و همچنین شکوفه و برگ وی جراحت
 نافع بود و چیزی که شل آرد از او میریزد منع سعی و زیاده می شود

فز

خپش بد می کند **شیم** و انخای سیاه نمک که با کرم
 می وید کرم است در اول چون تسروح و قوی باطل است
 و بپاشند نافع بود و با تخم کتان تحلیل او را م و خنار بر
 بکند و چون با سر که بر کوبند و تخم کتان ضا و نمایند در خنار
 سفید پاز **شیم** کرم است در دوم مراعت
 و خشک می از برای قرحه که جرب که داشته باشد نافع
 جرب باک کند و قرحه را زود مندل سازد و از برای
 قوی با جرب تازه نافع بود **شیم** کرم و خشک بود
 تا چهارم سقر ج بود و در مه های بلفی که دشوار نفیج باید چون
 بر آن نهند نه های باد و ای موافق نفیج دهد چون در میان
 خرقة پشی گذارد و قوی با و خرازا بدن شویند و مندل
 و چون و من کل پس به چو شانند و بر ریش سر که
 طلا کنند پایی چند نوست خشک کرد اند و چون بر آن
 طلا کنند ریشی که از آن شده به گویند و هفت روز بگذارد
 و بعد از آن با ب کرم شویند هیچ و او بهتر از آن نبود و اگر

بشل آن نیک پائیزند و در تمام بماند حکم و جرب ریش
 رانافخ بود **مسبر** کرم و خشک است در دوم محف بود
 بی لفع و انداج احاطت بدرا اید انیر پاند از برای
 ریشهای که در سندان شوند نافع بود خصوصاً سرکه در پنی
 و دهن و حوالی مقعد و ذکر باشد **صوف** پیازی چشم خوانند
 کرم و خشک بود سوخته وی در سوم خشک باشد محف
 بوده باشد در طریق سوختن وی جهان است که چشم را
 پاک بشویند و شانه کنند و در دیک سفالی کنند و بر
 سراتش که اند و طبیعتی بر سر آن نهند که سوراخ داشته
 باشد تا آن زمان که سوخته کرد و چشم را سوخته که چرخ
 بود و جابجایی که و زیت ترکند و بر جراحتهای جرح کن
 گذارند در استدای آن موافق بود و سوخته وی
 از برای شمع و نافع بوده که کشت بر ویاند و موی
 سوخته تخیف خروچی که حرکت داشته باشد **صوف**
 صمغ شاقی بسیار نافع بود و صمغ امرود و ریشا را نافع

صمغ سر و مجسمه ریشا خصوصاً ریش سر را چون پاک کنند
 بر آن پیشانند نایل کند صمغ الیجر احتیاج را با صمغ لوز
 و با سرکه قویا رانافخ بود **صمغ الباط** گویند معدنی بود و صمغ
 و آنچه مصنوعی بود که ترکیب کرده باشند صمغ عربی
 و خون سیا و شان سقز و انزروت و صمغ عربی از هر
 یک جزو بسند و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و خفته با
 صمغ عربی برشته و بر دیواری که بکج سفید کرد
 باشد برزند و بکند از نافع خشک شود و هر خند که کند شود
 بهتر بود و گویند که صمغ الباط چرمی است که از خیم
 و شک می سازند و در کتاب غریب العجایب گوید
 که در جزیره طاه و پس قصر قدیم خرابی است که در آن
 مرکب که گشتی بان موضع میرسد اهل لسی پروان
 می آیند و پسنگما بفلاخن اشال آن بر دیوار قصر می اندازند
 تا آنکه چیزی از آن دیوار پاقط شود و آنچه می افتد از **صمغ الباط**
 می گویند و منفعت وی است که تخیف جراحتها کند

و منع خون ریسم نماید و ریشها را با مصالح می آورد
 و در علاج استخوان شکسته نیز بکار می برد مگر که درون و
 خوردن هر دو فایده میدهد **صفت** سرد و خشک است
 چون بپزند و بشویند و پس از آن با سرکه و عسل یا شکر
 بر جراحتهای متعفن خیش و جراحات عصب نهند
 نافع بود خصوصاً با مرکبی که کندر و بخار آسیا و صدف
 سوخته از برای تسخیر نافع بود از چرک پاک کند و منده
 سازد و از برای خوشکی آتش فایده دهد و مثل اکبت
 بعد از شستن بکار باید برد و جرب نافع بود **صفت**
 پوست درخت کاج و برگ آن چون بگویند و جرب
 که خون از آن آید ضار نیست نافع بود و سایر جراحات را
 مفید باشد و اگر بر سوختگی آتش آید کرم یا شکر خیس
 رساند و وی معتدل بود در حرارت و برودت گویند کرم
 در دوم و خشک است در سوم و محفیف قاضی و منده
در ظاهر محفیف و آنچه بوی شبت کند خوب است و بزرگان

بجسد و خون که از دهن آید چسب کند معتدل بود و خون
 در فتن باز دارد و از برای جراحات که رطوبت داشته باشد
 و جراحاتی که دیر به شود سود دارد و سوختگی آتش را
 بکندارد که آبله زند و اگر آبله زده باشد بکند و از برای
 او را کرم در آب سرد انفع کند **طین** سرد است
 در اول خشک است در دوم فایده وی مثل فایده کحل
 مخموم است و آنچه خوشبوی بسیار سرخ باشد که بزرگان
 جسد خوبست و کحل مغز و نیز همین خاصیت دارد **طین**
 پیازی زرد و رقیق گویند و آنکه شک و براق باشد بهتر بود
 در کتب مذکور است که اقسام آن بیانی و هندی و افغانی
 و یمنی با بهترین است و سرد بود و در او خشک بود و در
 دوم قاضی بود و محفیف باللب یا رنگت خون را بپزند
 و از برای ریشهای که بر بدن مجذومان بهم رسیده نافع
 و زایل گرداند و اسپتال آن وقتی میشود که وی را حل کنند
 و طریق عمل کردن چنان است که در کینه مثالی کند با شکلی

چند خورده در آب نیم گرم اندازند و با بستگی می چنانند
 تا حل شود و از خرقة پسر و ن آید بعد از آن آب از رو
 آن بریزند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعضی پیش
 از آن که با پسته در گیر کنند با با قلمی چوشانند و بعد
 این عملی می کنند و تحقیق است که این عمل را طلب میکنند
 نه عمل این طلق را طلق محبوب میگویند نه طلق محمول **حرف**
البین عمل کرم و خشک است در دوم جلد دهنده و
 محلل رطوبات بود و من عفونت و فساد گوشت بکند
 قروح را از جگر پاک کند و چون پزند تا غلیظ شود جراحات
 تازه را منحل سازد و با شیت قوی را فایده دهد
عصاره الش سرد و خشک است مخفف قافض بود
 جراحات تازه را منحل سازد و تسریر کند و
 نیز فایده دهد و تسریر معقد را فایده دهد **سب**
الشلب از برای ورمها و جوشش با کرم در طاهرین
 یا در باطن اگر آب آنرا بچزند نفع تمام بدو آید

با سفیداب و روغن گل پسرخ بر جمره و غله طلا نمایند
 فایده دهد **عسلک** سرده خشک است بجهت قروح سر
 نافع بود و جراحات را منحل سازد و بر کرم بر غله طلا
 نمایند پسرخ سعی آن بکند و بر جمره و سایر اورام حار
 ضار و کرم نافع بود **عصاره الرامی** پسرخ مرد گویند سرد
 و خشک است در دوم گویند ترا سب جراحات
 تازه را منحل سازد و بر اورام سوئی جمره و غله طلا
 کردن نافع بود **عص** مازو سرد و خشک است چون
 با سر که بر قوی با طلا کنند زایل گرداند و اگر بر گوشت
 زاید بپاشند فایده کند **عس** قویب با عذال
 چون با سر که پزند و بر قروحی که غرزد داشته باشد بکند
 نافع بود و خنار زیر و ورم صلب را به عسل **حرف**
الش کرم و تراست چون با عسل ضار نمایند قلع
 قروح خفته بکند تخم وی با سر که قلع قره غلیظ را و قویا بکند
قراسیون کرم و خشک است در سوم عصاره آن با عسل

پایه نهند و بر جراحتی که بپوشد و نماید بصلح او رود
بر دل ناز رسیده و خنایز را کشتند و تحلیل بر
فیله سوس بخورم است و بی استنایا با سکه
یا با غل جراحات را پاک کند و چون بچشاند و آب
بر قروح سر ریزند نافع بود و عصاره وی اورام
صلب و خنایز را تحلیل بر **حرف الناقی قطران** کرم و
خشک است در چهارم گوشت که سترل شده باشد
سخت کرد و جرب را قطع تمام بد و حتی جرب حیوانا
ف یک نوع وی سفیدی نهد و بک بود و
دانه و نوع دیگر زرد باشد و صاف مانند عمل و این
نوع بیشتر بود کرم است در سوم و خشک است
در دوم و گوشت تر است عین و محل بود و خنایز را
نفع دهد در هفتم بسیار استعمال میکنند شیخ از این
گوید گوشت با فاسد میکرد و رازی گوید گوشت
بر رویانند بنابر گفته شیخ در جراحاتی که گوشت زیاد

نویس

بجرب باشد و محتاج بجلد باشد استعمال توان کرد و بنای
قول رازی و مراحم اثبات بحکم توان بکار داشت
قلیب بعضی گویند که هر چیزی که کد اخذ شود جرب
آن قلیب است و منظور است که قلیب علی و دوز
و نقره و پس و نقل است و معدنی نیز باشد و گویند
در جرب و بر سر آب قلیبای یابند و آن بهتر است
از طبیعت ای نایل با اعتدال بود در کرم سردی و
خشک بود در وجلاسی و تخم جرب و اوریشهای
که با رطوبت باشد نافع بود و جرب از جراحتها پاک
و گوشت را بجز و دست و جرب بر مانند
ساز و **ق** نیکوتران بود که ار است که کینه
کرم است در چهارم و خشک است محرق الکال
زیاده از نمک جرب نافع بود و گوشت را بجز
و بر سوز و قوبا طلاء کردن نافع بود و **ف** شیری بود و تلخ و
عربی که آن آبجری گویند کرم و خشک است در سوم

چون سخی کرده بر ریشهای برافشاند خشک کند
و بازیت نطوخته کردن فالج و استرخا و عرق النساء
شود و دارو نافع بود از برای سرخسوی که محتاج بکرمی
باشد و جذب خلط از عمق بدن بکند **نقطه** راج
از دسمتال ترین اجات است کرم خشک بود و در دم
حاد و قابض است و محرق سوخته و می بخفد ان
پیشتر باشد و لایع کمتر گوشت نماید را بخورد **نقطه**
و ان راج سبز بود و می خشک قطار محرق و اکال و **مخفف**
و قابض بود و گوشت زیادتی بخورد و گویند حرارت
و پوست و می زیاد است و در درجه چهارم میرسد
نقطه راج سفید از همه راجات اقوی است
کرم خشک بود در چهارم منفعت همه نزدیک بهم
و صفت سوختن و شستن در مقاله اول معلوم شد
تنبیه گویند که از جلد منها و شب منها است که از اسهال
بر زمین می افتد و بادیه من گویند تخم کرم بزرگ باشد

و خشک بود و گویند کرم و خشک است مخفف قوت
نشف طوبیت ریشها بکند و شراب و جوش شهابا که
بر سر روی طفلان بسیم میرسد که ان بامضه گویند
چون بروغن گل جرب کنند و قنیل بران میزند
خشک کرد اند **تنبیه** سنگ سفید که پایا را بدین می
کرم خشک است ریشهای عمیق بر کرد و اند و گو
بر و اند و گوشت زیادتی بخورد و اولی ان بود که سوخته
استمال نماید و سوختن می خیان بود که در شب آتش کنند
تا گرم شود و بیرون آورند و در شراب سحالی اندازد
پس دیگر بار کرم کنند و در آب اندازند پس کرم کنند
و بکند از دما پس و شود **نقطه** چنه راج چون بخورد و نشند
نمند خور و **تنبیه** نوعی از رخام است مانند صفا
رخام سفید و براق و خوشبوی سرد و خشک بود از
سوختن آتش نافع بود خاصه که باب و سپهر کطلای
نمایند و بر و رها کرم طلا کردن مفید است و جراحات

که دشوار به شود چون سوزانشد و بشویند و طلا نماند
 نافع بود و خون از جراحات باز دارد **فقر السود**
 اپت سیاه رنگ که از بعضی جبال ترشح کند و خشک شود
 و بسیار شبیه موم میایی بود الا آنکه وی در آب حل شود
 و مومیایی در روغن کرم خشک است در سوم
 خان زیر نفع دهد و قویا نافع بود و در جراحات
 منع نورم کند و در مرمها گوشت بر ویانند **قطر**
 کرم و خشک است تا سوم جراحات تازه را خشک
 کند و قروح کند را با صلاح آورد و در مرمها بوی صبر را
 مندل سازد و قروحی که عمیق است بپزد و جراحات
 خفیه نافع بود و چون ماصور را از قنطور یون بپزند
 با صلاح آورد **کاف کاف** بپزد و سیفند و حب است
 بهتر بود و خالص می از قنطورش بدان فرق کنند که
 کند در آتش افزوده شود و غیر آن چه چمن باشد کرم
 در دوم خشک است در اول محقق بود و بی لایع جراحات

و قروح را بزد و می مندل سازد و خصوصاً که جراحات تازه
 باشد و قروح خفیه را نیز با صلاح آورد و از برای قویا
 بایسته قاز طلا نمایند شود و پدید و ترکیدن اعصاب
 که بشب بر دوت باشد و قروحی که از سوزنکی آتش بهم
 رسیده باشد میفند بود **کاف** بهترین و بی قصور است
 سرد و خشک بود در موم از برای مرمهای کرم در
 هر جا که باشد نفع تمام دارد و در مرمهای جراحات
 که با حرارت باشد واجب میکند و نفع میرساند و منع
 نورم میکند **کاف** آنکه از گیاه بروی میازند و بهتر است
 موخته می سحر نافع بود و منع خون آموکند و ریشها
 پاک کند **کاف** بار درخت کز سر و خشک است
 صلابه کرده با خاکستران را بر سوزنکی آتش قروح
 ربط که دیر به شود پاشند فایده دهد و گوشت زاید
 بخورد **کمون** زیره کرم و خشک است جراحات را
 مندل سازد و **کرم** کرم و خشک است در جراحات

از برای جرب متفرج مفید است و قوی بار اجلااد **خصوصا**
 با ستر خاصه با سپر که و نظرون **کرسنه** کا و دان کرم
 و خشک است در دوم تلین صلا یات قروح و اورام
 بکند و یا عمل تنقیه قروح نماید و معذرا سود دهد **کافور**
کا کرسنه سرد و کرم خشک اندام عمل معذ قروح غفنه
 مزمنه سیکند و اندام می نماید **جرب** **مادون** کرم
 و خشک است در دوم ریشماراکه در خشک شود
 مندل بسیار **دیده** معتدل است طین و محمل و قاپون
 تازه و می از برای جراحات غفنه نافع بود و مندل
 سازد و بر سوختگی آتش نهادن کردن فایده دید **خصوصا**
 با موم و عغن **لسان انگلی** علف بار شک سرد و خشک
 از برای اکثر جراحات و قروح تازه و کینه **خصوصا**
 قروح مزمنه فایده بسیار دارد و جمره و سوختگی آتش
 و در همای کرم و شری و خنایه را سود دارد **دیده**
 سرد و مایل معتدل است و خشک بود بر ک و کل و می

خشک کرد و جراحات را مندل سازد و قروح کینه را
 فایده دید **لوز** با دوام معتدل است مایل بر طوبه
 و با دوام تلخ کرم و خشک در دوم با عمل قروح
 ساعیه و نمک و بر سپر که بر قوبا چون طلا کند نافه بود
 و با دوام تلخ درین باب المفع است **جرب** **کرم**
 معتدل بود و جرب سیفید و پاک تر باشد جراب
 وی کمتر بود و ماده جسم مراحم است خواه مرهم کرم
 باشد و خواه مرهم سرد لیکن در جراحات کرم موم
 کافور سی استعمال نمایند کین صلابات بکند و یا وی
 نفع و تحلیل فی الجمله است در شروح جرب اورام
 خشک ریشه که بر روی جراحات می بندد بکند و موم
 سیاه که آن را بعرنی و سنج الکوا بر کوبند پس و تحلیل درین
 و غار و سوزن و عسیره که در بدن فروخته باشد بظا
 برین جنب کند **کرم** کرم و خشک است در اول درج
 سوم و کوبند کرم بود در دوم و شروح را مندل سازد

حتی در ریشهای که از روی استخوان گوشت رفته
باشد روی آن را بپوشاند و حراحت را با صلاح
در منع عفونت تا بحدی است که گوشت میت را تغییر
نگاه دارد و از برای ریشهای طبعی نافع بود و قوی را سوز
دارد **و نقل از قیاس** نیکوترین می آنست که مسافری
و در طعمش تلخ بود و ذوقش شود و بد بو نباشد کرم
در آخر در خج اول بدین محل بود و خون سه راحل کند
او را مصلوب را بخیل سرد و خازیر را سوزد و او را
برای بواسیر نافع بود و خوردن بخور کردن و استعمال
جمله فایده دهد و خون بواسیر را جوش کند **و نمک کرم**
و خشک است توشه گوشت زاید را بخورد و از برای
جرب و قوبا متفرج بازیت پس که در نزدیک آتش
مالیدن فایده دهد خصوصاً سرکه که بطنی باشد و باره
زیت بر سوختن آتش بمالند متعشقه کند **و از برای**
کرم و خشک است در چهارم محل و لکال بود و از برای

نویا و جرب و ریشها که با جرب باشد چون با عسل طلا نمایند
نافع بود **و در مسک** زرد براق که بشرفی نه نذیکو تر بود
طبع وی ثبل سردی باشد قابض و مجفف بود و در
جراثیم گوشت برویاند **و قشیش** کرم است در دوم
و خشک است در سوم محل بود و قطع خون بکند و ریشها
گوشت برویاند و او را مصلوب را بخیل سرد و خازیر را سوزد
و خشک است این با است آنچه سیاه ثبل بشرفی باشد که
جنب این بکند و ستر بود کرم و خشک است بغایت
سر جراحی که از تیغ زهر دار بسم سد خون بران
پاشند بغایت سودمند بود و کمال کحت باز آورد
و جنب بپکان غیره از بدن بکند اگر برای موضع کفایت
و نمک کرم و خشک است در دوم عصاره بر یک
وی با جوشانیده آن از برای تسروح ساقط
و چون بر تسروح ریزند گوشت برویاند و از برای
استخوان شکسته نافع بود و در دهن درخت وی

از برای جرب بسیار سود دارد و در **فوق** **نخاس** **خف**
راحتت گویند کرم و خشک است در سوم ریشها که
در بدن باشد پاک کند و بصلح آورد و گوشت زاید را
بخورد و مغول می رسد جراحات بود **بیل** کرم است
در اول و خشک است در دوم منع خون رفتن بکند و جراحات
بدر که در اعضای صلب باشد سود دهد و در غم می
نرم دافرو نشاند و در ابتدای سرورم که باشد
نفع کند و در نمل و خوره بار و جوا پستمال نمایند فایده
جراحات حاره را از بدن صلبه مندل سازد و تری
ان از برای تسدوح عفته کسر نفع تمام دارد و نسل
سوخنکی آتش را سود دارد و جراحات عصب را نفع
و خاره و غیره را از بدن جذب کند و نسل عصاره و کرم است
بتانی و بری هر دومی باشد و تخم بتانی خالی
از صحت و نفع است **نشا** تراشه جوئی که در
انرا خورده باشد جراحات را مندل سازد و خصوصاً

اگر از خستی باشد که با آن قبضی و پیوستی باشد و اگر
مثل آن اینون افکند و شستند و شراب جمع سازند
و بسوزانند و صلایه کنند و بر نمل باشد نفع کند
نکس خج وی از برای جرب احتیاج نافع بود و خشک
سازد و الزاق جراحات بکند حتی قطع وی و از برای
اورام عصب نافع بود و با کرسنه و عسل معجون کرده
و بیلات و دلمهاس بزرگ که در سر کنند منفعلساز
و جرب از جراحات و قروح پاک کند **فوق** **الما** **میز** **قوان**
کرم و خشک است جراحات بزرگ را قروح زشت را
مندل سازد و چون مگو بند و بر تسدوح که
متعفن باشد پاشند نفع کند برک وی از برای
سوخنکی آتش نافع بود **جود** سرد است در
اول و خشک است در دوم گویند کرم خشک است
تخلیل خنایر بکند سرگاه با پیه طمانند و با سوم چون
مرهم سازند و بر قروح بکند از نمل و قرحا نفع رساند

و از برای شوخی شش سفید بود بهترین می باشد
 که بر کینه یا بر یک اصل داشته باشد و زنگش سبز بود چنانچه
 چون دست بر آن که از دست بر آنک که خوش و
 پر زده باشد و پیش کینه کی است بود **درف**
 کل سبز مرکب القوی است سردی و خشکی بر روی
 غالب است قابض و مقوی و مجفف بود و تخفیف
 بکند و سببی که در آن سبز بغل به هم سد ناف بود و در
 که قوی داشته باشد گوشت بر ویانند **مسلیم**
 در ذکر مرهمها **مرهم سفید** مرهم این نیز گویند از
 برای جوشن کی است و قروح و جراحتها می صفاوی
 و از برای نمک و طحیه و اشال آن از جوش شای کرم
 که در آب می داند باشد ناف بود و گوشت بر ویانند
 و در تابستان صاحب مزاج کرم بسیار سفید است
 موم کافور میخ و روغن گل پسین خالص چهار جزو
 موم را در روغن بگذرانند و سفیداب قلعی شسته اندکی

داخل کنند نهایش بقدر سه پس روغن موم در پانز
 جندان به هم نهند تا خوب مرهم شود و بعد از آن که کینه
 کرمی و غن کشیند مرتبه مرتبه سفید چشم مرغ و گل
 میگردانند و بشنند و بر هم زنند و افتد که سفید و تخم بزر
 داخل کنند و بعضی این مرهم اندکی کافور نیز داخل
 کنند و درین صورت **مرهم کافوری** کافوری می مانند
 و در بعضی نسخا عوض روغن گل پسین روغن خسته
 با دانه داخل میکنند خصوصاً در مرهم کافوری و این
 درین صورت اقوی خواهد بود و بعضی عوض روغن
 گل پسین روغن موم در کرده اند و در وقت تحفیف
 و گوشت رویانند قش پشتر خواهد بود و در طریق
 سفیداب است که سفیداب نرم با کینه را با آب
 حل کند و پس از آن آب بر آن بریزند و به هم زنند
 و آنجه خمار و حریر است در ظرفی دیگر ریزند و آب بگذرد
 و در ظرف مانده دور اندازند و آنچه در ظرف دوم

ریخته اند از آب که دارند تا سفید آبش خوب در آب نشیند
پس آب آنرا با پیستی از روی آن بریزند و سفید
نرم که در پیشه در سایه خشک کنند و در مرهم داخل کنند
و اگر مکرر بهین طریق بشویند بهتر **مرهم** مردار شک
خج مثقال سیار نرم بسانند و با سرکه در پاون بعد از آن
صلایه کنند تا حل شود و روغن گل پس در آن داخل کنند
و بر هم زنند تا غلیظ شود و بر آید و مثل مرهم کرد و پس
خج مثقال سفیداب قلمی اندکی کافور داخل کنند و صلابه
نمایند تا خوب مرهم شود و مردار شک را نیز پیش نهانند
بسرکه حل کرده باشند بطریقی که سفیداب را بشویند
بشویند و مرهم سازند **مرهم** سفیداب از برای
قروح که با حرارت باشد مردار شک چهل و دو
مثقال سفیداب خشت نقره سر یک چهل و پنج مثقال مرهم
سفید مثقال روغن گل سرخ سفید مثقال موم رادر
روغن گل بگذارند و او را در مصلایه نموده و بسته

داخل کنند و مرهم سازند **مرهم** سفیداب قلمی
شسته هفت مثقال موم سفید و مثقال مردار شک مثقال
خج نقره کثیر از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ سی
چنانچه قاعده پاختن مرهم سفیداب است ذکر مرهم
نمایند و سفید و تخم سرخ نیز داخل کنند **مرهم** که گوشت
برویاند و تسرو را خشک کردند خشت نقره
خج مثقال قلیما نقره سفیداب مردار شک توتیا
توتیا از هر یک پنج مثقال خشت احمدید و مثقال قهولیا
قهرم زرد جو به از سرکه ام و دو مثقال روغن گل سرخ
بقدیر حبت باج **مرهم** که گله و سوختگی آتش با سوسن
و قروح را خشک کند آبک سفید پاک انقدر آب
بران ریزند که بر روی آن بایستد و بر هم زنند و در
نخومی بگذارند و بعد از آن آب را از روی آن بریزند
و آب دیگر داخل کنند و همچنین تا هفت مرتبه آب تازه
داخل کنند و پس از دو ساعت بریزند و در مرتبه آخر

با اکبر بر هم زنند و در هر طرفی دیگر آنچه نرم و بخارا
بریزند و درین طرف بگذارند تا ایک خوب در ته آب
پیشینه و آب را از روی آن بریزند و ایک را خشک نموده
با روغن گل پسنج آن مقدار که روغن الیود بخورد
جذب کند چندان بر هم زنند که خوب مرهم شود و اگر ایک
شسته مذکور را در پسنج سماق نرم بپایند و بعد از آن
مرهم کنند بسیار خواهد بود و در بعضی نسخه ها اندکی موم که
نیز داخل کرده اند و برین طریق مرهم میسازند که موم و روغن
اول میگذارند و مرهم میزنند تا آید می شود و در هر
ایک مذکور را داخل میکنند و با پر مغز بر شوخی آتش
و روغن و امثال آن طلا میکنند **مرهم** جده شوخی
جرب است ایک را در خرقه بپزند و در هر یک
پاک درین باشد حرکت دهند تا هر چه ایک پاک باشد
از خرقه برون دود و ثقل نماید پس آن طرف بگذارند
تا ایک در نه طرف پیشینه و آب را از روی آن بریزند

و روغن زیت داخل کرده بر هم زنند و مرهم سازند
و اولی اینست که بعد ازین عمل چند مرتبه دیگر بشویند که
حدت مطلقا و روی نماید و زیت اتفاق داخل کنند که بقا
انست و در مرهم ایک اول نیز اگر بچین طریق پیش از
شسته با بعد از آن ایک را از چوب گندم بگذرانند بسیار خواهد
مرهم ایک که با بعضی ادویه دیگر ترکیب نموده اند
آنکی که در مرتبه شسته باشند سی مثقال قیویا باشد
پست مثقال کل و موم ده مثقال سفید است شسته
مثقال قویا شسته مثقال مردار سنک هفت مثقال
اقیما نقره پنج مثقال گل پسنج پنج آن که بر کل
بر آن متصل است به شست مثقال دم لایخین شش مثقال
حصاره لسان الحمل شست مثقال حصاره عصا الراعی شست
مثقال دو ابار بسیار نرم صلایه کرده و چوبه با روغن
سرخ و موم بقدر احتیاج مرهم سازند و در او باقی
بشویند و مرهم نمایند **مرهم** که از برای خستگی

ایک شش سوم سفید روغن گل پُرخ مساوی یکدیگر
 با سفید تخم مرغ مرهم سازند **از این** مردار پُرخ شش
 نقره سفید قیویا ایک شش سه روغن گل پُرخ سفید
 تخم مرغ بدستور مرهم سازند **مرهم** شش و یکدیگر برای
 سوزشکشی آتش ایک شش چهار شغال تخم جفت تخم کلم
 از مر یک شغال روغن گل پُرخ شش **مرهم** گوشت
 برویاند و تسبیح را خشک کند و حرارت فروغ را برافش
 مردار شش هفت شغال بسیار نرم صلا کند و در بارون
 زیت سرکه از مر یک پست پست شغال در باون چندان
 برهم زنند و صلا کنند تا مرهم شود و اگر خواهند که
 تخفیف مرهم زیاد باشد چهار رنگ زرد جوهر سیاه
 نرم صلا بر نموده اضاف نمایند **مرهم** محض بدل
 جراحات خشک گرداند و نزدیک بر مرهم گل ز کورا
 مردار پُرخ شش و شغال خشت نقره قیویا خشت
 احمیدیه ده شغال دم الاغون پنج شغال باروغن گل پُرخ

و سرکه بدستور مرهم سازند **مرهم** شش سابق مردار
 سفید ایک شش نقره قیویا و سب و فقه از که دم
 شغال دم الاغون گل پُرخ زرد جوهر از روست **مرهم**
 از هر که ام نیم درم سوم روغن گل پُرخ مقدار حاجت
مرهم از برای جراحی که با آن حرارت سوزش
 باشد دفع بود و گوشت برویاند و در پستان بکاه
 توان داشت بنحرف پست شغال مردار پُرخ یک شغال
 نرم صلا نمایند و اندکی سرکه داخل کنند و بر هم زنند
 پسر قهوه ای روغن نیون داخل کنند و جرم زنند و بچین
 بکشد سرکه و یکم تریه روغن نیون اضاف میکنند و صلا نمایند
 تا براید و مرهم شود **مرهم** شغال و پست شغال روغن
 گل پُرخ داخل کنند و در پستان در اصل اگر روغن نیون بکشد
 و عمو روغن گل بکشد پست خواهد بود و در شغال روغن نیون
 و اگر عوض بنحرف سرخ کنند میتواند بود اگر سرور با هم بکشد
 نیز میشود **مرهم** از برای درمها که در نفع پذیرد و فانی در

نباشد موافق بوده در صلابت و در همای سخت تلین
 و تحلیل کند و در حی که احتیاج به تحلیل داشته باشد
 فایده رساند زفت را پنج از هر کدام پنج مثقال موم سفید
 دو مثقال روغن زیت شست مثقال در بعضی نسخه ها سه مثقال
 موم در روغن زیت یک مثقال و در پنج را صلابت بخورد
 و زفت او را در آن حل کنند و بر هم زنند تا هم شود
 و بعضی این ادویه را با سم کرده و چندان می گویند که
 خوب می خورد و این مرهم با سیلغون ضعیف است
 و چون چهار مثقال قند اضافه نمایند با سیلغون کبر
 نماید و اندک صغیر مرهم زفت و ضماد و او را بگوید
 به خاک اضافه میکند و این موم است به تحلیل قوی
 خواهد بود **با سم که** نسخه قانون موم نو و مثقال زفت
 و شش مثقال مرکب را پنج سوز از هر کدام یک مثقال
 روغن زیت شست چهار صد و چهل مثقال **مرهم** و در آن
 به تحلیل سرد و از برای جسیع او را هم صلبیت فو بود و در

زفت مثقال سیاه نرم صلابت کنند و با زیت و مثقال و نیم
 روغن زیتون در پاستیلی کنند و با شش سوز مرده را شکند
 روغن زیتون که در حل کنند و بچوب شاند تا فی الجمله غلیظ
 و زکمش بکشد و پس لعاب حبه و لعاب تخم خرمو و لعاب تخم مرو
 از هر کدام چهارده مثقال اصل کنند و با پسته پسته
 بچوب شاند و تخم میزنند تا زوجه غلیظت بهم رساند و تخم
 کرده و بعضی لعاب باران که میجو شاند و پس از آن غل
 میکند **مرهم** و مرهم حواله این نیز خوانند چرا که
 کنند و در حقیقت مرهم را که دیر ماند و باشد
 زخم بود و بواسیر را پاک کند و بقایای زده خنار را به تحلیل
 برد و از برای **مرهم** و لوانف می کنند موم سفید
 پنج زراوند طویل کند و سفید از هر یک شش مثقال
 مرده را پست کند و مثقال چوب شیر زکهار شش از هر کدام
 چهار مثقال پس بکشد و قند از هر کدام سه مثقال آنچه صمغ است
 در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلابت نمایند موم

در نوشتغال روغن زیت بکشد و در آن روغن را در
کرده و در باون جندان برسم زیت تا خوب مرهم شود **مرهم**
حوارین نسخ قانون چنین ذکر کرده اند که این مرهم
و وازده و او است فسوب و وازده و حواری از چغندر
حوارین فی نام کرده اند بر اجازت لایق کوش فاسد و چغندر
پاک کند و مندل پانزده و بوا سیر و خنار صعب را سود
دارد و نوم سفید را قی از هر کدام پست و شست درم جاو
زنگار از هر یک پست و چهار درم زراوند طویل کند از
هر کدام شش درم ترکی قند از هر کدام چهار درم منقل
از رقیق شش درم مرده از پستک نه درم قند از هر یک
با سرکه حل کنند و او را بیک درم سرکه پیچیده بود
تا بشان با صد و چشتاد و شغال و در آن شغال
بنفشه و شغال روغن زیت مرهم سازند **مرهم** **نخل** از برای
جراحتهای تازه و ریشاکه و ریشاکه و ریشاکه و ریشاکه
طاعون نافع بود به کوبیده پاکیزه و کنگر زرسیده با

وصاف نمایند و صد و ششتاد و شغال از آن فراگیرند و در
بنفشه و شغال روغن زیت قلعید پس پست و شست شغال
مرده از سنگ قلعید پس از مرهم بسایند و روغن زیت را
داخل کند و خوب برسم زیت و بهر برابر روی آتش بکشد
و مرده از سنگ قلعید پس از روغن زیت صلیب کرده را
در آن بزنند و با شش استه طنج نمایند و بوجوب نخل تازه که
پوشش را جدا کرده باشد نه بر هم زنند و هرگاه که چوب
روی بخشکی نهد چوب دیگر عوض کنند و ازین چوب پاره
بریزد و بکشد در آن انداخته جندان بکوشانند تا قریب بالفتاد
شود و در قانون چنین مرهم است که به نام مرهم قلعید پس مذکور
کرده است و از هر یک پستک سه الا آورده و در بعضی کتب
پیرغول مذکور است و گفته اند که پیرغول و قمرس و شغال
و در چهار خاصه در چهار خوب یعنی نافع بود و ریشهای پستان
و خصیه او را مرقع در افامین و بدو شکلی استخوان
و کوفت عظم را نفع میدهد و کین الم قطع بکند **مرهم**

در دهنی در جراحات گوشت بر ویانده پاک گرداند و خشک
سازد و از برای زخم شمشیر و سایر جراحات بزرگ مضمت
رساند و در سنگ چل و پنج مثقال زیت آفاق نو و مثقال
و تم الاغیغی موسن از زوت اشق در او اندازد که امش
درم در دهن سنگ را علیحدی نرم بماند و بار و عن زیت
در پایتلی کند و با نش است به یک شانه نام و در سنگ حل
پس از اشق و زکیزند و اشق را که با چهارده مثقال سرکه
حل کرده باشند و اخل کنند بعد از آنکه اندکی سرد شده باشد
پس با زیر روی اشق بگذارند و بقیه او در زیر نیم صلا
نموده و پنجه و اخل کنند و بر جسم زنند تا مرهم شود **مرهم**
اخر گوشت فاسد و مرده و زخم را که در زخم را فانی
سازد و اشق را در سرکه حل کنند و نیک بر جسم زنند و در
زخم را بماند کنند و مرهم نمایند و سرخ خشت بدو جرات
کنند و مانند ل سازد و تخفیف سطوبات در قروچی که رطوبت
داشته باشد بکند و گوشت را بیدار بخورد و موم می

اشق هفت مثقال زخم را پاکیزه چار و ده مثقال اشق را در آب
سداب حل کنند و صمغ سنبله و موم را در روغن
زیت بگذارند و اشق را و اخل کنند و زخم را نرم صلا
نموده و فاسد نمایند و بر جسم زنند تا مرهم شود **بهار مرهم**
زخم زخمه قانون زخم را در موم صمغ سنبله و زهر
پنجه در روغن زیت بقدر احتیاج درین زخمه صمغ سنبله
و قسمت و هم را شمع هم در قانون نظر رسیده و هم در کمال
و دیگر و بحسب ظاهر که در کمال رسیده و در قیص صمغ سنبله
و دیگر که در او را یکی صمغ سنبله بر کمال باشد و از دیگر صغار
مرهم قروح کنند را پاک کنند از چرک و گوشت فاسد
بخورد و لایحه باشد مثقال سرکه کنند چهارده مثقال
در دهنی گوشت فاسد که سرکه برود و قوام غل بماند و
زخم را بماند و زخم صلا به نموده و اخل کنند **مرهم** گوشت
فاسد را بخورد و گوشت صالح را بر ویانده فانی اکثر
زخمها مانع بود موم صاف زلف صاف سقر و عن زیت

اجزا مساوی یکدیگر موم را در روغن زیت بکوبند و موم را
در آن حل کرده در مس سازند **در موم شالنج** از برای قروح
و مقعد و شقاق آن نافع بود و تخفیف تسروج آن بی از
بکند روغن بنفشه روغن گل پس اگر سرکه ام حنف شغال
موم بنفشه شالنج موم را در روغن بکوبند و بنفشه ب
قلبی شسته و سرخ شده و گل ارمنی از هر کدام دو شالنج
در آتش یک شغال و دو دانک ایون و دو دانک نرم صلیب
در آن داخل کنند و یک برسم زنند تا حرم شود و
طریق شستن سرخ زیتون شستن بنفشه ب
ازین مذکور شد **در موم مس** و موم را در روغن زیت
نموده بقوام آوند و شل آن از روغن زیت و موم
در موم زعفران از برای خواریز و سپه طایف و اور
نافع بود و در اسپنک فته از هر یک پنج درم کنند و در
از هر یک ده درم سحرش درم صمغ حل شغال
زنجبیل شست درم روغن زیت بقدر کفایت **در موم کل** از برای

شقاق مقعد و بواسیر نافع بود و مقل از روغن زیتون
تخم کتان حل کنند و با موم سفید و روغن کچد و پیه قاز
و مغز ساق کاه تازه و روغن کاه و کوبان شتر تازه بی
نمک مساوی از هر کدام ده شغال برسم سازند و پیه قاز
و مغز ساق کاه و کوبان شتر را بکوبند و روغن زیتون
روغن بادام و موم را که خست داخل کنند و بعد از آن مقل
که حل کرده اند داخل کنند و چندان برهم زنند که خوا
مرهم شود و اگر اندکی وزن موم را بیشتر کنند کجایین دارد
و در ساق کاه را اگر نکند خست در آخر داخل کنند و بتوان
بود و مقدار از موم و روغن ناما پانزده شغال مقل داخل شود
کرد **در موم زعفران** از برای جرب و عکله نافع است شیارکی پو
پیشانی و سر را در اسپنک بنفشه ب
باروغن بنفشه روغن گل پس بقدر حاجت
سازند **در موم قتیبا** مجفف و بدل بود و تسروج را
توتیا شسته بنفشه ب شسته مراد اسپنک شسته

از سر کدام ده مثقال با سر که در روغن گل پخته از کبر
چهل مثقال تریب کرده با شش آهسته طبع نمایند با بقایای
مرهم فین از برای جبر احتمالی عصب نافع بود و در
انفاق ده مثقال موم زرد ده مثقال نیم سر فین یک مثقال
موم زرد روغن بکند و در قلیون داخل نموده مرهم
سازند **مرهم قلعی** گوشت برویانند و قروح را خشک کند
و از برای سلقه نافع بود جفت قلعی ستور و من زیت اول
جفت قلعی را در روغن زیتون حل کنند بعد از آن سقر
داخل کنند و بر سمن نهند تا مرهم شود **مرهم قلعی**
رشته بگذارند با سانی پرون آورد موم سی مثقال مردار شک
سه مثقال خاکستر سی مثقال یک چهارم موم زرد
روغن شیر جفت بگذارند و او را در راجان مرهم
مرهم که از برای رویانیدن گوشت بسیار خوب است
مردار شک جفت مثقال بسیار نرم ساینده یا جفت
یک مثقال روغن زیتون بچاشند و بر سمن نهند تا اصل

بعد از آن از روغن سمن سوسن آسمانگونی از سر کدام دوم
نرم ساینده داخل کنند و بر سمن نهند **مرهم** جفت
بود و در ریشها که جگر و زرداب بسیار داشته باشد
استعمال کنند که زرداب و جوتیای کرمانی جزا پس اوی هم
بسیار نرم ساینده با عسل کف کرده ترکیب کنند **مرهم**
نافع از برای سرطان متفح و سرطان که ریش
نشده باشد و خوف آن باشد که ریش شود و تسکین
دهی بکند سقیداب سرب توتیای شسته هر دو برابر
بارداری سبزه و باب خرفه و آب تازه عنبر
باب خما و آب کدو یا لعاب بر قطونا سر کدام که حاضر باشد
مرهم سازند **مرهم** از برای سرطان بی خطر است
سمن از سرب یا جهم ساینده با روغن گل سمن و آب
کشیز تازه و آنچه از آن حل شود بر سرطان طلاء نمایند
بود **مرهم کتان** از برای انجام سراحات و انبات لحم
خوب است یا بر چکنان پاکیزه شسته آنقدر بگویند

که مثل غبار شود و باره غن زیرت اتفاق بار و غن شود و کس
کرده مرسم نمایند و پیش از آنکه گمان را داخل کنند مقدار
فندق قند بار و غن مذکور و طرف ایستایی بکنند و بر روی
بکند از نه تا قند حل شود پس گمان کو فراداخل نمایند
که در معای صلب و مله های بزرگ را بفرسازد و قانم مقام
نشیند و در شکافن درم می گشت مثقال مردار
بهاره مثقال قند و درم یک نعلی بکند و بورد از منی نیم
درم روغن خیری پست و یک مثقال قند پس جبار مثقال و نیم
جاده شیر و درم اشنان فارسی چند درم و پنج
روغن شیر و از هر یک چهار درم روغن و یک مثقال
زهره کاه و جاده مثقال نیم اندکی موم باره و غنها بکند و پس سایر
ادویه را نرم نمایند تا آن مرسم نمایند **نصف** بعد از آن
نفع یافته باشد اندکی دمو صنی که بر آن کی و درم شیر باشد
بکند از نه تا قند آب نمیده با پر مرسم نمایند
اینجا دق اباب صابون مرسم سازند **مرمی** که درم را

نفع دهد و جرک خراج را که آن درم بزرگ است پرکن
آورد و پاک کند و غریبه دانه تخم گمان و کسب آن بر برسم با
شیر تازه برشند **مرسم** نافع از برای ریشما که جرک و جرک
باشد از زروت مسکه باریک نو و با غل برشند **مرسم** **مرسم**
مرسم خل و مرسم از زوق نیز گویند جراحات مانند
سازد و ریشمای کند بد را نافع بود و دست و روی که غرق
بهم می آورد مردار سنگ یک نعل و نیم نرم ساییده
با دو نعل روغن نیت و سه نعل سرکه با هم بامیزند و هم
زیت مرسم شود پس در بایتیلی کند و بر روی آتش
انگه کند از نه تا قند و برهم زنند تا وقتی که بزنند و عسل
رسید و آن است که زکانش بکند و دو سه بار بکشد
و قیاس مرسم رساند **مرسم** **نصف** جذب خار و بکاف و غره
بکند و او را مرسم و مله را نفع کند و دست و روی غل بکند
بر و یاند موم سحر از مرسم سه نعل و پنج نعل زیت کند
یک نعل محسوس را بر روی آتش انگه بکند و حل کند

و چهارده مثقال بوزن ارمینی صلایه نموده اصافه کنند و
مرحم سازند **مرحم** تخفیف قروچی که با رطوبت فساد باشد
بکند و ریشها بکند و نصفه و نایل را سود دارد و در وادار سنگ را
نرم بسانند و در نود و پنج مثقال روغن زیت با چسبکی بپوشاند
و موم را بعد از آن اخل کنند و نمک بپندید ده درم
صمغ صندل بر مویخ بپزد ارمینی برنجیل کبریت زرد از هر
کدام سه درم این ادویه را بستر که حل کنند و مجسمه را
با هم مرسم نمایند **مرحم** سبزه از برای جراحات کنند
نافع بود زیت انفاق ده درم موم ده درم و در موم ده درم
نرم صلایه کرده داخل نمایند **مرحم** نافع از برای شقاق و بخی
او جلع بقیه مرغ زرد و تخم مرغ از برای زخم مثقال
موم سفید پست و یک مثقال سفید بقلعی چهارده مثقال
باب پاک پرورده شسته شش درم سفید و یک عدد و نیم
بدستور مرحم سازند **مرحم** سبزه که بپزد و روغن گل سرخ
سه جزو با هم مخلوط سازند و باب سنی بر پرورند

مرحم روغن فیکر در امراض حار و از برای حرارت جگر و دل
و معده برین اعضا طایف کنند موم سفید پست یک مثقال
روغن گل سرخ روغن خفته از سرکه ام چهارده مثقال
موم را در روغن بکند و با کلاب آب خرقه تازه و کثیر تا
و کا پختی سرکه پیر و زرد بر روی حشره از کن بگذارد
و بر حشو نشاند **ایضا** از برای سوزش حرارت مینه خوا
بات باشد و خواهی تب موم سفید شسته صاف
کرده در روغن گل سرخ بکند و باب که و و خیار
و خرقه در موم بر حشو نشاند تا خوب مخلوط شوند پس خرقه
بر آن تر کرده بر روی بخ سرد کنند و بکند **ایضا**
از برای آب الصد نافع بود بعد از آنکه مرض زو با
تخفیف نماید و با شش بکار برند موم سفید شسته ده مثقال
در روغن خفته بکند و آب که و و آب برک بپند و
برک جازمی انقدر که بر داخل کنند و بر هم زنند تا
مخلوط شود **مرحم** شوم از برای نفخه و عصب صلابت

ان سودا دارد و نرم کند به مرغ خاکلی پشتر مرغ پیکره بخت
دینه مرغ ساق کاو به اردک موم و روغن شیر و عسل را برهم
بکند از دوا صاف کنند و استعمال نمایند **در** نافع از برای
سر جراحی که اطباء از علاج آن عاجزند آمده باشد و بی
باصلاح آورد و سقزده درم خاکستر صنوبر و نفت درم تو بال
اتین پنج درم تو بال پس پنج درم مرکب دو درم جاذبه
و دو درم زراوند کند را زهر که دم مفت درم اشق و ج
اشق و جاذبه شیر را در سرکه حل کنند و ادویه دیگر نرم
منوده بآن مخلوط سازند و بر جراحت که تصور
شده باشد بکند از دوا فایده تمام برساند در اصل
در هر جا که منظر رسید موم و روغن هر دو اگر در دسترس
روغن زیت و موم داخل کنند کنی بیش دارد و **در** موم
از حکمای قدیم است تا لیت فیلقوس یکم **در** موم رومی
از برای هر جراحتی که بوده باشد و جتاسی که در قطع
دارد و روغن زیت صد و شصت مثقال سرکه شل آن

مردار پسنگ صد و پست مثقال مس نوشته دو درم زنگ
بشت درم قططار قلعند تو بال پس از سرکه امشتم گرم
سرکه و روغن زیت با هم بچاشند تا سرکه برود و روغن
بماند پس از آنش فرو گیرند و مردار سنگ و سایر ادویه
داخل کنند و باز بر روی آتش نرم بکند از دوا طبع نمایند
تا سرخ و غلیظ شود **در** نافع از برای سرکه و جی که زخم
بسیار داشته باشد مردار سنگ با سرکه که صلاویه کرده
ش درم با پست مثقال و روغن زیت با آتش اخگر بچاشند
تا حل شود پس را سخت کلنا فارسی پسرده زرد جو به دم
الاخون پنج شب میانی قلیما فضا از سرکه ام بکند گرم بسیار
نرم پاینده داخل کنند و هر دم سازند **در** گوشت
در قش بر و یاند و زود با صلاح آورد و مردار سنگ
نرم ساییده مفت مثقال با پست و یک مثقال و روغن زیت
بچاشند تا حل شود پس کند باز زرد جو به از زرد دم
الاخون زفت از سرکه ام دو درم داخل کنند و مرهم

و در ریشهای که با حرارت نباشد استعمال نمایند **درم**
مقل نسخه دیگر از برای شقاق مقعد و بواسیر نافع بود
مقل باز بخیه مغز و از زرد الوان مغز ساق کا و روغن کا و
کوبان شتر تاز و بی نمک زرد تخم مرغ میوه سایید اجزا
مساوی بدستور مرهم سازند **درم** از برای بواسیر که با د
طالی درد سود و درد و زرد و جبهه ده درم مر و در پشک و دم
زرم بسایند و بار و عن کل پنج و موم مرهم سازند
درم نافع از برای کزیدن آدمی میمون و سگ به کدشته
موم قند از هر کدام پنج درم زیت عسل از هر کدام پست
درم مرهم سازند و جای خشم بدان طلا نمایند **درم**
از برای کزیده سگ و شیر و پارس و بال س قند رنجار
نخ مو پس آسانکونی از هر کدام کمیخ و خشت زرد و روغن
قند را در روغن زیت و موم حل کنند و سایر ادویه را اضافه
نموده مرهم سازند **درم** نافع از برای برص اگر کزیده
باشد را سخت زرد و شیط طرح ایک زرد و زرد اجزا

برابر کوفته و بخت با بول میسان در افخاب بیرون نازا پرون
و هر روز تازه کنند و بر هم زنند و بر موضع برص طلا
نمایند بعد از آنکه موضع را ببول میسان شسته باشند و اگر
از بول کزایت کنند عوض پس که بکشد **درم** نسخه دیگر
برای بواسیر موم و عن شیر بخت به قند مغز ساق کا و
کوبان شتر تاز و قند الیه و اجزا مساوی با لعاب تخم ک
مقل را و قند الیه و در حل نموده بار و غنای مرهم نمایند
درم قند از برای کزیده سگ و مار و عقرب و سایر زوم
و جرب و عسل سوداوی و قوبا بسیار نافع بود موم یک
رطل قند الیه و یک رطل صمغ صنوبر یک رطل قاق کند
نیم رطل سفید اب قلعند از هر یک پست و شش مثقال
جاوش و بنار و ده مثقال سرکه رطل و نیم روغن زیت و رطل و نیم
موم و مخرو صمغ صنوبر برادر و روغن زیت حل کنند بر رو
اتش آهک و فرو گیرند و بکار زند که گرمی روغن نباشند و قلعند
صلایه کرده با قدری پس که داخل کرده است است

حرکت دهند و در ظرف و انقی بر روی آتش نرم پس فرو
 گیرند و میغذاب کنند و داخل کنند و در باون بر هم زنند
 تا مرهم شود **مرهم** از برای اورام و تسخیر روح میغذاب
 روغن گل پس روغن بنفشه از سرکه ام بکجوز و موم سفید نیم
 حوض چندی روغ بسوز و موم را در روغن بکند از روغن حوض
 نرم بپایند و داخل کنند و بر هم زنند تا مرهم شود **مرهم**
 نافع از برای اکده و قروح خبیثه که سببش سوسن است که گونی
 از سرکه ام سدوم از روغن صبر سقوطی از سرکه ام سدوم
 شادنج عدد سی یک مثقال و دم الاغین یک مثقال نرم صلا
 نموده باروغن نیست و موم مرهم سازد **مرهم** از روغن
 نسجه و بکر اشق صفت باشد در سرکه بچسباند و خوب حل
 و در مثال زنجار صندلیه کرده اضاف نمایند **مرهم**
 نافع از برای تسخیر روح متاکله ماز و بنفشه اشق و بر هم باوم
 و روغن بقدر ضرورت مزج نمایند **مرهم** نافع از برای
 سحر و زدن طول رایتج جلار اتفاقا از سرکه ام سدوم چ مثقال

بسیار نرم پاید و باروغن گل پس روغن گل چل مثقال
 و سرکه ده مثقال مرهم سازد **مرهم** نافع از برای جراحتی که در
 واقع شده باشد و از آب پسته آن نکند شده باشد موم صلا
 سه مثقال در ده مثقال روغن گل پس روغن بکند از روغن صبر
 ترکی اتفاقا دم الاغین از سرکه یک یک مرهم صلا کرده
 و داخل نمایند و خوب بر هم زنند تا مرهم شود **مرهم**
 نافع از برای چرکی که از گوشش آید نشپ محرق ترکی
 مساوی با حسل بر ششند و فیکه بدان آلوده کرده در
 گوش کاهند **مرهم** که در اوجور سازد و غیر مایه به جز
 بوره ارمنی تنک هندی جاویش سرکین کبوتر سرخ و س
 از سرکه ام بکجوز نرم پاید و باروغن نیست مرهم سازد
مرهم از برای سحاق مقعد سود دارد و در سنگ نفث
 مثقال حبث نقره ده مثقال و نیم از زیر سوخت هفت
 مثقال قلیسای نقره هفت مثقال کوفته نرم بنفشه باروغن
 گل پس روغن بنفشه مثقال و مغز ساق کاه و تازه ده مثقال مرهم

سازند **ایضا** سفیداب قلعی شش درم مردار سنگ دوم
 جفت نقره کثیر از سرکه ام کیده نیم پاسبید و یا سفید تخم
 مرغ بهر ششند روغن گل سرخ دو درم موم پاک شش درم
 مغز ساق کاه و نازنج درم موم و مغز ساق کاه و اوراد
 گل سرخ بکند ازند و باد و آبای که با سفید و تخم مرغ سرشته
 مرهم نمایند **ایضا** موم زرد چهار درم روغن گل سرخ پنج درم
 سفیداب قلعی چند درم مردار سنگ چهار درم نشا کثیر
 از سرکه ام دو درم فسیلون دو درم و نیم کافور یک انگشت موم
 در روغن گل سرخ بکند ازند و ادویه را بر آن مرهم نماید
مرهم عدس از برای درم که در خضیه و نواحی آن بهم رسد فایده
 دهد عدس پخته پودست اما خوب جوشانده و آب غلظت
 از بار و روغن گل سرخ آنجست طلا نمایند و اگر جرم بر آید
 طبع نرم بکنند و روغن گل سرخ نود و مرهم نمایند تخم مرغ بود
مرهم از برای جرب خنجر و زهره شکر شش درم و زهره یک
 چهارده و شش جفت نقره و شش مردار سنگ دوم و لافین

چنان در سرکه ام بخت ششال کند شش ششال نیم قبیل دو
 ششال و نیم بار و روغن گل سرخ بقدر احتیاج و سرکه روغن
 مریم **سازند** **ایضا** زرد جو به قبیل رخ سوسن اسما کوفی از
 سرکه ام چهار درم کبریت دو درم کند ششال حیو و مردار
 جفت نقره از سرکه ام دو درم بادام تلخ سوخته سه درم با سرکه
 و روغن گل سرخ مرهم **سازند** **مرهمی** که قروح را بکشد
 ساز و مردار سنگ کسرخ ششال و روغن بود و پیت ششال و سرکه
 دو ششال پستور سابق مرهم سازند و سرخ و زنجار این بود
 و قلیسا از کینک یک درم اضافه نمایند **مرهم** از برای جرب
 نایلک عالی پس موم شش درم و روغن بیت نه درم زنج
 دو دانگ و نیم قطار سه دانگ تو بال سرد و درم کند یک درم
 و نیم قند یک درم بر پستور مرهم سازند **مرهم** شکر دیگر مردار سنگ
 سه درم با سرکه چند درم روغن بود و ششال حل کرده چهار
 قلیسا از سرکه ام یک درم و شش ششند و مرهم سازند **مرهم** **مرهم**
 از برای در دمای که در سینه و جگر و پیر زهره

وصلات اعضای مذکور نافع بود و دمانا بنسل حلقه فلفل
دار فلفل قرط سبز کنگره غایت بر قمار بادام تلخ آشوبه طکی
میرکی سید سلیمان حبلسان در او نه طویل مدح سعد کوفی نایل
الملک لادن قرفل از سر که ام شست درم زعفران چهارم
ایر سار و عن لبان پیکار و پیکار از سر که ام ده درم صمغ
بادام تلخ ده درم موم و روغن نار دین بقدر ضرورت
موم و سیرا در روغن مذکور بکند و او ویه را زرم صلابه
کرده داخل کنند و مرهم سازند **مرهم** از برای ادمال
فروج مجرب است ما میران از روج به قشاقش از رو
صمغ و مالاخون از هر یک یک مثقال مرده اسکن
بفت مثقال و عن شیر و روغن زیت از سر که ام
جماره مثقال موم را در روغن بکند و در یک مثقال
و او ویه را بران سرشته مرهم سازند **مرهم** از برای
در دمه و فمار فارسی نافع **مرهم** که خط کشد شش
کبریت از سر که ام سه درم مرکبات شاف ماسا و از

که ام شش درم سفید قرمز از سر که ام دوازده درم
زیت دو درم زفت ده درم بار و عن زیت بدست
مرهم پزند **مرهم** که قایم مقام دلغ است عضور
قلوطا ر شوی ده درم اکاب آب نمیده و دو درم مس
و دو درم باجم جمع آورند **فصل** **مرهم** ذکر بعضی
از نسخ مراحمه اطلیه مرض انگ انگه تجربه مردم است و در
ذکر مرهم احتی که مجرب و المعفور این حق است
و در طریق ساختن دستور ماییدن و منافع ان اما تجربه
مردم دیگر است که و اله حقیق از مولانا محمد الدین محمود
جد خود نقل نموده اند که در ان زمان در میان اطباء
اطلبه شایع بوده **مرهم** نافع جهت نادر فکری رنج
مرصاف سفید اب از سر که ام ده درم در و شراب کنار
از سر که ام پنجم زیت ده درم بر قطناسه درم مرده
کند مصطکی از سر که ام ده درم سقر که متد از سر یک بازو
درم روغن گل پسرخ روغن مور در روغن خوش روغن

اقلیای ازاج سفید سوخته سداب ازهر که ام ده درم آب لیمو
 ده درم زنجار را با سفید اب ملایکه کند و راج و مقل
 و مصطکی را با سرکه بسایند تا حل شود و زنگار و سفید اب را
 با آن مخمض کنند بعد از آن پنبه را کشته داخل کنند و بزر
 قطونا را لعاب گرفته داخل کنند و باقی ادویه را نرم صلا
 نموده اضاف نمایند و بهاون بگویند تا با هم خوب
 آمیخته شود و بدن با آن طلا کنند اگر تا سمان باشد
 چهار بار می مالند ازین مسموم در زمانی که هوا سرد باشد
 شش بار و اگر در سمان باشد و هوا بغایت سرد باشد
 تا ده مرتبه می توان مالید **طریقی دیگر** که مصطکی زیت ازهر
 ده درم به بزر بقدر کفایت **طریقی دیگر** و یک زیت ده درم
 فریون از زیت قند جاوشیر کند مصطکی صبر کشته
 مرصاف ازهر یک پنجم پنبه به خاک مناصف بقدر کفا
مرهم دیگر منقول از غیر شش را با زنجار سه درم برک خا
 دو درم بوره ارمنی سه درم بادام تلخ سوخته ده درم

زیت سه درم روغن گل پنبه سی درم **ایست** سورجیان
 سفید پنجم خمی صندل سفید ازهر یک دو درم خا پنجم
 مرصاف مقل ازرق ازهر یک دو درم اشق ده درم
 روغن زیت و روغن گل سرخ و روغن بابونه ازهر یک
 ده درم **مرهم دیگر** زیت ده درم فوسبون از زیت
 قند جاوشیر کند ازهر یکی ده درم مقل ازرق مصطکی ازهر
 سه درم مرصاف میو بایلی توتیامی کرمانی مرورسنگ
 مغسول سورجیان مصری ازهر یک دو مثقال روغن
 گل پنبه روغن زیت و روغن قسط ازهر یک ده درم
 به کرده بقدر حاجت **مرهم دیگر** زیت ده درم جاوشیر
 سه درم مرصاف مقل ازرق ازهر یک سه درم خا پنجم
 مصطکی ده درم سورجیان مصری یک مثقال روغن زیت
 روغن قسط روغن گل پنبه به کرده بقدر حاجت
طریقی دیگر زیت ده مثقال اب لیمو صابون ازهر یک
 مثقال از زیت ده مثقال صبر مرورسنگ ازهر یک

خ مشال زاج سوده و غفران از هر یک ده مشال کند
ده مشال مصطکی شش مشال خندید ستر مشال
روغن فربسین پیه کرده بر چهل مشال زیتون با صابون
و آب لیونیکشند و او به را بگویند و نرم به پزند و
ممر و ج پازند و بها و ن بگویند تا سفید رنگ شود
طریقی دیگر که مجرب عام است کند مصطکی از سر که ام
مشال صبر سیاه ده مشال جلیه مشال قلیما شور و باره
از سر که ام ده مشال خاده مشال سیاب ده مشال
ده مشال روغن فطر روغن کاج و از هر شانه ده مشال
پست مشال بد پستور مرهم سازند و و الد حقیر کو به کبابه
مرکاه منقح شود و قرحه ناصور باشد این مرهم بسیار
مرهم دیگر ما میران جینی ده درم موسیانی معدنی موسیایه
کندر از سر یک سه درم توتیای کرمانی برک خا اشک کثیر
مصطکی پوره اومنی صبر زرد از بخار از هر یک که ام خنجر
سور بخان بنجر و مراد پسنک از هر یک سه درم

پیه قادنوی زاج سفید از هر یک دو درم زیتون هفت درم
پیه بر سیاه ده درم پنج بفته پوست نارنج از هر یک
سه درم روغن گل پسنک اب لیونیک از هر یک سه درم
منقح قلم کاه روغن زیت از هر یک پست درم سوم کاه
ده درم و روغن غنما نسبت بادویه بسیار که است
اگر از زن او به کلم کنند با بعضی روغن را زیاد کنند
بهره خواهد بود و چینی معلوم شود که از برای تشکیت که
قرحه باشد و بر اصل قرحه می نهند و بر سایر بدن می نالند
طریقی دیگر جهت باد این مرض اصل الوس مراد پسنک از هر
که ام ده درم زیتون ده مشال روغن زیت شانه ده مشال
بعضی از آنها که مردم تجربه کرده اند و و الد حقیر این قسم
مستحسن اند و در رساله که در باب مرض تشک
تصنیف کرده اند چینی سر موده اند که این طریق را بطلب
باین مرهم حقیر را بیاورده و نخواسته که کسی نیز
بجعل آورد و سو عاقبت طلبا با که مردم از آن متوهم می باشند

بواسطه استعمال بخینی ده ایاست بسیار بوده که بفساد کند
 موادی شده در استفا حار پیدا شده و بپاک ساخته یا با سیاه
 منجر شده و بپاک ساخته و اینکه حبه و سرسام احداث نموده
 خد بسیار بوده و بسیاری بدق بپاک شده و اندر بواسطه
 عدم احتیاط در وزن ادویه این مرهمهاست خصوصاً در زیاده
 وزن پس بواسطه طلا کردن بر اعضا و پدید که موجب فساد میگردد
 و اما آنچه مجرب این غفران نهاده است مرهمیست که در میان
 خواص و خواص شهرت تمام دارد و از بس که نفع آن
 از برای اکثر انواع این مرض عظیم است بطور تمام یافته
 و فی الواقع از جهت عدم تخلف نفع آن از برای این مرض
 میتوان گفت که از مقوله اعجاز باشد و از هیچ دوا سی
 این مقدار آنچه ظاهر نشده که از مرهم مذکور بپاک شده
 و تنها از برای التک فایده منداست و بس بلکه
 اکثر قریح که گشته شده با بزر و ناصور گشته و فساد
 تمام بهم رسانیده و بغیر از مرهم مذکور هیچ دوا سی علاج

آن نمی کند و بخینی ذرا و جاع مفاسل من من که بسر حد آن
 رسیده و باشد که مریض زمین گیر گردد و او را مرصوب
 و در دپای سخت و اقسام و التعلب و ورمهای ^{کلی} او
 و اکثر اعطال عصبی و انواع باد های تشک و مانند اینها
 نفع مرهم مذکور تجربه زیاده از حد معلوم گشته و
 قرینه ندارد و مرهم راحت و نسخه آن نیست چه و از خطا
 از باد جند پدید مرصوبی کند و از او ندر طول و مدحرج
 حب الفار عاشر و قوام غاش زفت را تیج جابر
 قف حلیت نقل از ق اشق یکسج مرصاف
 از بر یک و مشال سور بجان مصری قطب بخری بر کشا
 از بر یک سه مشال سیاب چهار مشال صابون رقی و عن
 بابونه شیرازی و عن کل پسرخ روغن زیت روغن
 زیت روغن زکس روغن خیری موم زرد پیه کرده و از
 سر که امده مشال آب یلویا سر که تند بقدر احتیاج
 و اگر مرض بسیار قوی باشد و بدن قابل و توانا بود مقدار

زینتی را زیاده می توان کرد تا شش مثقال و تصرفات
دیگر نیز در او به این مرسوم همیشه می فرموده اند و بعضی
دو یا زیاده و بعضی کم نموده اند و دیگر تصرفات بحسب
بعضی اعراض مثل اینکه اگر در جوشش شهاب قروح تشنگ
خاصه جوشش گرم است تعال می کرده سیفیداب تویتا سحر
مردار سنگ از سر که ام و در مثال اضافه می نمودند بعضی
از صمغ مثل حلتیث و عاق و قرحا و حب الفار و جندرامی
انداختند در روغن زیت زیت اتفاق می گرفت بلکه
اکتبار و روغن زیت روغن کل می نمودند و در او جاع معال
سیفیداب و غیره نمی کردند و سور سحان و قسط و مغااث
و بوزیدان البته می کردند و در صاحب مزاج سرد
صمغ و حب الفار و غیره را با تمام داخل میکردند و خوری
نمی انداختند و روغن زیت زیت کم می کردند
و در دار التقلب لا اذن مانند آن اضافه می نمودند
و در عوض بعضی روغن عصاره روغن می کردند و امثال این

تصرفا همیشه واقع میشد که این سالک پیش از این کجاست
ذکر ندارد و **اصطلاح** ساختن این مرسوم است که مبالغه
تمام در شش زینت بکشد که اصلا اثری از وی مری نشود
و وی ابلی پس که و خدا و در مثال به در طرف کاشی
که درشت باشد یا طرف سفالی کنند و اول سر کنند
داخل کنند و با نخت بر طرف مذکور می آید باشد تا
وقتی که گشت شود و سرگاه که در آشنای مرسوم دن
و تش کم شود اندکی سر که داخل می کرده باشند یا آب
و بنی آدمی که چیزی نخورده باشد و برسم می زنند تا خوب
عاطر جمع شود پس بکشد اندک مار و دیگر و باز درین روز نیز به
و سوار بپایند و همچنین در نیم نیز برین قاعده عمل کنند
چرا که اکثر اوقات است که بعضی اجزای صغیره آن که
مرئی نمیشود مجتمع میشود و در دیگر ظاهر می گردد و دفع کمتر
صورت می باید حاصل که در شش جوده اهتمام نام بوزند
پس صغیرا افتد که ممکن باشد باون نرم کنند پس سر که

خوب عمل کنند و اجزای باقیه را نیز بگویند بسیار نرم
پیریز و هر یک بعد از پنجتن بوزن مذکور بکشند و جدا
بعد از تجزیه بروی شک بکباب بپایند و صابون بکشند
یا بگویند و با سوم و پد که اخته در و غنای صاف نموده بروی
بگذازند و اول مرتبه در شک استخفاف داخل کنند و حل سازند
زفت را که اخته از پارچه پخته گذرانده داخل کنند و بعد از آن صمغها
داخل کنند و بر هم زنند تا حل شود و با بعد از آنکه روغن را در آن
برداشته باشند داخل نمایند و بر هم زنند تا خوب حل شود
پس ادویه چینه را داخل سازند و بعد از آن جدا در او زیت
مفتول را پس از هم وقتی که سرد شده باشد دریا و نازک
چند آن بر هم زنند که خوب بر هم شود و اما **دری** مالیدن
این بر هم چنانست که بعد از چند روز که از ساختن وی
گذشته باشد و تخمیر باشد دیگر تیره دیگر خوب بر هم زنند تا
جمع اجزای می باشد خوب ترکیب بپایند و بعد از آن
به حصه کنند و یک حصه را روز اول بمالند و بقیه را در روز

دو روز ششم و هفتم بمالند و حصه سوم روز یازدهم
و روز شانزدهم بجام روند و سر حصه که می مالند ابتدا
کوبش پس کرده مهرهای کردن و جمع مهرهای پشت را
تا نشستن گاه بعضی چهار انگشت بمالند و دور بگذرد
دوش و بند مرق و بند سردست از هر دو دست باز
به بنای چهار انگشت بمالند و پنجسی دور مفصل
و بند زانو و بند دستم از هر دو پای عرض چهار انگشت
بمالند و نوعی کنند که یک حصه روغن باغضای نموده
با سوسه رسد و بعضی جا گزیده و بعضی جاشک نبوده باشد
و اندک و غنی بر بند پای انگشتان بمالند و دوستی
که اندک چربی داشته باشد همین بعضی یک انگشت
از میان دو ابرو تا کوبش کردن حرب کنند بشرط آنکه هیچ
جرم و عن نداشته باشد و همین محض چربی باشد و اگر
عصوی از اعضا که در بسیار داشته باشد و نزدیک
باغضای رسیده نبوده باشد اندکی بمالند نفع کند و دیگر

بج عضو نرساند و درین مدت رختنامی نپوشد و از هوا خود را نگاه دارند و بسیار گرم بپوشند و لیاف
بسیار بر خود نیندازند بچیشی که بکرب و اضطراب درآورد
بلکه بقاعده خود را نگاه دارند و میانز امیسه بسته دارند
و چاقشوری ایم در پاداشته باشند و آب بخورند و زیاده
و به تیمم نماز بگذرانند و نقره در دهان نگاه دارند و کشت افوا
باسر که بکلاب آب کشیده نازد و معنض و غرغره بکشد و
عذایی که موافق مرض باشد از شور با و بخورد آب اشال آن
بخورند و از لبنیات و ترشیها و سبزیها و غذای غلیظ
اختیار نکنند و شربت اکرمیل شود از نبات و کلاب و عرق
پند شک و تخم بالنگو و تخم شربتی پاشانند و اگر اجناب
در روغن و موم آنها تمام ریخته شود و درو یا با لکلیه بر طرف
اجتناب مالیدن و عن سووم پستین پنج روز صبر کند و بجام
روند و اگر درین اثنا که مدت و عن است و هن با جلیخ
کنند یا عارضه در بدن بهم رسد که مناسب و عن مالیدن نبود

باشد مانند تب اسهال و غیر اینها می باید که در همان روز
بجام روند و خود را بشویند که موجب خطر و تعب نشود
و اگر احتیاج بمالیدن و عن سووم بوده باشد از جام
بدستور ببالند و چنانچه مذکور شد روز شانزدهم بجام
روند و بدن اول بصابون بشویند و بعد از آن با کل خطمی
و بنفشه و بوس پس بشویند و در جایایی که روغن می مالند
اگر پاچه و ستاری دوره آن به چندی که روغن را در
همانجا نگاه دارد و نگذارد که بریزد بهتر خواهد بود بشرط آنکه
بسیار محکم نه چندی که موضع جوشش نکند و اگر خواهند که تب
روغن بز و کمر منقضی شود در نه روز بسوزنی توان قرار داد
که یک حصه را روز اول حصه دوم را روز چهارم حصه سوم
روغن فستق بهمان قاعده که مذکور شد ببالند و در روز
دوم بجام روند و خود را بشویند و این طریق تطله بن مرض
بزرگ را میسر میکند چنانکه که گفته باشد و اگر بسیار قوی
باشد و حتی مدید بر و گذشت باشد شاید که بشکارت طلا

احتیاج افتد و اگر مکرر کنند چنان کنند که میان دو طلاء از یکماه بگذرد و اگر جای از اعضا در دکنه زمین مرهم بماند زود بر طرف شود باذن الله تعالی **فصل پنجم** در ذکر عملی از دوائی علاج جراحات قروح و جوی این مقدار در گوشت مرهمها است و مرهم از برای معالجه تسریع و جراحات بخاطر شکسته رسید که محلی مفید درین باب مذکور سازد تا باعث زیاده فی بصارت معالجتی گردد و جراحات در اصطلاح تفرق اتصالی را گویند که در گوشت واقع شود همچون چرک نیامده باشد و قرح تفرق اتصالی بود هم در گوشت که چرک می داده باشد اسم از آنکه ابتدا جراحات باشد و بچرک آید ماورم بوده باشد و منقبض شود و قرح مرکه دیر بماند و غور بهم رساند و کناری باقی بماند و صلابت پیدا کند و در ساکن شود و چرک نفعی بر طرف شود و زرداب متعفن از آن پسرون آید صورت ماصور می نامند اما قانون علاج جراحات

است که اگر جراحات اندکی باشد و به بستن شهاقمران و بهای آن فرا هم آید درین صورت پنج احتیاج به علاج دیگر سوا می آن ندارد که از دو طرف آن چیزی که از پارچه لسته یا پنبه کنند موافق موضع و مقدار جراحات می سازند و از زار فاده می گویند بگذرانند و به بارچه که با جراحات و شکستگیها را بدان می چسبند و از زار باط می نهند به بندند و محافظه از غذای غلیظه و استلا از طعام و شراب بکنند و نگذارند که در جراحات چیزی واقع شود مثل موسی یار و غنی یا غیر آن چرا که اینها مانع التیام میشوند و بعد همی قدر بر آن مسجم جراحی نمایدش بعد روزی کشند که به میشود بی آنکه احتیاج بدوائی بشود و بسیاری مردم دانسته یا نادانسته بپند این عمل می کنند و مرهمهای گذارند و غذای غلیظه می دهند که باعث ورم جراحات تازه می گردد و روغنها و مدتی مدید می کشند باشد که عضو نیز مشرف بر نقش شود و خصوصاً در تان

و موجب فساد گردد و اگر جراحت بزرگ باشد و عمقی
داشته باشد و مجرور بطبع بسیار نیاید درین هنگام
احتیاج به دواهایی که گوشت بر ویاندازم را بهم و ذرور
دارد در غرور مزاج و وقت احتیاج انچه ضرورت
و اعی باشد بگذارد و نوعی نمایند که در جراحت و حوا
ان در می حادث نشود و پانک عصور اسخت نه بندند حرکت
نهند و حوالی انرا ساعت بساعت طلاهای بارد بماند
و پارچه لته باب سترکه تر کرده در جایی که جراحت بهم رسیده
اندکی بالاتر از ان بگذارد خصوصاً سرگاه که در و حرارت
بوده باشد که این تدبیرات منع انصباب مواد
از ان عضو می کنند و اگر از موضع جراحت خون کمتر
آمده باشد درین وقت بسیار است که موجب رنج
میشود بنا برین اگر در وقت کجی فصد از عضوی که
مقابل عضو مجروح باشد لازم شود فصد باید که تا
ماده کم شود و از ان عضو بطرف کجی جذب شود و اگر احاط

عمقی داشته باشد و دهنش شک باشد درین صورت
اندیشه باید که بساد امر می بگذارد که دهن جراحت را بهم
و غورش باقی باشد چرا که اگر چنی شود حرکت بسیار دارند
جمع می شود و کسه می کند و احتیاج پیدا می کند که باز از
سماخا با جایی یکبار کشا فند و حرکت را بیرون آورد و جراحت
زیاده شود و گاه باشد که عضو را تمام فاسد کند و قرحا
به هم رسد بس لازم است که در چنی جایی تمیسه در دهن
جراحت پنبه و فیکه بگذارد و روغن جرب است تا زود
بهم نیاید و مرتبه مرتبه از غرور جراحت گوشت بر ویاندازم
جراحت برسد و ازین جهت است که جابلان با نچه نکند
عمل نکرده علیل را در محاطره می اندازند و اگر جراحت بزرگ باشد
و دهنش فرو ران باشد باز اگر بستان بهایش و قعرش بهم
می آید اولی بستان است اگر بستان خوب بهم نیاید درین
وقت احتیاج به وضن و بخیه زدن میشود چند بخیه که ضرر
باشد باید زد و دهنها اکثر در جراحی احتیاج میشود

که در عرض بدن واقع شود و اگر در طول باشد بیشتر است
که بر فاده و رباط بهسم می آید و طریق بستن جراحات چنانست
که رباط را بمسئولانی بر جراحات بپنجد که اسپتیکام و سختی
ان در غور جراحات بیشتر و در دهن جراحات نرم تر باشد
و عضو مجروح را شکل شکلی سازند که دهن جراحات در آن
واقع شود که اگر زردانی بهم رسد از دهن جراحات پرو
و اگر ممکن نباشد که دهن جراحات را در اسفل کند سر روز
ملاحظه کنند اگر جراحات و به بهبود دارد و چرک کم میشود و غور
ناقص می گردد و چرک در اندرون جراحات جمع نمیشود بهمان
تدبیر که دارند از دست ندهند تا به شود و اگر چنانچه چرک
جمع میشود و در جراحات که دست گذارند و فرو بردند چرک
از دهنش بیرون آید این علامت است که کیسه کرده بشرط
است که از اسفل جراحات از جایی که نزدیک نهایت غور
جراحات باشد بشکافند تا مضموی از برای چرک بهم رسد
و مجتمع نشود که باعث فساد گردد و غذای علیل در ابتدا هر چند

که لطیف تر باشد موضع جراحات نیز در موجب ورم
نکرد و اگر در بدن خون زیادی باشد فصد نیز ضرورت
و همچنین از اخلاط دیگر اگر غلبه بوده باشد موافق تنقیه شرج
میشود باید که معالج صاحب حدیث این قوانین عارف
عارف ماست از خطای واقع شود نیست محلی از قانون
علاج جراحات طریق شکافن خراج و دملها که بصر یافته باشد
و بخود خود دفع نشود چنانست که از اسفل آن ورم بجا
از جایی که پوستش شک تر و برآمده تر باشد از اینجا
بشکافند و اگر ورم در عضوی از بدن واقع شود که مستوی
و هموار است و شکن ندارد شکاف از نوعی کنند که
طول آن با طول بدن موافق باشد تا با عرض چرک درین وقت
چرک به بستر بیرون می آید و اگر در موضع است که شکن دارد
شکاف در شکن قرار دهند و اما وقت شکافن اگر ورم
در جایی واقع شده است که نزدیک مفصل است
و یا کوشی ندارد بسیار کم از اندوز و در بشکافند تا چرک

باستخوان منتهی نشود و اسپخوان منکشف نگردد و در این
مفاصل فاسد نشود و اگر در رم در اعضا الحیجه است که گوشت
بسیار دارد درین محل اگر اشتغال بکشد که خوب نفع پیدا
بهر است چرا که اگر در شکافتن آن اسپتجان کنند
سیلان مده متعادل می شود و زردی که فاسد بهم
میرساند و بهای جراحات صلب می شود و در این علاج
می آید و اگر خراج و ورم بسیار بزرگ باشد سوراخ را
که پیکار نوعی نکنند که حرکت آن بیرون این بواسطه
درین حال گاه باشد که علیل را تاب تحمل زیادتی بیاید
دیگر که شدن تسروخ نبوده باشد و باعث غشی
نشود بلکه اندک اندک چرک دفع کنند بیان اسباب
باصلاح آمدن قروح و عوای معالجات آن سبب آنکه
دیر به شود یا از جهه انت که در بدن خون کم است
یا آنکه خون فاسد است یا آنکه در جراحات مالیهای
آن گوشت صلبی یا گوشت فاسدی بهم رسیده که مانع

رویدن گوشت صالح می شود یا اسپخوان شکسته در
انجا واقع است و آن اسپخوان مانع التیام می شود
یا آنکه در جراحات جرک بسیار بهم میرسد و نمی گذارد
که به شود یا آنکه دارو با ورم بهیاسی که بدن علاج می کنند
مواظقت به قرصه ندارد یا آنکه نفس قرصه زرد است
و عفونت دارد و با این سبب ملتحم می شود پس اگر
دیر به شدن قرصه بواسطه کمی خون باشد و علامتش آنست
که در حوالی جراحات پسرخی نمی باشد و اثر ورم می آید
ظاهر نمی شود و جراحات خشک و لاغری باشد و بدن
پیر ضعیف و کم خون می باشد و علامتش آنست که سر
چند نوبت باب کرم موضع جراحات و حوالی آنرا کاذب
بند تا پسرخی بهم رساند و بدین واسطه خون بسوی آن
مخیزد شود و غذا با پی که مولد خون باشد بخورند و مرهم
اسود بر جراحات بگذارند و حوالی آنرا بر حق بمالند که
مالند کی نبسته خون را خوب می کند و اگر نسبت زیادتی

خون باشد علامتش آنست که لون و بوی و سخته تغییر کند و در وقت
و بدی میکند و علامتش فصد است اگر وقت تقاضا
و اسپهال خلط فاسد و بعد از آن علاج فصد و اگر دیر
شدن قرحه بواسطه کوشش صلب باشد که در لب جراحت
رسیده علامتش آنست که از احک کتد و بر آستان
که خون بیرون آید و جراحت تازه شود پس علاج کتد و اگر
آن کوشش غلیظ باشد کمی آنچه غلیظ و صلب است
و اگر کوشش صلب در تمام قرحه باشد غوره و بهای آن تمام
خشک بی مذاوة باشد و درین هنگام نیز چربی در دهان
قرحه کنند و خشک کنند تا خون بیرون آید و اگر از برای
خشک نمودن احتیاج بشکافتن شود بشکافند و خشک
و اگر بسبب جرح ممکن نباشد دوا می دادند بکذا
و پس از آن و غن کتد تا کوشش فاسد ساقط شود
و بعد از آن علاج قرحه کنند و اگر بسبب استخوان فاسد
که قرحه باصلاح نیاید و علامتش آنست که قرحه کاسی

۹۵۲